



در اسطوره‌های ایرانی

دکتر سوزان گویری



تبرستان

www.tabarestan.info

اناهیتا

در اسطوره‌های ایرانی

به: پارمیس و پوروشات عزیزم

تبرستان
www.tabarestan.info

گویری، سوزان، ۱۳۳۰ -

اناهیتا در اسطوره‌های ایرانی / سوزان گویری. - تهران، ققنوس، ۱۳۸۵.
۱۷۶ ص. مصور.
ISBN 964-311-624-7

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ص.ع. به انگلیسی: *Susan Gaviri: Anahita in the ancient Iranian mythology.*

کتابنامه: ص. ۱۶۷ - ۱۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. آناهید (الهه ارمنی). ۲. اساطیر ایرانی. الف. عنوان.

۲۰۲/۱۱۴ BL ۲۳۳۵/۱۸۵۹

۱۳۸۵

۴۵۵ - ۸۵

کتابخانه ملی ایران

تبرستان
www.tabarestan.ir

اناهیتا

در اسطوره‌های ایرانی

دکتر سوزان گویری



تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری

شماره: ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

دکتر سوزان گویری

اناهیتا در اسطوره‌های ایرانی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

اسفند ماه ۱۳۸۵

چاپ ششمیناد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷-۶۲۴-۳۱۱-۹۶۴

ISBN: 964-311-624-7

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	سخنی کوتاه دربارهٔ اسطوره
۱۷	باورهای انسان نخستین دربارهٔ مادر-خدایان
۳۱	اناهیتا و سَرسَوتی
۳۵	وجه تسمیهٔ اناهیتا
۴۱	اناهیتا در باورهای پیش از زرتشت
۸۳	اناهیتا در باورهای زرتشتی (دورهٔ ساسانیان)
۹۷	اناهیتا در متون پهلوی
۱۰۳	پرستشگاه‌های اناهیتا (ناهید)
۱۱۵	یادداشت‌ها
۱۶۷	کتابنامه

تبرستان

www.tabarestan.info

چه آذرگشسب چه خردادمهر
 فروزان چو ناهید و بهرام و مهر
 (شاهنامه)

انسان در طول تاریخ دیرپای خود همواره ذهنیتی دینی داشته و در این نظام ذهنی پدیده پرستش مادر-خدایان یکی از کهن‌ترین سنت‌های رایج بوده است.

اناهیتا - این ایزدبانوی نامدار ایرانی - یکی از این مادر-خدایان است. تندیس‌های فراوانی که در بسیاری از نقاط این سرزمین یافت شده است، وجود او را در ذهن و باورهای مردم این مرز و بوم ثابت می‌کند. اما دایره آگاهی‌های ما از این مادر-خدای کهن چندان نیز گسترده نیست. مثلاً هنوز هم برای ما تاریخ دقیق پیوستن این بانوی ارجمند به جمع خدایان اساطیری این سرزمین دشوار است، همچنان که کاملاً مشخص نیست که وی از چه زمانی به نامی که شهرت یافته، خوانده شده است.

ما با توجه به پیکره‌های بسیاری که از این مادر-خدای صاحب‌نام در جای‌جای این مرز و بوم یافت شده است، از او به عنوان یک «ایزدبانوی ایرانی» نام بردیم، اما واقعیت آن است که این بانوی بزرگ را نه تنها ساکنان این مرز و بوم، بلکه مردم بسیاری از بخش‌های جهان نیز ارج می‌نهادند و ستایش می‌کرده‌اند. البته سخن ما در این گفتار در درجه نخست درباره

رَبِّ النَّوعِی است که در ایران به نام اناهیتا یا ناهید شهرت داشته است.

ممکن است در این جا این پرسش کلی مطرح شود که چرا در جهان کهن به مادر-خدایان و اصولاً زنان تا این حد ارج نهاده می‌شد و برای آنان اعتبار ویژه‌ای قائل بودند. پاسخ این پرسش دشوار نیست: باید توجه داشت که در جوامع بدوی، زن وظایف بسیار مهمی داشت. او گذشته از این که ناقل خون قبیله بود، نگاهبان آتش نیز بود. به نظر گیرشمن، زن حتی سازنده ظروف سفالین و دست‌افزارهای ابتدایی برای انجام امور کشاورزی بوده است.^۱ از این رو جای شگفتی نیست اگر زن در جوامع بدوی نه تنها کارهای قبیله را مستقلاً انجام می‌داده، بلکه حتی به مقام روحانیت نیز می‌رسیده است.^۲

گفتیم که تعیین تاریخ دقیق حضور اناهیتا در جمع خدایان اساطیری ساده نیست، اما آنچه به تحقیق می‌دانیم این است که نام وی برای نخستین بار در کتیبه‌های اردشیر دوم در همدان و شوش ظاهر می‌شود. چیزی که در این کتیبه‌ها نظر را جلب می‌کند، این است که در آنها نام اناهیتا بلافاصله پس از اهورامزدا* و پیش از مهر (میترا)* ذکر می‌گردد، و این واقعیت نشانگر پایگاه ارجمند اوست.

در دوره پارتیان نیز اناهیتا در کنار اهورامزدا و مهر پرستش می‌شده است. اما به نظر می‌رسد که در این دوره از میان سه خدای یاد شده، ناهید جایگاه والاتری داشته است. گیرشمن حتی معتقد است که در دوران پارتیان همه معابد ایرانی به ناهید تعلق داشته‌اند.

اما آیین ستایش اناهیتا به همین جا پایان نمی‌یابد: در عصر ساسانیان، که دین رسمی ایرانیان زرتشتی بود، شاهان این سلسله آیین وی را گرامی می‌داشتند و از آن پاسداری می‌کردند. کتیبه‌هایی که از این روزگار به جای

۱. مقایسه شود با: رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۶۸،

صفحه ۱۱-۱۰.

۲. همان جا.

مانده، گواه این سخن است. ما حتی در برخی از آن‌ها نرسی و خسرو دوم را می‌بینیم که حلقه سلطنت را از ناهید دریافت می‌کنند.

نکته شایان ذکر دیگر این است که در پاره‌ای از یشت‌های ^{۳۳} کهن اوستا از رب‌النوع مهمی به نام «آپام نپات» (نوه آب‌ها) یاد می‌شود که اگرچه در آغاز جایگاهی همسان با اهورامزدا و مهر دارد، اما کم‌کم از اهمیت وی تا بدان حد کاسته می‌شود که در اوستا دیگر سخنی از او به میان نمی‌آید. اکنون اناهیتا (ایزدبانوی آب‌ها) جای او را می‌گیرد و دیری نمی‌ماند که از چنان اعتباری برخوردار می‌شود که سرود شکوه‌مندی در یشت پنجم اوستا به او اختصاص می‌یابد.

در برخی از متون دوره میانه اردوی سورا اناهیتا به دو خدای مستقل اطلاق می‌شود: یکی اردوی سورا (پدر آب‌ها) و دیگری اناهیتا (مادر آب‌ها). اما در متون یاد شده به جمع این خدایان «آپام نپات» نیز افزوده می‌شود. اگر در این‌جا پرسیده شود که چگونه چنین امری ممکن است، پاسخ چندان دشوار نیست: باید در نظر داشت که اصولاً هیچ موجود اساطیری در قالبی تغییرناپذیر و نهایی نمی‌گنجد. در این مورد خدایان نیز مستثنی نیستند. آن‌ها نیز پیوسته در حال تغییر و تبدیلند؛ در دوره‌ای پدید می‌آیند و بر تخت سلطنت ذهن‌ها می‌نشینند و سپس سقوط می‌کنند و جای خود را به خدایان دیگر وامی‌گذارند. اما این مسئله سبب نمی‌شود که صفات و ویژگی‌های آنان باقی نماند و جلوه‌ای نو به خود نگیرد و سرانجام به شکلی دیگر، در زمان و مکانی دیگر و در قالب ایزدی دیگر، ظاهر نشود. این واقعیت درباره آپام نپات و اناهیتا نیز صدق می‌کند.

در متون دوره اسلامی لقب اناهیتا «بغدخت» یا «بیدخت» است و این واژه را می‌توان در نام بسیاری از شهرها و پرستشگاه‌های کهن این سرزمین بازیافت. از این رو اگر امروز شمار زیادی از بناها و بقعه‌ها در ایران اثری از نام این خداوند آب‌ها و چشمه‌سارها دارد، باید آن را نشانه جایگاه والای این

ایزدبانوی اساطیری در باورهای مردم این مرز و بوم دانست. ضمناً نباید فراموش کرد که بسیاری از آتشکده‌های معروف ایران در آغاز پرستشگاه‌های ناهید بوده‌اند. ما نمونه‌هایی از این آتشکده‌ها را در پاره‌ای از شهرهای این سرزمین - به ویژه در یزد - می‌یابیم که پس از پیروزی مسلمانان به مسجد بدل شده‌اند.

اما دایرهٔ نفوذ این ایزدبانوی اساطیری به همین جلا محدود نمی‌گردد: در ادبیات و به ویژه در شعر فارسی نیز بارها از ناهید (یا زهره) به عنوان نمادی برای موسیقی نام برده شده است.

آنچه در بالا به اختصار بیان شد، شالودهٔ بخش‌های چندگانهٔ این کتاب است: چون اناهیتا ایزدبانوی اساطیری است، بجاست که در آغاز به ماهیت اسطوره و سپس به باورهای انسان نخستین دربارهٔ مادر-خدایان اشاره کنیم. فصل‌های عمدهٔ بعد به تحول و گسترش آیین ناهیدی در طی سده‌های گوناگون می‌پردازد و به صورتی جامع‌تر آن را بررسی می‌کند. بخشی از این تحول مربوط به باورهای پیش‌زرتشتی (از کهن‌ترین ادوار تا پایان دورهٔ پارتیان) و بخش دیگر مربوط به باورهای زرتشتی (در دورهٔ ساسانیان) است. در این فصل کوشیده‌ایم که با بهره گرفتن از دستاوردهای باستان‌شناسی، متون کتیبه‌ها، نوشته‌های موجود و نتایج پژوهش‌های صاحب‌نظران سیر این تحول را نشان دهیم و عواملی را که بر آن تأثیر نهاده‌اند، بازنمایانیم.

بخش بعد به پرستشگاه‌های ناهید اختصاص دارد و در آن راجع به معابد ایزدبانوی ایرانی سخن گفته می‌شود. آخرین فصل کتاب حاضر، بخش «یادداشت‌ها» است که در آن دربارهٔ نام‌ها، مکان‌ها، اشیاء و واژه‌هایی که از آن‌ها در این کتاب ذکری به میان آمده است، به اختصار توضیح داده می‌شود. بنابراین دربارهٔ کلماتی که با ستاره (*) مشخص شده‌اند، باید به بخش «یادداشت‌ها» در پایان کتاب رجوع کرد.

در پایان ضروری می‌دانم که از سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار، استاد ارجمند دانشگاه تهران، برای راهنمایی‌های گرانبهایشان سپاسگزاری کنم. افزون بر این، وظیفه خود می‌دانم که در این جا از شادروان دکتر احمد تفضلی یاد کنم که نکته‌های بسیار به من و شیفتگان دیگر آموخت. ضمناً از آقایان: Dr. Riesterer و Dr. Grünbold در بخش شرق‌شناسی کتابخانه ملی مونیخ، که مرا در طول اقامتم در مونیخ برای تهیه منابع خارجی با نهایت لطف یاری کرده‌اند، تشکر می‌کنم.

سوزان گویری

تبرستان

www.tabarestan.info

سخنی کوتاه دربارهٔ اسطوره

اسطوره، معرّب واژهٔ یونانی -historia به معنی «روایت» و «تاریخ» است. واژهٔ myth- در زبان‌های اروپایی از واژهٔ یونانی -mythos گرفته شده به معنی شرح، خبر و قصه. دانش اسطوره‌شناسی را «میتولوژی» می‌گویند.

اسطوره واقعیت فرهنگی بسیار پیچیده‌ای دارد که آن را می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کرد. جامعه‌شناسان، قوم‌شناسان، روان‌شناسان و دین‌شناسان از اسطوره‌ها کمک می‌گیرند تا بتوانند با جوامع کهن بهتر آشنا شوند.

اسطوره خاستگاه تفکر و عاطفهٔ بشر است و آرزوهای او را باز می‌تاباند. از این رو با فلسفه و دین پیوندی نزدیک دارد و در آثار ادبی و هنری تأثیر فراوان گذاشته است.

انسان در جوامع کهن پیچیدگی‌های جهان و طبیعت را به گونه‌ای نمادین برای خود رمزگشایی می‌کرد. این رمزگشایی‌های نمادین ساختار اجتماعی اقوام باستانی را به ما نشان می‌دهند.

هر چند اسطوره‌ها در جزئیات با هم متفاوتند، اما ساختارشان شبیه به هم است، زیرا همگی طرحی جهانی دارند.

به نظر یونگ امروزه ما «به لطف نمایه‌ها و اسطوره‌های به یادگار مانده، در حال کشف تاریخ باستان هستیم.»^۱

۱. یونگ، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، ۱۳۷۸، ص ۱۵۶.

موضوع مهم در اسطوره‌شناسی اهمیتی است که نمادها دارند، زیرا نقش خدایان، نیمه خدایان و قهرمانان را در زندگی اجتماعی مردم در دوران گذشته روشن می‌سازند.

«اسطوره نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان نخستین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر: اسطوره حکایت می‌کند که چگونه به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعی، آنچه کل واقعیت، یا تنها جزئی از آن پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است، یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید. شخصیت‌های اسطوره موجودات مافوق طبیعی‌اند و خاصه به دلیل کارهایی که در زمان سرآغاز همه چیز انجام داده‌اند، شهرت دارند. اساطیر کار خلاق آنان را باز می‌نمایانند و قداست (یا تنها، فوق طبیعی بودن) اعمالشان را عیان می‌سازند.»^۱

اگر این تعریف را بپذیریم، باید قبول کنیم که اسطوره‌ها توصیف‌کننده عنصری مینوی در جهانند. این شکوفایی عنصر مینوی است که عالم را بنیان نهاده و بر اثر مداخلات موجودات مافوق طبیعی است که انسان به گونه‌ای که امروز هست، تحول یافته است، یعنی موجودی جستجوگر و فرهنگ‌پذیر.

در زبان روزمره اسطوره را مترادف با واژه «خیالی» یا «غیر واقعی» به کار می‌برند، اما این تلقی کاملاً نادرست است. اسطوره افسانه نیست، داستانی است که به اعتبار محتوای خود از وقایع بزرگ ازلی: آغاز جهان، آغاز بشریت، آغاز زندگی و مرگ، آغاز پیدایش انواع جانوران و گیاهان، آغاز کشاورزی، آغاز آتش، آغاز آیین حکایت می‌کند. دلیل آن نیز روشن است: در

۱. میرچا الیاده: چشم‌انداز اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳.

ادوار اساطیری «انسان همیشه مایل بوده که به آغاز جهان باز گردد... و به این ترتیب، زمان خود و خدایان را یکی کند.»^۱

اما آنچه یادآوری آن در این جا ضروری است، این است که حقیقت اسطوره‌ها «نه منطبق با نظام منطقی است و نه با نظام تاریخی، زیرا 'میت' بیش از هر چیز حقیقتی دینی و معنوی است و به یک اعتبار خاص، سحرآمیز است.»^۲ نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که صحت تاریخی اسطوره‌ها مهم نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد مفهوم و ارزشی است که آن‌ها نزد پیروان خود دارند. از این رو آنچه اسطوره را از داستان متمایز می‌کند، کاربرد آن در دین است. اما ضمناً اسطوره‌ها از داستان‌ها و روایات نمادین محض به مراتب مهم‌ترند، زیرا آن‌ها - که در آیین‌های دینی برخوردارند - «فعالیت قوای مافوق‌الطبیعه را شرح می‌دهند، و تصور می‌شود که این برخورداران موجب می‌گردد که آن نیروها آزاد یا دوباره فعال شوند.»^۳

اسطوره در زمان خود نه تنها برداشت آدمی را دربارهٔ جهان پیرامون وی در بر می‌گرفت، بلکه پاسخگوی نیازهای مادی و روانی او نیز بود. ممکن است پاره‌ای اظهار کنند که اسطوره توجیه انسان ابتدایی از جهان بوده است. این گفته درست است، اما بی‌نقص نیست: اسطوره گذشته از توجیه جهان، توجیه نقش آدمی در آن نیز بوده است. افزون بر این، اسطوره «نیازهای معنوی انسان را - که محصول بیم و هراس او از ناشناخته‌ها و نیاز وی به پیدا کردن پناه و نگهبان و ایجاد ارتباط با جهان پیرامون بود - برطرف می‌کرده است.»^۴

۱. مهرداد بهار: «اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی»، مجلهٔ ادبستان، شمارهٔ دوم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۵.

۲. داریوش شایگان: بُت‌های ذهنی و خاطرهٔ ازلی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۰۶.

۳. جان هینلز: شناخت اساطیر ایران، ترجمهٔ زالهٔ آموزگار و احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۳-۲۴.

۴. مهرداد بهار: «اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی»، مجلهٔ ادبستان، شمارهٔ دوم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۵.

این‌که انسان ادوارِ اساطیری نیاز داشته است که جهان پیرامونش را بشناسد، نکتهٔ تازه‌ای نیست. چه این واقعیت، ارتباط با ذهن آدمی دارد که به طور طبیعی در پی یافتن علت‌ها است. اما از سوی دیگر باید توجه داشت که «تفاوت شناخت اساطیری با شناخت علمی، نه در علی بودن یکی و علی نبودن دیگری است، بلکه این تفاوت بر اثر تحول آگاهی ما از حقایق عینی جهان است.»^۱

از این رو هدف اسطوره نیز همانند علم در بیان واقعیت‌های جهان و روشن کردن پدیده‌های آن است. اسطوره مانند علم «عواملی را که در جهان مداخله دارند، برمی‌شمارد و ما را از ماهیت مادی و معنوی آن‌ها آگاه می‌سازد.»^۲

اسطوره برای جهان هستی رمز و رازها و نیروهای مافوق بشری قائل می‌شود و بیانگر ماهیت بسیاری از عناصر طبیعی آن است. از این رو جای شگفتی نیست اگر - مثلاً - «در آیین ساده آریایی‌ها آسمان، آتش، باد، خورشید، ماه، ستارگان و باران که همگی مظاهر زندگی هستند، پرستیده می‌شوند و در برابر آن‌ها نیروهای زیانبار طبیعت به اشکال اهریمنی و پلید مجسم و نکوهش می‌شوند.»^۳ برای آریایی‌ها عنصری که با زندگی آنان پیوندی مستقیم داشت، باران بود. این معنی هنگامی آشکار می‌شود که می‌بینیم آب و روشنائی زمینهٔ داستان‌های لطیف و اسطوره‌های دلنشین گذشته‌اند. یکی از این اسطوره‌ها، اسطورهٔ ایزدبانو اناهیتاست.

اما پیش از آن‌که ما به صورت گسترده به این مقوله بپردازیم، بجاست که به عنوان مقدمه چند نکتهٔ لازم را به اختصار دربارهٔ باورهای انسان نخستین در مورد مادر-خدایان یادآور شویم.

۱. مهرداد بهار: همان‌جا، ص ۵۵.

۲. عبدالوهاب ولی: «زن در اساطیر ایرانی»، در: حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۱۶.

۳. مهرانگیز صمدی: ماه در ایران، از قدیم‌ترین ایام تا ظهور اسلام، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۷.

باورهای انسان نخستین دربارهٔ مادر و خدایان

بشر در طول تاریخ دیرپای خود همیشه اندیشه‌ای دینی داشته و در این نظام فکری پرستش مادر-خدایان نقشی عمده ایفا می‌کرده است. چنین به نظر می‌رسد که پرستش مادر-خدایان از آسیای غربی، دشت‌های روسیهٔ جنوبی و درهٔ «دن» آغاز شده و سپس با مهاجرت اقوام آسیایی به اروپای مرکزی و شرقی، به آنجا نفوذ کرده است. شواهد گوناگون و تندیس‌های فراوانی که از سراسر اروپا و آسیا و پاره‌ای از نقاط افریقا به دست آمده حاکی از آن است که سنت پرستش مادر-خدایان کهن‌ترین سنت مذهبی بین اقوام گوناگون در جهان کهن بوده است.

این تندیس‌ها معمولاً مادر-خدایان را عریان، با سینه و شکم بزرگ نشان می‌دهند، که اشاره‌ای روشن به مهم‌ترین وظیفهٔ آن‌ها، یعنی باروری دارد. این ایزدبانوان غالباً سینه‌های خود را به نشانهٔ ایثار مائدهٔ آسمانی در دست دارند. کاوش‌های باستان‌شناسی از تمدن‌های پارینه سنگی در اکثر نقاط جهان ماهیت اسطوره‌ای این ایزدبانوان باروری را فاش ساخته است.

کهن‌ترین پیکره از این ایزدبانوان، تندیس‌های است متعلق به دوران کهن - سنگی در هزارهٔ سوم پیش از میلاد که در ناحیهٔ ویلندرف اتریش کشف شده و به نام ونوس^۱ ویلندرف معروف است (تصویر ۲). پیکرهٔ دیگری متعلق به

۱. ونوس (آفرودیت) به معنی زائیده از کف، که تولد او را در میان صدفی در امواج کف آلود قبرس می‌دانستند: نمادی است از تناسب و زیبایی کامل.

دوران کهن - سنگی در موراویا (چکسلواکی) یافت شده که مادر-خدا را در حالی که دست‌هایش را زیر سینه‌های بزرگش گذاشته است نشان می‌دهد.

گفتیم که سنت پرستش مادر-خدایان بین اقوام گوناگون در جهان کهن رواج داشته و تنها به سرزمین ما محدود نمی‌شده است. شاید بارزترین مثال در این مورد یونان باشد که در آن‌جا مادر-خدا در تمام دوران نوین سنگی به عنوان قادر مطلق پرستش می‌شد و تصور پدر-خدایی هنوز در اندیشه مذهبی ساکنان آن رسوخ نکرده بود.

هستی^۱، ایزدبانوی خانواده، نگاهبان و خدای آتش (نخستین دختر کرونوس و رئا^۲) در زمره نخستین ایزدبانوانی بود که یونانیان قربانی خویش را به او نثار می‌کردند. ماه و خورشید مظاهر مقدس این ایزدبانو بودند و سه مرحله ماه (ماه نو، قرص کامل و هلال آخر) نماد سه دوره زندگی مادر-خدا (دوشیزه، بانو و زن سالخورده) به شمار می‌رفته است.

گردش سالیانه خورشید نیز توانایی جسمی او را توجیه می‌کرده است (بهار مظهر دوشیزگی، تابستان دوران باروری و تولد، پاییز و زمستان نشان سالخوردگی و نازایی بودند). بعدها در یونان مادر-خدا در دور سه گانه دیگری نیز مجسم می‌شد که عبارت بود از دوشیزه آسمانی، بانوی زمینی و عجوزه جهان زیرین، که به ترتیب سیلن^۲، آفرودیت یا ونوس و هکات^۳ نامیده می‌شدند.

علاوه بر یونان و سواحل مدیترانه، شواهد پرستش مادر-خدایان در بسیاری از نقاط اروپا نیز به دست آمده است. در بسیاری از این مناطق که حفاریات باستان‌شناسی کم‌تر به یافتن آثار پرستش مادر-خدایان توفیق یافته است، می‌توان در اسطوره‌های آنان شواهدی برای تقدیس مادر-خدایان یافت.

1. Hestia

۲. سیلن، (Seléne) زنی زیبا و جوان بود که او را گردونه‌ای زرین حمل می‌کرد.

۳. هکات (Hecate) که او را به جهان ارواح وابسته می‌دانستند.

اما در ایران* آریایی‌ها پس از مهاجرت خود به سوی غرب روش پدر-شاهی و پدر-خدایی را در سرزمین‌های فتح شده رواج دادند. پیش از ورود اقوام آریایی به ایران و تقسیم شدن آنان به گروه‌های گوناگون در بین اقوام بومی ایران نیز پرستش مادر-خدایان رایج بوده است. اکتشافات باستان‌شناسی‌ای که در اواخر قرن نوزدهم و پس از آن در ایران انجام گرفته سبب گردیده است که به تدریج آگاهی‌های ارزشمندی دربارهٔ چگونگی پرستش مادر-خدایان به دست آید. این حفاریات در نقاط مختلف سرزمین ایران مانند «تل باکون» (نزدیک تخت جمشید در فارس)، «تپه گیان» (نزدیک نهاوند در غرب ایران)، «گئوی تپه» (آذربایجان، در غرب دریاچه ارومیه)، «تپه چغاگوانه» (اسلام‌آباد غرب)، «کوه‌دشت» (لرستان)، «تورنگ تپه» (استرآباد گرگان)، «تپه سیلک» (کاشان)، «تپه یحیی و حاجی فیروز» (جنوب کرمان)، «شهر سوخته» (جنوب زابل)، «تپه حصار» (نزدیک دامغان) و چندین نقطهٔ دیگر انجام شده و پیکره‌های کوچکی از مادر-خدایان کشف گردیده که غالباً مربوط به هزارهٔ دوم و اول پیش از میلاد است.

در «تپه گیان» (نهاوند) تندیس مادر-خدایی در سال ۱۹۳۱-۳۲ توسط کنتنو و گیرشمن^۱ به دست آمد که تنها نمونهٔ سالم مادر-خداست. این پیکره را گیرشمن متعلق به ۲۵۰۰ تا ۱۸۰۰ پیش از میلاد می‌داند (تصویر ۳).

در «تپه چغاگوانه» (اسلام‌آباد غرب) تندیس کوچک سفالی‌ای از مادر-خدا به طول ۷ سانتیمتر کشف شده که مربوط به قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد است. این تندیس، عریان و بدون سر است و مادر-خدا دست‌ها را روی شکم نهاده است.

روی برنزه‌های لرستان نیز که متعلق به هزارهٔ نخست پیش از میلاد است، نقوشی از مادر-خدا دیده می‌شود (تصویرهای ۴، ۵، ۶، ۷)؛ این اشیاء غالباً

1. G. Contenau; Ghirshman: Fouilles du Tepe Giyan, Paris 1935.

سنجاق‌های مفرغی و مسی هستند که انتهای آن‌ها به صفحه‌ای بزرگ و مدور ختم می‌شود. سرِ مادر-خدا در مرکزِ صفحه نقش شده است. به طور کلی در منطقه خوزستان که مهد پرورش تمدن ایلامی بوده بیش از سایر نقاط غرب ایران تندیس‌های مادر-خدا یافت شده است. یکی از این نقاط مسجد سلیمان است. در منطقه فارس و نواحی جنوبی ایران نیز کاوش‌های باستان‌شناسی نتایج پرثمری داشته است. مثلاً در «تل باکون» قطعات شکسته زیادی از نیم‌تنهٔ عریان مادر-خدا به دست آمده است. گذشته از جنوب ایران در «تورنگ تپه» در دوازده کیلومتری استرآباد گرگان نیز در حفاریاتی که به سال ۱۹۳۱ انجام گرفت، تندیس‌های متعدد گلی از مادر-خدا یافت شد که بین ۱۸ تا ۲۶ سانتیمتر طول داشت (تصویر ۸). حتی یکی از این تندیس‌ها در گوری، در کنار اسکلت یک انسان کشف شد.^۱ در «شاه تپه» گرگان هم پیکره نسبتاً سالمی به دست آمده است که مادر-خدا را در حالی که دست‌هایش را روی سینه‌ها نهاده است نشان می‌دهد.

دست یافتن به این پیکره‌ها همه بیانگر آن است که سنت پرستش مادر-خدا از کهن‌ترین ادوار تمدن‌های نوین سنگی در ایران رواج داشته است. «تپه یحیی و حاجی فیروز» هر دو مدارک لازم برای اثبات این امر را در اختیار جوینده می‌نهند و نشان می‌دهند که ورود اقوام تازه نه تنها نقشی در اشاعهٔ این مذهب در ایران نداشته است، بلکه احتمالاً خود آنان نیز تحت تأثیر مذهب مردم این سرزمین قرار گرفته‌اند. آثار یافت شده در لرستان و مجسمه‌های برنزی از مادر-خدا (متعلق به اقوام سکایی که در قرون هشتم و هفتم پیش از میلاد در غرب ایران ساکن بودند) مؤید این نظر است (تصویر ۹). وفور این کشفیات در نقاط مختلف سرزمین ما، از شرق تا غرب و از

1. F.R. Wulsin Excavation at Tureng-Tepe. Supplement to the Bulletin of the American Institut for Persian Art and Archaology, vol.2. No. 1. 1932, PL. xv.

جنوب تا شمال، و در میان مردمی که دارای فرهنگ‌های گوناگون بوده‌اند، نشان‌دهندهٔ رواج سنت پرستش این خدای کهن ایرانی است.

به احتمال زیاد پرستش مادر-خدا بر پایهٔ یک روش سیاسی مادر-سالاری استوار بوده است که تا حدود هزارهٔ دوم پیش از میلاد اعمال می‌شده است.

ممکن است در این جا این پرسش کلی مطرح شود که چرا در جهان کهن، مادر-خدایان و اصولاً زنان تا این حد اهمیت داشته‌اند و به آن‌ها توجه ویژه می‌شده است. پاسخ چندان دشوار نیست. باید در نظر داشت که در جوامع بدوی، زن وظایف بسیار مهمی داشت. او گذشته از این که نگاهبان آتش و احتمالاً سازندهٔ ظروف سفالین بود، در زمینهٔ کشاورزی نیز افزارهای جدیدی را ابداع نموده بود. در نتیجه بین وظایف زن و مرد عدم تعادلی پدید آمده بود. شاید همین امر سبب شده بود که در جوامع نخستین (و یا دست‌کم در پاره‌ای از آن‌ها) زن بر مرد تفوق یابد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. از این رو نباید تعجب کرد اگر در این گونه جوامع بدوی «زنجیر اتصال خانواده به وسیلهٔ زنان صورت می‌گیرد، چه زن ناقل خون قبیله به خالص‌ترین شکل خود به شمار می‌رود. این طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی نجد ایران بوده و بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شده است.»^۱

به نکاتی که در بالا گفته شد، باید نکتهٔ دیگری را نیز افزود: می‌دانیم که سنت پرستش مادر-خدا در ایران از دوران‌های کهن سنگی و نوسنگی آغاز و در دوره‌های بعد به گونه‌های دیگر نمایان می‌شود.

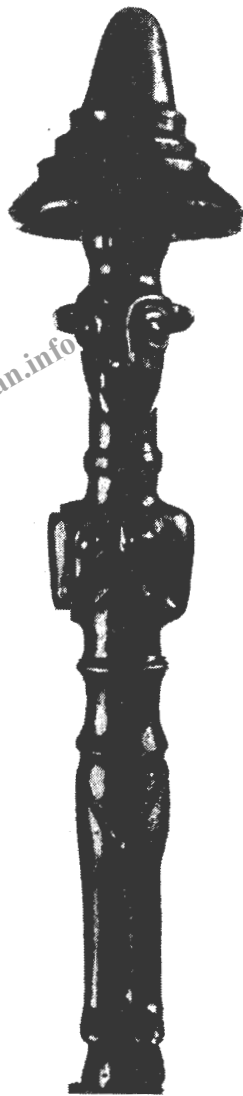
در سنگ‌نوشته‌هایی که از دوران هخامنشی به جا مانده و به خط میخی و زبان فارسی باستان است، مادر-خدا نامی مشخص می‌یابد و «اناھیتا» خوانده می‌شود. و این همان ایزدبانویی است که شاهان هخامنشی او را همانند اهورامزدا* و مهر (میترا)* ستایش می‌کرده‌اند. از این دوران به بعد است که

۱. رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۱-۱۰.

مجسمه‌های فراوانی از این بانوی اساطیری به فرمان اردشیر دوم در شهرهای شوش، اکباتان، دمشق و بابل ساخته و تصویر او در کتیبه‌ها نقش می‌شود. این تصاویر مانند مجسمه‌های برنزی و گلی دوران‌های پیشین نیستند که به گونه‌ای ابتدایی ساخته شده بودند، بلکه از زیبایی و شکوهی ویژه برخوردارند.

در آیین زرتشت پرستش اناهیتا به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد. دلیل آن روشن است: مَغ‌های زرتشتی به سبب مقامی که دو خدای کهن ایرانی، یعنی اناهیتا و مهر (میترا) در اذهان مردم داشتند، نمی‌توانستند آنان را به آسانی به یک سو نهند. به همین دلیل سرودهای شکوهمندی در ستایش این دو ایزد ایرانی ساخته می‌شود که در یشت‌های اوستا مندرج است. ما در این باره بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت.

تبرستان
www.tabarestan.info



تصویر ۱

پیکره ایزدبانویی از مفرغ سفیدرنگ (لرستان، هزاره پیش از میلاد).
در این جا ایزدبانوی حاصلخیزی سرپوشی مخروطی به سر دارد که زمانی
سنجاق آهنی بوده و پیکره را به پایه اش متصل می کرده است.



تصویر ۲
پیکرهٔ مادر - خدای باروری
(ویلندرف اتریش)

تبرستان
www.tabarestan.info



تصویر ۳
پیکره مادر - خدای باروری
تپه گیان (نهادند)
۱۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد



تصویر ۴

ته سنجاق مفرغی خدای باروری را نشان می دهد
(لرستان، اواخر هزاره دوم پیش از میلاد).
طول ۲۸/۳، قطر ۱۵/۲ سانتیمتر - موزه لوور، پاریس



تصویر ۵

بخشی از ته سنجاق مفرغی لرستان. هزاره اول پیش از میلاد، طول ۲۱، قطر ۹/۸ سانتیمتر. موزه لوور پاریس. کاهنی در یک دست دُم مار و در دست دیگر نخلی را گرفته است. مار و نخل در بین‌النهرین نشانه‌های باروری بوده‌اند.



تصویر ۶

کاهنه خدمتگزار معبد ننه‌ی یا اناهیتا (معبد سرخ دم در کوه‌دشت لرستان)، که سرگرم انجام یک رقص مذهبی است برای ریزش باران. کاهنه در هر دست شاخه نخلی دارد و دو حیوان درنده و چند گل در پیرامون او دیده می‌شود.
(هزاره اول پیش از میلاد)



تصویر ۷

کاهنان معبد ایزد باروری، حامل برگ نخل. کار نفر سمت راست معلوم نیست، زیرا سنجاقی که از معبد سرخ دم (کوه‌دشت لرستان) به دست آمده آسیب دیده است.
(هزاره اول پیش از میلاد)



تصویر ۸

پیکره مادر - خدای باروری
تورنگ تپه (گرگان)



تصویر ۹

ایزدبانوی باروری و حاصلخیزی با نقش بز کوهی که مظهر او به شمار می آید.
(لرستان، قرن هفتم پیش از میلاد)

اناهیتا و سَرسِ وَتِی

تبرستان

برخی از پژوهشگران معتقدند که اناهیتای ایرانی، همتای سَرسِ وَتِیِ ودائی، ایشتر بابلی، دیمر و آفرودیت یونانی است. همطراز دانستن اناهیتا با ایزدبانوان آب و باروری سایر کشورهای آسیای صغیر در واقع از نتایج گسترش امپراتوری هخامنشی و اقدامات شاهان کشورگشای این دودمان بوده است.

ما در این جا به بررسی کوتاهی از احوال سَرسِ وَتِی، ایزدبانوی ودائی* می‌پردازیم.

ایرانیان و هندیان که خود را آریایی (فارسی باستان - *ariya*)، اوستایی - *airya* و سنسکریت - *arya*) نامیده‌اند، از آن جا که دیرزمانی با هم می‌زیسته‌اند، عقاید مشترکشان پس از جدایی آن‌ها از هم نیز باقی مانده است. مشترکات بسیار هندیان و ایرانیان - آن گونه که در ودا و اوستا بازتاب یافته است - از همین نکته ناشی می‌شود. در این جا باید از سَرسِ وَتِی نام برد که وجوه مشترک زیادی با آردوی سور اناهیتای ایرانی دارد.

سَرسِ وَتِی افزون بر نام ایزدبانوی هندی، نام رودی زمینی است. می‌دانیم که در آیین‌های کهن اعتقاد بر این بود که جلوه‌های زمینی، تصویر مظاهر آسمانی‌اند. بنابراین جای شگفتی نیست اگر همین نظر سبب شده باشد که پنداشته شود تنها یک رودخانه عظیم زمینی می‌تواند نماد رودی مقدس باشد.

در ریگ‌ودا از سَرَس‌وتی به عنوان «بهترین مادر»، «بهترین رود» و «بهترین ایزدبانو» یاد می‌شود.^۱ سَرَس‌وتی رودی آسمانی است و این نکته‌ای است که آن را می‌توان با آنچه دربارهٔ اناهیتا در باورهای اوستایی است، سنجید. در «ریگ‌ودا» از عظمت سَرَس‌وتی در بین رودها، از طغیانش، از جاودانگی‌اش، از شتابش و از امواج خروشان‌ش یاد می‌شود. او قادر است که با امواجش حتی کوه‌ها را منفجر کند. سَرَس‌وتی از یک نظر دیگر هم با اناهیتا قابل سنجش است: او نیز بر گردونه‌ای سوار است و آن را می‌راند. سَرَس‌وتی با هفت خواهرش با هفت رود آسمانی با هم نامیده می‌شوند. او تمام آسمان، همهٔ زمین، و آنچه را که بین این دو وجود دارد می‌آکند. در وداها از سَرَس‌وتی به نام هفتمین رود و از مادرش به عنوان «سند آسمانی» یاد شده است.

سَرَس‌وتی با خدایانی توأماً نامیده می‌شود که آب‌های آسمانی را در حال ریزش نشان می‌دهند. نکتهٔ جالب توجه این است که یکی از اسب‌های سَرَس‌وتی، یعنی «وایو» (باد)، با یکی از اسب‌های اناهیتا هم‌نام است؛ با این تفاوت که نام اسبِ اناهیتا، vāta- است و نه vāyu- (بند ۱۲۰ آبان‌یشت).

سَرَس‌وتی در وداها به اعتقاد گلدنر، دختر «پاویرو»^۲ (= دختر صاعقه) نامیده می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که بین اناهیتا و سَرَس‌وتی، به عنوان رود آسمانی و بخشندهٔ باران، شباهت‌های زیادی وجود دارد. سوار بودن اناهیتا بر گردونه با بارش آب‌ها در مورد سَرَس‌وتی و هدایت نمودن رود آسمانی به وسیلهٔ او هم پیوندی مستقیم دارد.^۳ از ویژگی‌هایی که بارها در مورد اناهیتا و سَرَس‌وتی یاد می‌شود، هرگز

۱. به نقل از:

H. Lommel: Anahita-Sarasvati. In: *Asiatica. Festschrift für Friedrich Weller*. Leipzig 1954. S. 408. 2. Pavīru

۳. به نقل از:

H. Lommel: Anahita-Sarasvati. In: *Asiatica. Festschrift für Friedrich Weller*. Leipzig 1954. S. 411.

درباره خدایان دیگر سخن به میان نمی آید. این خصوصیات بیش تر در زمینه موضوعاتی نظیر باروری، بارداری و زایش زنان است. در وداها از سَرسَوتی درخواستِ بخشیدن نیروی زندگی می شود و مردان جوان، که آرزوی همسر و فرزند دارند، از وی یاری می خواهند. البته این طلب کمک تنها از سَرسَوتی نیست، بلکه از «راکا»، «سینی والی» و «کوهو» - خدایان باروری دیگر - نیز مشترکاً کمک خواسته می شود. گذشته از خصوصیات که گفته شد، سَرسَوتی خدای سخنوری و فرزاندگی، دانش اندوزی و شعر نیز هست. او با داشتن چنین ویژگی هایی، مورد ستایش قرار می گیرد. سَرسَوتی در اسطوره های پس از وداها به وسیله برهمن ها، «نماد سخن» (Vāc) نامیده می شود، در حالی که در ریگ ودا تنها خدای آب است. در وداها در مورد تأثیر معنوی سَرسَوتی آمده است: سَرسَوتی باید به سخنان استوار ما گوش فرا دهد. در آثر ودا از هر یک از خدایان، با توجه به ویژگی هایشان، درخواستی می شود، مثلاً از خورشید، «روشنایی چشم» و از سَرسَوتی، که مظهر معنویت است، تقاضای «کلام» می شود.

شایان ذکر است که نخستین بار اشیپگل در اثر خود دوران آریایی^۱ از برابر بودن نام سرزمین ایرانی و ایزدبانوی هندی سخن گفته است. ضمناً هیله برانت در کتاب اسطوره ودا^۲ کوشش کرده است ثابت کند که موطن ایزدبانوی ودایی در رُخج (رخوذ)^۳ بوده است. آنچه در نظر هیله برانت جای تردید ندارد این است که در کتاب بهارادِوَجَا^۴ اشارات زیادی به سرزمین های مرزی بین هند و ایران می شود. شاید به همین دلیل بتوان ادعا کرد که جایگاه ایزدبانوی هندی در این سرزمین بوده است.

با توجه به آنچه گفته شد، شاید بتوان سَرسَوتی و اناهیتا را به عنوان دو جنبه گوناگون یک خدای آریایی پذیرفت.

1. Spiegel: Arische Periode, S. 105.

2. Hillebrandt: Vedische Mythologie III, S. 322 ff. und II, S. 335 ff.

3. Arachosien

4. Bharadvāja

تبرستان

www.tabarestan.info

وجه تسمیهٔ اناهیتا

تبرستان

www.tabaristan.info

در بارهٔ وجه تسمیهٔ اناهیتا عقاید صاحب نظران تا حد زیادی با هم متفاوت است. نظر بارتولمه در این مورد به اختصار چنین است:

arədvī اسم مؤنث، نام رودخانه‌ای اساطیری، غالباً با Sūrā و Anāhitā توأمان می‌آید. بیش‌تر به صورت ایزدبانو ظاهر می‌شود... در یشت* پنج اوستا نام رودخانه‌ای است که از کوه هوکریه* به دریای وروکشه* می‌ریزد... در یشت پنج (بندهای ۶۴، ۷۸ و ۱۲۶) به طور کامل توصیف می‌شود...^۱

arədvī در اصل به معنای «رطوبت و نمناکی» است... در سنسکریت

rdū^۲.

Sūrā صفت، به معنای «نیرومند». در سنسکریت -Sūrā، در فارسی میانه: Sūrēn، در فارسی نو: Sūrhan.^۳

āhita صفت مفعولی به معنای «آلوده». در هند و اروپایی: ā*sōto، در فارسی میانه: āhōk، در فارسی نو: āhō (گناه).^۴

an-āhitā صفت به معنای «بی‌آلایش / پاک». ^۵

۱. مثلاً در یشت پنج، بند ۶۴ چنین آمده است: «آن‌گاه اردوی سور اناهیتا به شکل دوشیزه‌ای زیبا، نیرومند، خوش اندام، کمر بند به میان بسته، بالابند، آزاده‌نژاد و توانمند، با کفش‌های زیبای درخشان که آن‌ها را با بندهای زرین به پا بسته بود روان شد.»

2. Christian Bartholomae: Altiranisches Wörterbuch. 2. Auflage. Berlin 1961, S. 194-195.

۳. همان جا، ص ۵-۱۸۵۴. ۴. همان جا، ص ۳۴۵. ۵. همان جا، ص ۱۲۵.

نظر مای‌هوفر^۱ در مورد وجه تسمیه اناهیتا چنین است:

anāhītā اسم مؤنث، نام ایزدبانویی است. در یونانی Avatritis = Anaitis و در فارسی باستان به صورت Anah^ata ثبت شده است. در اوستا صفت است به معنای «بی آرایش» و غالباً با صفت «اردوی» توأمان می‌آید. ترکیبی است از a (یا an) و āhita اوستایی (به معنای آلوده). در سنسکریت: āsita (سیاه). ضمناً براندن‌شتاین (Brandenstein) اعتقاد دارد که این اسم صورت تغییر شکل یافته نام مهم‌ترین ایزدبانوی ایلامی، یعنی Nanhunte است که بعداً به Nahiti تبدیل شده است.^۲

نظر رایشلت در مورد وجه تسمیه اردوی سور اناهیتا چنین است:

arədvī اسم مؤنث، به معنای «نم، رطوبت». در سنسکریت -ṛdū نام رودخانه‌ای است اساطیری.^۳

Sūra صفت به معنای «قوی، نیرومند».^۴

an-āhita صفت به معنای «بی آرایش».^۵

هرمان ولر در اثر خود به نام «اناهیتا» در این باره چنین می‌گوید:

ardvī با واژه هندی باستان -ṛdu (شیرین، نرم) مربوط است و مشتق از ریشه -ṛd- است که گونه تحول یافته ریشه -ṛ- و در اصل «جریان یافتن و جاری شدن» است. همچنان که rd+nis به معنای جریان یافتن است و می‌توان آن را با واژه‌های هندی باستان āṛ-ṇa (آب باران) یا ar-ṇava- (اقیانوس) و ar-dra- (نمناک، ملایم، نرم) سنجید.^۶ اما از آن‌جا که در این مورد به ویژگی آب نیز به

1. Manfred Mayrhofer: Handbuch des Altpersischen. Wiesbaden 1964, S.103.

۲. همان‌جا، ص ۱۰۳.

3. Hans Reichelt: Avesta Reader. Text, Notes, Glossary and Index. Berlin 1968, S. 218.

۴. همان‌جا، ص ۲۶۹. ۵. همان‌جا، ص ۲۱۶.

6. Hermann Weller: Anāhita. Grundlegendes zur arischen Metrik. Stuttgart-Berlin 1935, S. 73.

عنوان عنصر باروری توجه می شود، ولر این واژه را «جریان مقدس نمناک»^۱ ترجمه کرده است.

صفت دیگر اناهیتا، سورا Sūrā است که هرتل (Hertel)، ایران شناس آلمانی، آن را از ریشه śav, śū در سنسکریت و sū در اوستا و kaf- (درخشیدن) در یونانی مشتق می داند.^۲

اما معنی واژه اناهیتا چیست؟ بسیاری از ایران شناسان، از جمله بارتولمه، اعتقاد دارند که اناهیتا به معنی «پاک» است و متمشکل از an که پیشوند نفی است و āhita صفت مفعولی از āh به معنی معیوب. ولر این نظر را به دلیل توجه به کلمه یونانی Anaitis رد می کند و ترجمه هرتل را نیز (که معتقد است این واژه به معنای «از بند رها شده» است) نمی پذیرد.^۳

به نظر لومل «اردوی سور اناهیتا سه نام دارد و این واقعیتی است نسبتاً غیرعادی. و همه این سه نام را می توان ترجمه کرد: رطوبت، قهرمان، پاک.»^۴ اناهیتا در یشت ۸، بند ۲ به صورت صفتی برای روشنایی ستاره تیشتر* نیز آمده است: «تیشتر ستاره رایومند فرهمند را می ستاییم که منزل آرام و منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده تند پرنده بلند از دور درخشنده را که روشنایی بی آرایش (پاک) افشانده...»^۵

در یشت ۱۰، بند ۸۸ اناهیتا به صورت صفتی برای میترا، هوم*، برسم*، زوهر*، و گفتار می آید: «مهر را می ستاییم، (کسی) که دارای دشت های گسترده است، که از کلام راستین آگاه است، زبان آوری که دارای هزار گوش است، خوش اندامی که دارای هزار چشم است، بلندبالایی که در بالای برج گسترده (ایستاده)، زورمندی که بی خواب پاسبان است. هوم مقوی

۱. به آلمانی: Strömungs-Segen-mild.

۳. در همان جا، ص ۷۴.

۲. به نقل از ولر در کتاب اناهیتا، ص ۷۴-۷۳.

4. H. Lommel: Anahita- Sarasvati. In: Asiatica. Festschrift für Friedrich Weller. Leipzig 1954, S.412.

۵. ابراهیم پورداود: یشت ها، به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۳۹.

درمان‌بخش و فرماندهٔ زیبا با چشم‌های زرد رنگ در بلندترین قلهٔ کوه هریتی که موسوم است به هوکریه از برای آن (مهر) بی‌آلایش آن (هوم) بی‌آلایش از برسم بی‌آلایش و از زوهر بی‌آلایش و از کلام بی‌آلایش (نثار آورد).^۱

به نظر لومل از این رو شاید بتوان بر بارتولمه - ولف که این سه واژه را «اردوی نیرومند بی‌آلایش» ترجمه کرده‌اند و اردوی را به عنوان اسم و بقیه را به عنوان صفت پذیرفته‌اند،^۲ خرده گرفت. در این جا کلمهٔ «اردوی» حفظ و با صفت «سورا» به صورت «اردوی سورا» ترکیب می‌شود. البته اگر در نظر بگیریم که هیچ یک از این دو نام برای همیشه به ایزدبانو اختصاص نیافته‌اند، می‌توان ادعا کرد که آن‌ها، همان‌گونه که در مورد «سورا» صدق می‌کند، تنها صفاتی بر نام اصلی این ایزدبانو بوده‌اند. جا دارد در همین جا اضافه کنیم که بعدها در سرودهای مذهبی به گونه‌ای موزون ظاهر می‌شوند و با دریافت چنین امتیازی اهمیت آن‌ها بر اسم اصلی فزونی می‌گیرد، و کم‌کم جایگزین آن می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، منطقی است در این جا این پرسش مطرح شود که اگر چنین است، پس نام اصلی این ایزدبانوی ایرانی چه می‌تواند بوده باشد؟ آیا مثلاً «هره‌وتی»^۳ که در مواردی از آن یاد شده است، می‌تواند صحیح باشد؟ البته درست است که این اسم، که در خط اوستایی به شکل «هرخوتی»^۴ و در فارسی باستان به صورت «هره‌وتی» «Hara^huvati» ظاهر شده است، اما واقعیت این است که این اسم، نام ایزدبانوی ما نیست، بلکه تنها نام سرزمین «رُخج»^۵ است. اگرچه امکان دارد که این سرزمین، که دارای رودخانه‌ها و دریاچه‌های فراوان بوده است، بر پایهٔ خصوصیات طبیعی اش «هره‌وتی» (= سرشار از رودخانه) خوانده می‌شده است، اما این نامگذاری می‌تواند به این معنی باشد که سرزمین یاد شده در اصل نامی روحانی - دینی

۱. همان جا، ص ۴۶۷-۴۶۵. ۲. همان جا، ص ۴۱۲.

3. Haravati

4. Harax^yati

5. Arachosia

داشته است. ضمناً می‌توان حدس زد در چنین سرزمینی که دارای رودهای فراوان بوده، خدای آب حتماً مورد ستایش قرار می‌گرفته است. البته همه این‌ها حدسیاتی بیش نیست.

شایان ذکر است که نخستین بار اشیپگل در اثر خود دوران آریایی^۱ از برابر بودن نام سرزمین ایرانی و ایزدبانوی هندی سخن گفته است، ضمناً هیله‌برانت در کتاب اسطوره‌ و دایی^۲ کوشش کرده است ثابت کند که موطن ایزدبانوی ودایی در «رُخج» بوده است. او به پیروی از طرز فکر زمانه خویش از رودهای واقعی زمینی نام می‌برد و اعتقاد دارد که نام ایزدبانوی ایرانی از اسم یکی از این رودها گرفته شده است. در حالی که در ریگ ودا از سَرَس‌وتی به نام رودی زمینی نام برده می‌شود، در کتاب بهارادِوَجَا به سرزمینی در غرب افغانستان اشاره می‌شود و در آن از سَرَس‌وتی به نام رودی زمینی نام برده نمی‌شود. آنچه در نظر هیله‌برانت جای تردید ندارد این است که در کتاب بهارادِوَجَا اشارات زیادی به سرزمین‌های مرزی بین ایران و هند می‌شود. شاید به همین دلیل بتوان ادعا کرد که جایگاه ایزدبانوی هندی در این سرزمین بوده است.

از این گذشته، چون در ایران و هند زبانی واحد با گویش‌های متفاوت وجود داشته که برای ساکنان هر دو سرزمین قابل درک بوده است، باید نتیجه گرفت که مذهب آنان نیز - با در نظر گرفتن تفاوت‌هایی که در ریگ‌ودا به آن گاه‌گاه اشاراتی نه چندان آشکار شده - یکی بوده است. از این رو دلیلی هم وجود ندارد که ایرانیان به ستایش ایزدبانویی به نام «هره‌وتی» نمی‌پرداخته‌اند. گو این که نام این ایزدبانو در اسناد ایرانی از بین رفته است، اما می‌توان پذیرفت که ایزدبانوی مذکور با نام الحاقی «اردوی سور آناهیتا» وجود داشته و با سَرَس‌وتی ماهیتی یگانه داشته است.

1. Spiegel: *Arische Periode*. S. 105.

2. Hillebrandt: *Vedische Mythologie* III, S. 322 ff. und II, S. 335 ff.

تبرستان

www.tabarestan.info

اناهیتا در باورهای پیش از زرتشت

ظهور ایزدبانو اناهیتا در جمع خدایان اساطیری ایران واقعه‌ای است که تعیین تاریخ دقیق آن دشوار است، همچنان‌که کاملاً مشخص نیست که از چه زمانی او به این نام خوانده شده است. اگر به تاریخ اشیایی که در کرمانشاه* (به ویژه در هرسین) و آلتستر و خُرم‌آباد (لرستان) یافت شده‌اند، توجه کنیم، درمی‌یابیم که بیش‌تر آن‌ها مربوط به هزارهٔ نخست پیش از میلاد است.^۱ در میان این اشیاء باید از سنجاق‌های مفرغی یاد کرد. این سنجاق‌ها دارای صفحه‌ای بزرگ هستند که در مرکز آن سری برجسته قرار دارد. این سر باید «سرِ مادر-خدای اقوام آسیایی باشد که از آسیای صغیر تا شوش مورد پرستش بوده است.»^۲ (تصاویر ۱، ۴، ۵، ۶، ۷).

از این اشیاء به تعداد زیادی در نقاط مختلف کشف شده است، به ویژه در شوش که این ایزدبانوی فراوانی به نام ایلامی خود «کریرشه»^۳ قرن‌ها مورد ستایش بوده است. باید توجه داشت که آیین این ایزدبانو با عنوان «ننه‌ی»^۴ تا دوران پارت‌ها ادامه یافته است. ننه‌ی نام سامی مادر ایزد بزرگ^۵ است که در روزگار باستان آیینش از کرانه‌های مدیترانه تا سواحل دجله و فرات و درهٔ سند و مرزهای خاوری ایران بزرگ گسترده بود و با نام‌های آرتیمس - اناهید و

۱. مقایسه شود با: رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ محمد معین، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰. ۲. همان جا، ص ۱۰۳.

3. Kirirshe

4. Nanai

5. Magna Mata

ایشتر و ننه‌ی در میان یونانیان و ایرانیان و بابلیان و لودی‌ها و مردمان آسیای صغیر پرستیده می‌شد.^۱

ستایش ننه‌ی پیشینه‌ای دراز دارد. به اعتقاد کومون^۲ او شاید زمانی الهه شهر «ارخ» (Erch/aurauk) در جنوب بابل بوده که از دیرباز با ایشتر یکسان شمرده می‌شد و گذشته از بین‌النهرین در ایلام و ایران مورد ستایش قرار می‌گرفت. آیین ننه‌ی در هزاره دوم پیش از میلاد در شوش رواج داشته و بعدها به ایالات خاوری ایران گسترش یافته است. معابد او نیز در شوش تا زمان اسکندر برپا بوده است.^۳ از اواخر دوره سلوکی‌ها «بین ایزدبانوان آرتمیس* ننه‌ی و اناهید اشتراکاتی وجود داشته است، مثلاً در یکی از سکه‌هایی که در شوش به دست آمده یا در یکی از نقش‌هایی که در تنگی سروک بر سنگ نقر شده، ایردبانویی به شکل آرتمیس در میان هاله‌ای از نور دیده می‌شود که به احتمال زیاد همان اناهید است.»^۴ تصویر این ایزدبانو همچنین بر روی مهره‌ها و سکه‌هایی که از کوشان به دست آمده است دیده می‌شود که بر روی شیری در حال تاخت است. از این تصاویر در دوره ساسانیان برای ناهید نیز استفاده می‌شده است.^۵

در این جا پرسشی مطرح می‌شود: آیا این مادر - خدای کهن همان رب‌النوعی نیست که از طریق «سنکرتیسم»^۶ به شکل اناهیتا درآمده و تصویر

۱. مقایسه شود با ایمیل بنونیست: دین ایرانی بر پایه متن‌های مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۴۸.

۲. مقایسه شود با:

Carsten Cplpe: Wörterbuch der Mythologie, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker. Stuttgart 1986, S. 285.

۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ایمیل بنونیست: دین ایرانی (پانویس ۶).

4. C. Colpe: Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker 1986, S. 279.

۵. همان جا.

۶. واژه «Syncretisme» کلمه‌ای است یونانی، به معنای تلفیق و آمیزش؛ منظور اعتقاد به ←

او در پاره‌ای از اشیاء کشف شده دیده می‌شود؟ به نظر گیرشمن پاسخ، مثبت است، زیرا مؤید این نظر «کناره‌های برخی از بشقاب‌های خاص تشریفات دینی است که با شکل ماهی و درخت انار - دو مظهر این خدای آب و فراوانی - تزئین گردیده است. همچنین دلیل دیگر، تصویری است که در ظرفی مفرغی متعلق به موزه لوور دیده می‌شود.^۱ در این تصاویر ناهید اغلب عریان است، اما در کتیبه‌ها همیشه با لباس و تاج شاهانه و مروارید نشان نقر شده است.

زمانی که خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ پیش از میلاد) طبق آنچه در کتیبه دئوها^۲ آمده است، پرستش خدایان بابلی را منع کرد،^۳ به نظر می‌رسد که مع‌ها به دلیل شهرتی که ایشر، ایزدبانوی باروری و حاصلخیزی داشت، ویژگی این خدای بابلی را به ناهید نسبت دادند تا به این وسیله خدایی ایرانی را جانشین وی کنند.

آپام‌نپات،^۴ ایزد آب‌ها

اصولاً هیچ موجود اساطیری در یک قالب تغییرناپذیر و نهایی نمی‌گنجد، در این مورد خدایان نیز مستثنی نیستند. آن‌ها غالباً در مراتب مختلفی متجلی می‌شوند و گاهگاه صور متناقض به خود می‌گیرند. آن‌ها پیوسته در تغییرند، در دوره‌ای پدید می‌آیند و سپس از خاطرها محو می‌شوند. و خدایان دیگر

تلفیق باورها و جهان‌بینی‌های قوم‌های مختلف است در طول تاریخ. برای آگاهی بیش‌تر رجوع شود به مأخذ زیر:

Carsten Colpe: Die Vereinbarkeit historischer und struktureller Bestimmungen des Synkretismus. In: Synkretismus im Syrisch-persischen Kulturgebiet. Göttingen 1975, S. 15-38.

۱. رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۱۰۵.

2. Roland G. Kent: Old Persian, new Haven, Connecticut, 1953, p. 151.

۳. مقایسه کنید با:

Carsten Colpe: Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker. Stuttgart 1986, S. 284. 4. Apam-napāt

جای آنان را می‌گیرند. اما علی‌رغم همهٔ دگرگونی‌ها صفات آنان باقی می‌ماند و جلوه‌ای نوبه خود می‌گیرد و سرانجام از خدایان دیگر و زمان و مکان دیگر سر برمی‌آورد.

اهورامزدا وارث صفات خدایان پیش از زرتشت است. میرچا البیاده در تحقیقاتی که دربارهٔ خدایان فرمانروای جهان کرده است می‌نویسد: «طبق نظر هرودوت، ایرانیان باستان خدای مطلق آسمانی را می‌پرستیدند. اما متأسفانه ما نمی‌دانیم که در زبان‌های ایرانی نام این «خدای مطلق آسمانی» چه بوده است. خدایی که در اوستا با آن برخورد می‌کنیم و آیین زرتشت ماهیت آن را تغییر داده و آن را رکن اساسی دین خود گردانده است، معروف به اهورامزداست. اما تحول دینی که زرتشت پدید آورد، صفات نخستین این خدا را تحت الشعاع قرار داد و تنها در متون متأخر است که ما آثار واقعی این خدای قدیم را می‌بینیم.»^۱

طبق نظر محققان، اهورای ایرانی و «ورونه» هندی در اصل یکی بوده‌اند، زیرا هر دو از امتیاز فرمانروایان جهان برخوردارند. دیگر این‌که در وداها عنوانی که غالباً به «ورونه» داده می‌شود، کلمهٔ «اسورا» است و اهورای ایرانی و اسورای هندی هر دو از ریشهٔ «اسویا اهو» به معنای سرور مشتق شده‌اند و در اشتقاق خود خویشاوندی دارند.

در ادبیات وِدايي «ورونه» به صورت ترکیب «میتره - ورونه» ظاهر می‌شود، همان‌گونه که در اوستا «میتره - اهوره» با هم ظاهر می‌شوند. آن‌ها فرمانروایانی هستند که نظم جهان را برقرار می‌کنند و خدایان پیمان‌ها و معاهداتی هستند که آدمیان را به هم پیوند می‌دهند.

هنگامی که اهورامزدا در آیین جدید زرتشت اهمیت بیشتری می‌یابد صفات «ورونه» به اهورامزدا منتقل می‌شود، به طوری که بعدها در ایران

۱. داریوش شایگان: ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، جلد اول، تهران، ۱۳۵۶، ص ۶۱.

دیگر نامی از «ورونه» نیست. ایزد اپام نپات نیز یکی از صفات «ورونه» بوده است.

صفت اهورا در مهریشت به صورت تثنیه برای مهر و اپام نپات آمده است. اپام نپات دارای ویژگی‌های جالب توجهی است: نیرومند و بلندبالاست، اسب‌های چالاک دارد و مانند اهورامزدا و مهر دارای لقب اهورا (= سرور) است.

آپام نپات در برخی از یشت‌های اوستا

شاخص‌ترین جایی که از اپام نپات (نوه آب‌ها) سخن به میان می‌آید، در زامیاد یشت است، یعنی یشتی که به ایزدبانوی زمین پیشکش شده است. در این جا نبردی توصیف می‌شود که در آن از یک سو اهورامزدا و از سوی دیگر اهریمن* هر کدام چالاک‌ترین فرستاده خود را برای گرفتن فرّه به دست نیامدنی گسیل می‌دارند. اهورامزدا، بهمن*، اردیبهشت* و آتش*، از سوی دیگر، اهریمن، خشم خونین سلاح*، اژی‌دهاک*، و سپیتور، (بُرندۀ جمشید) را به این نبرد می‌فرستند. ابتدا آتش خود را آماده می‌کند که فرّه به دست نیامدنی را به چنگ آورد. آن‌گاه از پی او اژدهای «سه‌پوزه بددین» به راه می‌افتد و در حالی که ناسزا می‌گوید، به آتش خطاب می‌کند:

«ای آتش پسر اهورامزدا، اگر فرّه به دست نیامدنی را خواستار شوی تو را نابود خواهم کرد، پس از این رو تو روشنی نخواهی داد به زمین اهورا - آفریده برای نگاهبانی جهان‌های اشه. آن‌گاه آتش دو دست را پس کشید، در حالی که از خطر جان آگاه بود، زیرا اژدها در دل او هراس برانگیخته بود.» (بند ۴۸)

«سپس اژدهای سه‌پوزه بدنهاد به پیش شتافت، چنین اندیشه‌کنان، این فرّه به دست نیامدنی را به چنگ خواهم آورد.» (بند ۴۹)

در این کشمکش، «آن فرّه به پیش جست، به سوی دریای و روکشه* و اپام نپات تیزاسب بی درنگ آن را برگرفت. اپام نپات تیزاسب که آرزوی داشتن آن می‌کرد گفت: این فرّه به دست نیامدنی را بر خواهم گرفت از بُن دریای ژرف، فرّه‌ای که در بُن دریاهاى عمیق است.» (بند ۵۱)

در زامیاد یشت نیز برای اپام نپات از صفت «آفریدن» استفاده شده است؛ مثلاً در بند ۵۲ زام یشت چنین آمده است:

«اپام نپات تنداسب، سرور بلندمرتبه، شاه شاهان را می‌ستاییم، دلیری که هرگاه خوانده شود یاری می‌رساند. آن که مردان را آفریده است، ایزدی که از آن آب است. چون او را بستایند، بیش از همه گوش فرا می‌دهد.»

در تیر یشت، بند ۳۳ و ۳۴ آمده است که چگونه تیشتر پس از پیروزی، آب زندگانی بخش را می‌باراند و چگونه اپام نپات، باد* و هوم او را یاری می‌کنند: «ای سپیتمان زرتشت*، اپام نپات (به همراهی) بادِ چالاک و فرّه در آب آرام گزیده و فروهر*های پاکان به هر یک از امکان در جهان مادی بخش معینی از آب تقسیم کند.» (بند ۳۴)

در برخی از بندهای دیگر همین یشت چنین آمده است: «تیشتر ستارهٔ سپید، درخشنده و دورپیدا سرشتِ آب دارد، تواناست و نژادش از اپام نپات است. او سرور همهٔ ستاره‌هاست، همسنگ هر مزد آفریده شده. اگر چنین نبود پری خشکسالی همه جا را از میان می‌برد. اگر او را بستایند دشمن به سرزمین‌های آریایی وارد نخواهد شد. طلوع او همزمان با تازش دوبارهٔ چشمه‌های آب است.»^۱

اپام نپات در پهلوی بُرز یزد (borz-yazd) نامیده می‌شود و بلند قامتی او (borz) نام خاص او گشته است. در وداها نیز نام او به صورت اپام نپات ظاهر می‌شود که خدای آب‌هاست.

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، در اوستا تنها در برخی از یشت‌های کهن‌تر از اپام نیات نام برده می‌شود و یشت خاصی به نام او وجود ندارد. البته بعدها تحت تأثیر مهر از اهمیت وی چنان کاسته می‌شود که دیگر از او سخنی به میان نمی‌آید. در این دوران اردوی سور اناهیتا، ایزدبانوی آب‌ها، جای اپام نیات را می‌گیرد و دارای چنان ارج و مقامی می‌گردد که حتی سرود شکوهمندی به او هدیه می‌شود. اما در کتاب‌های دوره میانه - همان‌گونه که بعداً به آن‌ها اشاره خواهد شد - اپام نیات ایزد مستقلی است که از او بارها نام برده می‌شود.

اناهیتا در یشت پنج

اناهیتا ایزدبانویی است که یکی از زیباترین یشت‌های اوستا، یعنی یشت پنج، به او اختصاص دارد و او «به عنوان تجسم آسمانی و زمینی آب در جهان‌بینی زرتشتی همان مقامی را داراست که امشاسپندان* خرداد* و امرداد*»^۱

پیش از این اشاره کردیم که در آیین زرتشتی آب، عنصری مقدس است، بنابراین جای تعجب نیست اگر اناهیتا - که هم رودی است مینوی و هم ایزدبانویی است که از آب‌ها نگاهبانی می‌کند - در اوستا مورد ستایش قرار گیرد.

یشت پنج، یعنی تنها مأخذی که می‌توان از خلال آن موجودیت اساطیری اناهیتا را باز یافت، شامل ۳۰ گرده و ۱۳۲ بند است. افزون بر این، یشت مذکور حاوی موضوعات گوناگونی است که آن‌ها را می‌توان به طور کلی به پنج بخش عمده زیر تقسیم کرد:

۱. توصیف اناهیتا؛ ۲. وصف پرستش اناهیتا از سوی اهورامزدا؛ ۳. شرح

1. Carsten Colpe: Wörterbuch der Mythologie, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker, Stuttgart 1986. S. 277.

پرستش اناهیتا به وسیله زرتشت؛ ۴. توصیف ستایش شاهان و نامداران از ایزدبانوی ایرانی؛ ۵. درخواست ایزدبانو از زرتشت مبنی بر چگونگی ستایش او.

ما به دلیل اهمیتی که موضوع‌های یاد شده دارند، در زیر به تفصیل درباره آن‌ها سخن می‌گوییم. آبان یشت با بندهای زیر - که همه در توصیف اناهیتاست - آغاز می‌شود:

«هورامزدا زرتشت را گفت: ای زرتشت، سپستان، از بهر من اردوی سور اناهیتا را بستای، آن‌که بخشنده در مان است و پرهیزنده از دیوها*، اهورا کیش و سزاوار ستایش برای جهان مادی. فزاینده غله است و فزاینده رمه، فزاینده خواسته است و فزاینده ملک.»^۱ (بند ۱)

«آن‌که نطفه همه مردان را پاک می‌کند. آن‌که زهدان همه زنان را برای زایش پاک می‌کند. آن‌که زایش را برای همه زنان آسان می‌کند. آن‌که شیر همه زنان را به هنگام جاری می‌سازد.» (بند ۲)

اناهیتا ایزدبانویی است که در یشت پنج به شکل دوشیزه‌ای زیبا نمایان می‌شود. در بندهای ۷، ۱۳، ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۳ و ۱۲۶ تا ۱۲۹ نیز بارها اندام برازنده و نیرومند و آرایه‌های زیبای وی به گونه‌ای دلنشین توصیف می‌گردد. ما به عنوان نمونه ترجمه چند بند را در زیر می‌آوریم:

«ای زرتشت، آن‌گاه که اناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برخاست، به راستی بازوان زیبا، سپید و نیرومندش همانند شانه‌اشی است که به آرایه‌های باشکوه آراسته است. و آن سَبک سیر، زیبا و پرتوان فرادیده آید، اندیشه کنان.» (بند ۷)

۱. این ترجمه و برگردان‌های بعدی به وسیله نگارنده از متون آلمانی Hermann و H. Lommel و Weller انجام شده است.

«آن‌گاه اردوی سورا اناهیتا به شکل دوشیزه‌ای زیبا، نیرومند، خوش‌اندام، کمر بند به میان بسته، بالابلند، آزاده‌نژاد و توانمند با کفش‌های زیبای درخشان که آن‌ها را با بندهای زرین به پا بسته بود، روان شد.» (بند ۶۴)

«براستی آن سان که یزش^۱ کنند، اردوی سورا اناهیتا شاخه‌ای برسم در دست و گوشواره‌ای چهارگوش و زرین بر گوش جلوه‌گر شد و گردنبندی به گردن زیبا و خوش‌ترکیب خود داشت و کمر بند به میان بسته بود تا سینه‌هایش را ترکیبی دلنشین دهد.» (بند ۱۲۷)

«اردوی سورا اناهیتا بر تارک خویش تاجی زرین و هشت‌گوش که جواهرات بسیار آن را در بر گرفته بود نهاد؛ و تاج زیبا را نوارهای آراسته و حلقه‌ای در میان گرفته بود.» (بند ۱۲۸)

اناهیتا در یشت پنج نماد آب است و به شکل رودخانه‌ای عظیم ظاهر می‌شود:

«بزرگی که در همه جا شهره است. کسی که در بزرگی همانند همه آب‌هایی است که در روی زمین جاری است. زورمندی که از کوه هوکریه به دریای فراخکرد* فرو ریزد.» (بند ۳)

«همه کرانه‌های دریای فراخکرد به جوش و خروش افتند و میان دریا برآید، هنگامی که به سوی آن روان و سرازیر شود اردوی سورا اناهیتا، کسی کیش هزار دریاچه و هزار رود است؛ و هر یک از این دریاچه‌ها و

۱. بز از مصدر یستن (yaštan) به معنی دعا خواندن و نیایش کردن است. واژه‌های یسن، یشت و ایزد از همین ریشه است.

هر یک از این رودها به بلندای چهل روز راه سواری تیزتک است.»
(بند ۴)

«آن درخشانِ بلندبالای خوش اندام را که مانند آب‌های روان روز و شب چنان جاری است، مانند همه آب‌هایی که بر زمین روانند.» (بند ۱۵)
اناهیتا - مانند همه آب‌های گیتی در آرای فره‌آبی باشکوه و نیرویی فراوان است:

«می‌خواهم کوه زرین در همه جا ستوده هوکریه را بستایم که اردوی سور اناهیتا برای من از آنجا، از چکادی به بلندای هزار بالای آدمی فرو می‌آید. او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی زمین جاری است و با نیرویی فراوان، روان.» (بند ۹۶)
این رودخانه عظیم از کوه هوکریه که به بلندای هزار مرد است، فرو می‌ریزد:

«او را هزار دریاچه و هزار رود است و هر یک از آن‌ها به بلندای چهل روز راه سواری تندرو است. و در کنار هر یک از این دریاچه‌ها کاخی زیبا قرار دارد با صد پنجره درخشان و هزار ستون خوش تراش، کاخی که روی هزار پایه برپاست.» (بند ۱۰۱)

«و در هر کوشک، گاهی است خوش گسترده که به آرامشی شیرین فرامی‌خواند. چه هر یک از این کوشک‌ها را بسترهایی نرم و خوش بو است، با بالش‌هایی گسترده. ای زرتشت، در این جا اردوی سور اناهیتا از چکادی که هزار بالای آدمی بلندا دارد فرو می‌ریزد. او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است و با نیرویی فراوان، روان.» (بند ۱۰۲)

«می‌خواهم کوه زرین در همه جا ستوده هوکریه را بستیم که اردوی سور اناهیتا برای من از آن جا، از چکادی به بلندای هزار بالای آدمی فرود می‌آید و او به بزرگی همه آب‌هایی است که در روی این زمین جاری است و با نیروی فراوان، روان.» (بند ۱۲۱)

و این جریان آب در هفت اقلیم جهان تقسیم می‌شود:
«از این آب رودی به هفت اقلیم و در زمستان و تابستان یکسان جاری می‌شود. او آب‌ها را، نطفه‌های مردان را، زهدان زنان و شیر آنان را پاک می‌کند.» (بند ۵)

ایزدبانو از ستارگان به سوی زمین فرود می‌آید:
«ای زرتشت، اردوی سور اناهیتا از جایگاه ستارگان فرود آمد، به سوی زمینی که اهورا آفریده است...» (بند ۸۸)

«برای این ستایش، برای این نیایش فرود آی، ای اردوی سور اناهیتا، از آن جایگاه ستارگان به سوی زمین اهورا آفریده، به سوی زوهر، به سوی نثار سرشار، به سوی دستی که برای یاری کردن آماده است، به سوی کسی که زوهر آورد و به درستی نثار کند. تا آن‌که همه دلاوران چون کی گشتاسپ به سوی خان و مان خویش باز گردند.» (بند ۱۳۲)

اناهیتا سوار بر گردونه‌ای است و آن را هدایت می‌کند. این گردونه به وسیله چهار اسب سپید رهوار کشیده می‌شوند:

«کسی که بر فراز گردونه نشسته لگام آن را در دست دارد و همچنان که در گردونه روان است و آرزوی ناموری می‌کند، نزد خود می‌اندیشد: چه کسی مرا خواهد ستود؟» (بند ۱۱)

«کسی که او را چهار اسب بزرگ و سپید و هم‌رنگ و هم‌نژاد است. او بر دشمنی همه دیوها، جادوگران، پریان، فرمانروایان ستمکار، گوی‌ها و گرپن*ها چیره می‌شود.» (بند ۱۳)

اسب‌های ایزدبانو را باد و باران و ابر و تگرگ تشکیل می‌دهند:
 «برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب گشن آفرید. ای زرتشت سپیتمان، این اسبان برای من باران و برف و ابر و تگرگ می‌آورند، به کسی که نهصد و هزار تیر به او بخشیده شده است.» (بند ۱۲۰)

موضوع دیگری که از آن در یشت پنج سخن گفته می‌شود، توصیف پرستش اناهیتا از سوی اهورامزداست:

«اهورامزدا اناهیتا را در کنار رود دائیتی* در ایران ویج ستایش کرد با برسم، با زوهر، با مهارت زبان، با اندیشه و کردار نیک.^۱ آن‌گاه از وی خواست، این کامیابی مرا ده، ای اردوی نیک، ای تواناترین، ای اناهیتای نیرومند، که پسر پور و شسب، زرتشت مقدس را همواره بر آن دارم که به پیروی از دین بیندیشد، سخن بگوید و به پیروی از دین رفتار کند.» (بند ۱۷ و ۱۸)

اهورامزدا از سویی به ایزدبانو فرمان می‌دهد:

«اهورامزدا به اردوی سورا اناهیتا فرمان داد: ای تواناترین، ای اناهیتا، دیگر بار از آن جایگاه ستارگان به سوی زمین آفریده اهورا، فرود آی تا تو را شهریاران دلیر و بزرگان کشور و پسران آنان نیایش کنند.» (بند ۸۵)

۱. از برخی بخش‌های یشت‌ها که متعلق به دوره‌ای کهن‌ترند می‌توان دریافت که اهورامزدا به تنهایی قدرت مطلق نیست و به کمک امشاسپندان و ایزدان نیازمند است.

و از طرف دیگر از میزان قدرت و نفوذ او سخن می‌گوید:
«سواران دلیر باید از تو برای اسبان تندرو خواهش کنند و نیز برای
برتری جستن در قرّه. و موبدانی که نیایش می‌کنند، باید از تو برای
دانش، قرّه و پیروزی یاری بخواهند.» (بند ۸۶)

«دوشیزگان نازا باید از تو برای زایش و داشتن همسری دلیر یاری
جویند و زنان باید از تو برای زایش خوب کمک بخواهند. تو به آنان
همه آنچه می‌خواهند، خواهی داد، ای پاک، ای تواناترین.» (بند ۸۷)
موضوع دیگری که از آن در یشت پنج نسبتاً به تفصیل صحبت می‌شود،
شرح پرستش ایزدبانو از سوی زرتشت است:

«او را بستود زرتشت پاک در ایران‌ویج در کنار رود وه‌دائیتی با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با مهارت زبان، با اندیشه نیک و کردار نیک.»
(بند ۱۰۴)

زرتشت در بند ۹۰ پرستی به گونه زیر مطرح می‌کند:
«زمانی زرتشت از اردوی سور اناهیتا پرسید: ای اردوی سور
اناهیتا، با کدام قربانی باید تو را بستایم؟ با کدام قربانی باید به تو
نزدیک شوم تا اهورامزدا برای تو راهی از آن سوی کره خورشید آماده
سازد؟ راهی که مارها، زنبورها، عنکبوت‌ها نتوانند تو را گزند
برسانند.» (بند ۹۰)

سپس پاسخ ایزدبانو را می‌شنویم:
«... ای زرتشت سپیتمان، با این قربانی باید مرا فروتانه نیایش کنی.
آری با این قربانی باید مرا بستایی از هنگام برآمدن خورشید تا فرو
رفتن آن، و باید از زوهر من بنوشی؛ و روحانیانی که از پرستش و پاسخ
آگاهند و فرزانه‌ای کوشا و آزموده که کلام مقدّس در او حلول کرده
است.» (بند ۹۱)

«از این زوهر نباید بنوشند کسانی که به فربهی، تب، کاهش نیروی جنسی دچارند؛ زنان و کسانی که گائا*ها را برای دیگران نمی‌خوانند و کسانی که به بیماری برّص دچارند و باید از دیگرانشان دور نگاه داشت.»^۱ (بند ۹۲)

پرسش بعدی زرتشت از اناهیتا چنین است: «بار دیگر زرتشت از اردوی سور اناهیتا پرسید: چه خواهد شد با آن زوهرهای تو که دیویسان و دروغزنان پس از خوردنشان نثارت کنند؟» (بند ۹۴)

و پاسخ ایزدبانو به گونه زیر:

«آن‌گاه اردوی سور اناهیتا پاسخ داد: ای زرتشت سپیتمان، پس از من ششصد هزار تن از آنان که هراس برمی‌انگیزند و حسادت می‌ورزند و سُخریه می‌کنند و دشنام می‌دهند حضور خواهند یافت. در زوهری که من در آن نباشم، شایسته ستایش دیوان است.» (بند ۹۵)

اما زرتشت تنها از اناهیتا سؤال نمی‌کند، بلکه از او درخواستی نیز دارد:

«زرتشت از اردوی سور اناهیتا درخواست کرد: این کامیابی را به من ده که گشتاسب دلیر، پسر لهراسب* را هماره بر آن دارم که به پیروی از دین بیندیشد، سخن براند و رفتار کند.» (بند ۱۰۵)

آخرین موضوع مهمی که در یشت پنج به تفصیل مطرح می‌شود، توصیف

۱. شگفت این است که اناهیتا که خود ایزدبانوست چگونه فرمان می‌دهد که زنان نباید از زوهری که به او پیشکش می‌شود بنوشند. ظاهراً این دستور نشانه آن است که در جامعه طبقاتی هند و ایرانی زنان نمی‌توانستند به طبقه موبدان وارد شوند.

ستایش شاهان و نامداران از ایزدبانو اناهیتاست. ما این شخصیت‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کنیم:

۱. بزرگانی که ایزدبانو درخواست آنان را می‌پذیرد و آرزویشان را برمی‌آورد؛

۲. کسانی که اناهیتا تقاضای آنان را رد می‌کند.

شاهان و نامداران زیر به گروه نخست تعلق دارند: هوشنگ، جمشید، فریدون، گرشاسب، کیکاووس، کیخسرو، توس، پاپورو، جاماسب، اشوزده و ثریت، هووها، نوذرها، ویستور، یوشت، گشتاسب و زریر. افراد زیر به دسته دوم تعلق دارند: ضحاک، افراسیاب، پسران ویسه و وندرمیش. به دلیل اهمیتی که شخصیت‌های اساطیری بالا دارند، ما در زیر به اختصار از آنان یاد می‌کنیم و درباره درخواستشان از ایزدبانو سخن می‌گوییم.

هوشنگ

نام هوشنگ در اوستا به صورت haošyanha آمده و به معنای کسی است که خانه‌های خوب فراهم می‌سازد و یا بخشنده آن‌هاست. لقب او در اوستا Para-dāta، به معنای «مقدم» است. این لقب در فارسی به صورت «پیشداد» (به معنای نخستین واضع قانون) درآمده است.

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از گیومرس / ث چهل سال سلطنت کرد. او از سنگ، آهن استخراج نمود، آتش پدید آورد، از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت و جشن سده را بنیاد نهاد. فردوسی درباره او سخنانی ستایش‌آمیز دارد:

جهاندار هوشنگ با رای و داد	به جای نیا تاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سال چهل	پُر از هوش، مغز و پُر از داد، دل

در یشت پنج دربارهٔ هوشنگ چنین آمده است:

«هوشنگ پیشدادی برای اردوی سور اناهیتا در بالای کوه هوکریه صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد. آن‌گاه از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، مرا کامیابی ده تا بر همهٔ کشورها برترین شهریار شوم؛ بر همهٔ دیوان، مردمان، جادوگران، فرمانروایان ستمکار، گوی‌ها و گرین‌ها چیره‌گردم و دو سوم از دیوان بزرگ مازنی* و دروغ‌پرستان ورنی را از میان بردارم.» (بند ۲۱ و ۲۲)^۱

جمشید

در میان شاهان افسانه‌ای سلسلهٔ پیشدادیان جم، جانشین تهمورس / ث، و فریدون از همه محبوب‌تر و معروف‌ترند. جم فرمانروای دورانی از شکوه است که در آن نیکبختی بر زمین حکم می‌راند. جم به معنی «زوج، توأمان» است.

دربارهٔ جمشید در یشت پنج چنین آمده است:

«جمشید دارندهٔ زمه‌های خوب، بر بالای کوه هوکریه صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند برای اردوی سور اناهیتا قربانی کرد. آن‌گاه از او درخواست: مرا این کامیابی ده، ای پاک، ای تواناترین، که بر همهٔ کشورها برترین شهریار باشم؛ بر همهٔ دیوان، مردمان، جادوان، پریان، فرمانروایان ستمکار، گوی‌ها و گرین‌ها چیره‌گردم و دیوان را از ثروت و سود، از فراوانی و گله، از خشنودی و شهرت بی‌بهره سازم.» (بند ۲۵ و ۲۶)

فریدون

نام فریدون در اوستا: θraētaona است، اما معنی این اسم چندان روشن

۱. آرتور کریستن سن: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ۱۳۶۸، ص ۲۸۳.

نیست. «او پسر āθwya-، یعنی دومین کسی است که گیاه هوم را برفشرد تا عصارهٔ آن در آیین‌های دینی نوشیده شود (یسنهٔ ۹، بند ۷-۸). افزون بر این فریدون کسی است که بر اژی‌دهاک چیره می‌شود.»^۱ فریدون فرّ شاهی را که به پیکر مرغ و ارغن از جمشید جدا شده بود به دست می‌آورد. (یشت ۲۹، بند ۳۶) فردوسی دربارهٔ او چنین می‌گوید:

فریدون ز کاری که کرد ایزدی نخست این جهان را بشت از بدی
یکی پیش‌تر بند ضحاک بود که بیدادگر بود و ناپاک بود

دربارهٔ فریدون در یشت پنج چنین آمده است:

«فریدون پسر خاندان اثویان، از خاندان نیرومند، در ورّنه چهار گوشه برای اردوی سور اناهیتا صد اسب نر، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست کرد: این کامیابی را به من ده ای اردوی نیرومند پاک، که پیروز شوم بر اژی‌دهاک سه پوزه سه سرشش چشم فریکار و چیره گردم بر این دیو نیرنگ باز بسیار نیرومند بدگنش، که اهریمن او را علیه جهان مادی آفرید تا راستی را تباه سازد. مرا این کامیابی ده تا هر دو زن محبوب وی شهرناز و ارنواز* را برابیم، که برای زایش، بهترین پیکرها از آن ایشان است و برای خانه‌داری برازنده‌ترین زنانند.» (بند ۳۳ و ۳۴)

گرشاسب

گرشاسب در اوستا *Kərəsa-aspa (= دارندهٔ اسب لاغر)، پسر ثریته و از خاندان سام و از پهلوانان بزرگ اساطیری است. در شاهنامه ظاهراً بسیاری از افسانه‌های مربوط به او را فردوسی به رستم نسبت داده است.

دربارهٔ گرشاسب در یشت پنج چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا گرشاسب نریمان^۱ روبروی دریای پیشین صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا، این کامیابی را به من ده که برگندروی زرین پاشنه^۲ در کنار دریای فراخکرد پیروز شوم، که من در روی این زمین بهن و گِرد و بی کران به خانهٔ استوار آن تبهکار بتازم.» (بند ۳۷ و ۳۸)

کیکاوس

بنابر روایت دینکرد کیکاوس نه تنها بر سراسر جهان و مردم آن، بلکه بر دیوان نیز حکم می‌راند و «هفت خانه در میانهٔ البرز ساخته بود که یکی زرین، دو تا سیمین و دو تا پولادین و دو تا از آبگینه بود. هر کسی بر اثر پیروی از نیرویش کاسته می‌شد، به خانهٔ او می‌آمد و دوباره زور بدو بازمی‌گشت و به نیرو و طراوت جوانی پانزده ساله در می‌آمد.»^۳ دربارهٔ کیکاوس در یشت پنج چنین آمده است:

«کیکاوس توانا برای اردوی سور اناهیتا در بالای کوه ارزیفیه^۴ صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد. از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا، این کامیابی را به من ده که بر همهٔ کشورها بزرگ‌ترین شهریار شوم و به دیوان و مردمان، پریان، فرمانروایان ستمکار، کوی‌ها و کَرین‌ها چیره‌گردم.» (بند ۴۵ و ۴۶)

۱. صفتی است برای گرشاسب به معنای نرمنش یا دارای اندیشهٔ مردانه.

۲. دیوی است که گرشاسب او را از پای درآورد.

۳. مینوی خرد، ترجمهٔ احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۱۱.

۴. این واژه که در اوستا به معنی شاهین است، به کوهی اطلاق می‌شده است که بر فراز آن کیکاوس به اناهیتا صد اسب نر و... پیشکش می‌کند.

کیخسرو*

کیخسرو، پسر سیاوش و نوه کیکاووس نیز یکی از جاودانانی است که در پایان جهان برای نوآراستن آن بازمی گردند. در یشت پنج درباره کیخسرو چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا، یل کشورهای آریایی، برای دارنده کشور کیخسرو و روبروی دریاچه چیچست^۱ صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، این کامیابی را به من ده که بر همه کشورها بزرگترین شهریار شوم و بر همه دیوان، مردمان، پریان، فرمانروایان ستمکار، گویها و گرینها دست یابم و در فراختای میدان تاخت از همه گردونهها تیزتر برانم و به دست دشمن نابکار گرفتار نیایم که سوار بر اسب به نبرد من آهنگ کند.» (بند ۴۹ و ۵۰)

توس

توس پسر نوذر از پهلوانان باستانی است و بنا بر روایات، از جاودانان نیز هست. (در گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳۵، بند ۷) او همراه گیو و گرشاسب در زیر برف است و کیخسرو او را بیدار خواهد کرد. در بُندهش (ص ۱۶۸) از او با عنوان «توس نوذران» در کنار «گیو گودرزان» نام برده می‌شود.^۲

۱. با دریاچه ارومیه تطبیق شده است، در ادبیات پهلوی این دریاچه چنین توصیف شده است: «آب آن گرم و شور است و هیچ جانوری در آن زندگی نمی‌کند. بُنش به دریای فراخکرد پیوسته است. آتشکده آذرگشسب در ساحل آن قرار داشته.»

رجوع شود به مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۵-۱۶.

۲. روایت پهلوی، ترجمه مهشید فخرانی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶-۱۶۷.

دربارهٔ توس در یشت پنج چنین آمده است:

«او را جنگجوی دلیر توس بر پشت اسب خویش نیایش کرد و برای اسب‌ها تندرستی و برای تن خویش نیرو درخواست کرد تا دشمنان را از دور تواند دید و بر هم‌آوردان کینه‌توز با ضربتی پیروز تواند شد. از او درخواست کرد: ای پاک، ای توان‌ترین، ای اردوی سور اناهیتا، مرا آن کامیابی ده که بر پسران دلیر خاندان ویسه در گذرگاه خَشْرَه سوک* در بالای گنگ بلند پیروز شوم و قوم تورانی را براندازم با پنجاه، صد، هزار، ده هزار، ده هزار و صد هزار ضربه.» (بند ۵۳ و ۵۴)

پا‌ورَوَ

در یشت پنج آمده است که یکی از کارهایی که فریدون انجام می‌دهد این است که پا‌ورَوَ (کشتیران ماهر) را به صورت کرکس در می‌آورد و او را به پرواز کردن در هوا وامی‌دارد. در بندهای ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴ و ۶۵ یشت پنج از پا‌ورَوَ سخن به میان می‌آید. ما در این جا تنها به ترجمهٔ سه بند آن بسنده می‌کنیم:

«از این رو سه روز و سه شب تمام به سوی سرای خویش در پرواز بود و در آن فرود آمدن نمی‌توانست. در پایان شب سوم، به سپیده‌دم رسید و در آغاز بامداد اردوی سور اناهیتا را ندا در داد ای اردوی سور اناهیتا مرا زود به یاری بشتاب، مرا پناه ده، اگر زنده به زمین اهورا آفریده و به سرای خویش رسم، تو را در کنار آب‌رنگ‌ها هزار هزار زوهر از روی دستور تهیه و به هوم آمیخته شده پیشکش آرم. اردوی سور اناهیتا بازوانش را گرفت و چیزی نیاید که او را در پروازی از میان

هوا به سرایش رسانید، تندرست و بی‌گزند، بدان‌گونه که پیش‌تر نیز
چنان بود.» (بند ۶۲ و ۶۳ و ۶۴)

جاماسپ

جاماسپ از خانواده «هوگو» دومین ایمان آورنده به دین، برادر فرسوستر،
وزیر گشتاسپ و دارای لقب بیدخش^۱ بوده است. در فروردین یشت
فروهرش ستوده می‌شود. در گزیده‌های زاداسپرم (فصل ۲۵) جاماسپ پس از
زرتشت موبدان موبد خوانده می‌شود.^۲ جاماسپ در ادبیات زرتشتی به خرد
و دانایی و هنر معروف است. دقیقی درباره او چنین می‌گوید:

بخواند آن زمان شاه جاماسپ را کجا رهنمون بود گشتاسپ را
سَر موبدان بود و شاه رَدان چراغ بزرگان و اسپهبدان
چنان پاکدین بود و پاکیزه‌جان که بودی بر او آشکارا، نهان

درباره جاماسپ در یشت پنج چنین آمده است:

«هنگامی که جاماسپ از تبار هوگو دید که لشکر دیوپرستان دروغزن
آماده نبرد پیش می‌آید، صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند برای
اردوی سور اناهیتا قربانی کرد از او درخواست کرد: این کامیابی را به
من ده ای پاک، ای تواناترین که من نیز مانند همه آریایی‌های دیگر از
پیروزی بزرگ بهره‌مند شوم.» (بند ۶۸ و ۶۹)

اَشَوَزَدَه

اشوزده در اوستا - ašavazdah- پسر پوروداخشت، از جمله جاودانانی است که
علاوه بر یشت پنج در یشت سیزده، بند ۱۱۱ نیز از او نام برده می‌شود. درباره
او در یشت پنج آمده است:

۱. بیدخش (= صدراعظم) لقبی است برای جاماسپ در متون پهلوی.
۲. روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرائی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۲۷-۱۲۸.

«اشوزده پسر پوروداخشت و اشوزده و ثریت پسران سایوژدری نزد اپام نیات ایزد بزرگ و سرور درخشان، دارندهٔ اسب‌های تیزتک و خداوندگار رعد برای اناهیتا صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کردند از او درخواست کردند که ای پاک، ای تواناترین، این کامیابی را به ما ده که بر تورانیان دانو و بر خاندان کراسین و بر وراسین و بر دورکائنه دلیر در نبرد گیتی پیروز شویم.» (بند ۷۲ و ۷۳)

ویستور

در بند ۱۰۲ فروردین یشت ویستور به خاندان نوذر نسبت داده شده و دارمستتر او را با گسته‌م یکی دانسته است (معنی این اسم «گشوده و بخش شده» است). نوذر پسر منوچهر و برادر زراسب است. او - آن‌گونه که در شاهنامه آمده - پس از پدر هفت سال سلطنت کرد و به دست افراسیاب تورانی کشته شد.^۱

دربارهٔ ویستور در یشت پنج چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا ویستور از خاندان نوذر در ساحل رود ویتنگوهیتی فدیة آورد و با کلام راستین چنین سخن راند: ای اردوی سور اناهیتا، این سخنی راست و از روی حقیقت است که من شماری فراوان از دیویسنان را به خاک افکندم، از این رو مرا، ای اردوی سور اناهیتا، گذرگاهی خشک از میان رودخانهٔ درخشندهٔ ویتنگوهیتی آماده کن.» (بند ۷۶ و ۷۷).

یوشت

«یوشت فریان» بنا بر گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵، بند ۲)، زند بهمن یسن

۱. یشت‌ها، ج ۱، گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۶۵.

(فصل ۲)، دادستان دینی (پرسش ۹۰) و روایت پهلوی (فصل ۵۴) یکی از بی‌مرگان است. پدر او فریان از تورانیان، دوست زرتشت بوده است. یوست یکی از پاکان دین زرتشتی است که در یشت ۱۳، بند ۱۲۰ به مناظره او با آخت جادو اشاره می‌شود.^۱

درباره یوست در یشت پنج چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا یوست از خاندان فریان‌ها در جزیره موج‌شکن رنگ‌ها، صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا، این کامیابی را به من ده که بر اختیه خیره‌سر فریبکار پیروز شوم و بتوانم به نود و نه پرسش معماوار و دشوار او که به قصد دشمنی خواهد کرد پیوسته پاسخ‌های درست گویم.» (بند ۸۱ و ۸۲)

هووها و نوذرها

هووها در گاهان «هوگو» نام خاندانی دولتمند است. جاماسپ و برادرش از این خانواده‌اند. نوذریان نیز خانواده‌ای هستند که کی گشتاسپ منسوب بدان است.^۲

در یشت پنج درباره هووها و نوذرها چنین آمده است:

«اردوی سور اناهیتا کسی است که مزدپرستان به پیرامونش گرد آمدند با شاخه‌های برسم به دست. او را هووها و نوذرها ستایش کردند. هووها از وی مال طلب کردند و نوذرها اسب‌های تندرو. به زودی هووها از بسیاری خواسته سخت توانمند شدند و نوذرها کامروا. و گشتاسپ دارنده تیزتک‌ترین اسب‌های این کشورها گشت.» (بند ۹۸)

۱. روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخانی، ص ۱۷۳.

۲. یشت‌ها، ج ۱. گزارش ابراهیم پورداود، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۷۹.

گشتاسپ

گشتاسپ در اوستا: Vištāspa به معنای «دارندهٔ اسب آماده»، فرزند لهراسب و از خاندان نوذریان است. گشتاسپ در شاهنامه مردی نیرنگ‌باز نشان داده می‌شود که در برابر تورانیان قادر به دفاع از میهن خود نیست و اسفندیار را آگاهانه به کشتن می‌دهد.

در یشت پنج دربارهٔ گشتاسپ چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا گشتاسپ فرزانه در برابر دریاچهٔ فرزادان صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از اردوی سور اناهیتا درخواست کرد: به من این کامیابی را بده ای پاک، ای تواناترین، تا بر تائش‌ریه و نت* دژدین^۱ و بر پشن* دیویسن و ارجاسپ^۲ دروند در نبرد گیتی پیروز شوم.» (بند ۱۰۸ و ۱۰۹)

زریر

زریر به معنای «دارندهٔ جوشن زرین» است. در یشت پنج به نام دلاوری ایرانی چنین معرفی می‌شود:

«برای اردوی سور اناهیتا، زریر که سوار بر اسب می‌جنگید، در کنار رود دائیتی، صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد. از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا این کامیابی را به من بده که بر هوم یک^۳ دیویسن که با چنگ‌های گشوده، در هشت غار به سر می‌برد، پیروز شوم و بر ارجاسپ دروند در نبردگاه گیتی.» (بند ۱۱۲ و ۱۱۳)

۱. به معنی «بددین». دژ - duz- پیشوند نفی است، در اوستا و نوشته‌های دورهٔ میانه به گونه‌های duš- در «دشمن» (= بداندیش) و duz- در دوزخ (= جهان بد) و کلمات دیگر آمده است.

۲. ارجاسپ به معنای دارندهٔ اسب ارزشمند.

۳. نام یکی از تورانیان دیوپرست که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود.

پیش از این گفتیم که شخصیت‌ها را در یشت پنج می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه نخستین، نامدارانی بودند که اناهیتا آرزویشان را برمی‌آورد و دسته دوم، کسانی که تقاضای آنان را رد می‌نمود. اینک سخنی کوتاه درباره شخصیت‌های گروه دوم.

اژی دَهاک

این نام در اوستا به صورت aži-dahaka آمده است، و اژی صفتی است برای دَهاک. بعدها این دوپاره با هم تلفیق می‌شوند و به صورت اژی دَهاک در می‌آیند. اژی به معنای اژدها، و آن مار بسیار بزرگی است دارای سه سر و سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی سازد. دهاک در اعتقاد عامیانه به معنای کسی است که ده عیب (dah-ak) دارد، اما اشتقاق آن کاملاً روشن نیست. دهاک در منابع عربی به صورت ضحاک در می‌آید و از آن‌جا به همین شکل به فارسی منتقل می‌شود. در ادبیات پهلوی لقب ضحاک «بیور اسب» و به معنای «دارنده ده هزار اسب» است و چون اصل غیرایرانی داشته به صورت مردی ظاهر می‌شود که تازی است، به ایران حمله می‌کند، بر جمشید چیره می‌شود و پس از هزار سال سلطنت ستمکارانه، سرانجام از فریدون شکست می‌خورد. فریدون، ضحاک را در کوه دماوند زندانی می‌کند. اما او در پایان جهان از بند رها می‌شود و بار دیگر به ستم می‌پردازد. این بار گرشاسپ نریمان بر وی پیروز می‌شود و او را از بین می‌برد.

در یشت پنج از وی چنین یاد می‌شود:

«اژی دَهاک سه‌پوزه، در کشور بابل برای اردوی سور اناهیتا صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست کرد: ای اردوی سور اناهیتا، مرا آن توانایی ده تا هفت کشور را از آدمی تهی سازم.» (بند ۲۹ و ۳۰)

افراسیاب

در اوستا به صورت Franrasiian- به معنای «کسی که به هراس اندازد» آمده است. در زامیاد یشت، بندهای: ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰ تا ۶۴ آمده است که افراسیاب سه بار در دریای وروکشه شناور می‌شود تا فرّه به دست نیامدنی را به دست آورد اما هر بار فرّه به جای دورتری می‌رود و از دسترسش خارج می‌شود. آن‌گاه بازوی دریای وروکشه، آن‌جایی که فرّه در ژرفای آن نشسته است تبدیل به دریاچه‌ای می‌شود به نام خسرو و این همان دریاچه چیچست است. در یشت پنج دربارهٔ افراسیاب چنین آمده است:

«افراسیاب تورانی نابکار برای اردوی سور اناهیتا در غار زیرزمینی صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست کرد: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا، این کامیابی را به من ده که بدان فرّه که در دریای فراخکرد روان است، بدان فرّه‌ای که اکنون و در آینده از آن کشورهای آریایی و زرتشت مقدس است دست یابم.» (بند ۴۱ و ۴۲)

پسران ویسه

ویسه، برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است. پیران یکی از پسران ویسه است؛ به همین دلیل به او پیران ویسه می‌گویند. در شاهنامه، پیران در جنگ با گودرز از پای در می‌آید. یکی از برادرانش پیلسم به دست رستم و برادر دیگرش هومان به دست بیژن کشته می‌شوند. در اوستا پسران ویسه همان پهلوانان تورانی هستند که در نبرد بین کیخسرو و افراسیاب کشته می‌شوند.^۱ در یشت پنج دربارهٔ پسران ویسه چنین آمده است:

۱. یشت‌ها، ج ۱. گزارش ابراهیم پورداود، ص ۲۸۹.

«برای اردوی سور اناهیتا پسران دلیر خاندان ویسه در گذرگاه خشتره سوک در بالای گنگ بلند صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کردند و از او درخواست کردند: ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا، ما را آن کامیابی بخش که بر جنگجوی دلیر توس پیروز شویم و قوم آریایی را براندازیم با پنجاه، صد، هزار، ده هزار، ده هزار و صد هزار ضربه.» (بند ۵۷ و ۵۸)

وَندرمنیش

وَندرمنیش یکی از شاهزادگان تورانی از قبیله هیون^۱ و برادر ازجاسپ است. او در جنگ ایرانیان با تورانیان از اسفندیار پسر کی گستاسپ شکست می خورد و کشته می شود. از نظر معنی وَندرمنیش کسی است که «منش و خیالش در پی شهرت و مدح باشد.» در یشت پنج درباره وَندرمنیش چنین آمده است:

«برای اردوی سور اناهیتا، وَندرمنیش کنار دریای وروکشه صد اسب نر، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست کرد: به من این کامیابی را ده، ای پاک، ای تواناترین، ای اردوی سور اناهیتا که بر گشتاسپ و زریر جنگجو پیروز شوم و قوم آریایی را براندازم با پنجاه، صد، هزار و ده هزار، ده هزار و صد هزار ضربه.» (بند ۱۱۶ و ۱۱۷)

اناهیتا در دوره هخامنشیان

در امپراتوری پهناوری که کوروش بنیاد نهاد و داریوش به آن وحدت بخشید، همه اقوام تحت فرمانروایی او آداب و رسوم ویژه خود را داشتند. شاهان هخامنشی تعصب مذهبی نداشتند و نسبت به پیروان ادیان دیگر به دیده احترام می نگریستند.

۱. نام سرزمین و مردمی بوده که در آن سوی جیحون زندگی می کرده اند.

اگرچه آنچه از نوشته‌های تاریخ‌نگاران یونانی در باره عقاید هخامنشیان می‌دانیم، چندان دقیق نیست، بعضی مطالب دیگر که به واسطه کتیبه‌ها و اسناد هخامنشی به دست آمده، آگاهی‌های ما را از دین آنان افزون می‌کند. از مجموع آگاهی‌هایی که امروز در اختیار ماست، به نظر می‌رسد که دین هخامنشیان با دین زرتشتی تفاوت‌هایی داشته است. در کتیبه‌ها هیچ‌گونه اشاره‌ای به امشاسپندان نشده است و در گاهشماری دوران یاد شده نشانی از آیین زرتشتی نیست. اهورامزدا در کتیبه‌های هخامنشی آفریدگاری یگانه نیست. بارها در این کتیبه‌ها از خدایان دیگر خاندان سلطنت سخن رفته است. شاهان هخامنشی جایگاه خود را مدیون بزرگ‌ترین خدایان، یعنی اهورامزدا می‌دانند. به سخن دیگر: اهورامزدا به سلطنت مشروعیت می‌بخشد. در ستون اول کتیبه بیستون، داریوش می‌گوید:

«به خواست اهورامزدا من شاه هستم، اهورامزدا شاهی را به من اعطا فرمود. داریوش شاه‌گوید این (است) کشورهایی که از آن من شدند. به خواست اهورامزدا من شاه آن‌ها بودم.»

در کتیبه داریوش در تخت جمشید آمده است:

«اهورامزدای بزرگ، بزرگ‌ترین خدایان، او داریوش را شاه کرد. او به وی شاهی را اعطا فرمود. به خواست اهورامزدا داریوش شاه است. داریوش شاه‌گوید: این کشور پارس که اهورامزدا آن را به من ارزانی فرمود، زیبا، دارای اسبان خوب، دارای مردان خوب (است).»

اهورامزدا مرا یاری کناد. با خدایان خاندان سلطنتی، و این کشور را اهورامزدا محفوظ بدارد، بپاید از دشمن، از خشکسالی و از دروغ. به این کشور نیاید، نه دشمن، نه خشکسالی، نه دروغ. این را من چون برکتی از اهورامزدا با خدایان خاندان سلطنتی درخواست می‌کنم. این را به من چون برکتی اهورامزدا، با خدایان خاندان سلطنتی بدهاد. (سطر ۱۳ تا ۲۴)

داریوش در جایی دیگر از کتیبه بیستون می‌گوید:

«هورامزدا و دیگر خدایانی که هستند، از آن رو مرا یاری دادند که من تبه‌کار نبودم، دروغگو نبودم، ستیزه‌جو نبودم، نه من و نه خاندانم. من بنا به داد رفتار کردم. من ستم نکردم، نه بر ناتوان نه بر توانا.»

لوکوک معتقد است: «این برداشت جدید از سلطنت بر پایه مشروعیت ایزدی همان‌گونه که متن استوانه کوروش نشان می‌دهد در اصل متعلق به بین‌النهرین است، ولی مشخص نیست که کدام پادشاه این برداشت را وارد ایران غربی کرده است.»^۱

اما برخی دیگر از خاورشناسان معتقدند که دین زرتشتی، دین حکومتی سه شاهنشاهی نیرومند ایرانی بوده است که یکی پس از دیگری پدید آمده‌اند.^۲

می‌دانیم که پیش از هخامنشیان دو شاخه آریایی هندوایرانی باورهای مشترکی داشته‌اند. نه تنها نوشیدن شیره مقدس گیاه هوم، نیایش آتش و قربانی کردن چهارپایان در بین آنان رواج داشته است، بلکه هر دو قوم به وجود «ارته» - arta یا نظم گیهانی (قاعده کلی در کارهای جهان) اعتقاد داشته‌اند. سرچشمه واقعی اخلاق هم نزد هندو ایرانیان همین تصور نظم گیهانی است.

احتمالاً پس از ظهور زرتشت بسیاری از آیین‌های موجود بر جای ماندند و برخی دیگر مانند پرستش دیوان با مخالفت زرتشت و پیروانش روبرو شد. اما خدایانی هم بودند که در آیین زرتشت نه تنها پذیرفته شدند، بلکه سرودهای ستایش‌آمیزی در متون مقدس به آنان پیشکش شد. از جمله این خدایان کهن آریایی مهر و ناهید بودند در کنار هورامزدا.

سرزمین ایران به سبب گسترده‌گی امپراتوری هخامنشیان خاستگاه پیدایی

۱. بی‌بر لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶.

۲. مقایسه کنید: مری بويس، زردشتیان، ترجمه عسکر بهرامی، ۱۳۸۱، ص ۹۵.

و برخورد باورهای گوناگون بوده است. نه تنها آیین مهر، زرتشت، زروان، مانی و مزدک از ایران برخاسته‌اند، بلکه پاره‌ای از ادیان دیگر مانند آیین بودایی، یهودی و عیسوی در ایران وجود داشته است.

ایرانیان در دوران باستان باورهای جهانی پدید آوردند. یک بار در مورد مهرپرستی (میترائیسم) و بار دیگر در زمینه مانیکری. هر دو این کیش‌ها پیامی بزرگ در خود داشتند و آن این بود که تمام بشریت باید تحت یک اندیشه واحد به خاندانی بزرگ بدل شوند.

به هر روی در دوران هخامنشیان نخستین بار نام خدایان دیگر، یعنی مهر و ناهید در کتیبه‌های اردشیر دوم می‌آید. آنچه در این کتیبه‌ها نظر را جلب می‌کند این است که در آن‌ها نام ناهید بلافاصله پس از اهورامزدا و پیش از مهر ذکر می‌شود و این نشانگر پایگاه ارجمند این ایزدبانوست.

برای آشنایی بیشتر با متن برخی از این کتیبه‌ها، چند نمونه در زیر آورده می‌شود:

کتیبه اردشیر دوم هخامنشی در همدان (A^2Ha):

«اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در این سرزمین، پسر داریوش می‌گوید: داریوش پسر اردشیر شاه (بود). اردشیر پسر خشایارشا (بود). خشایارشا پسر داریوش شاه (بود). داریوش پسر ویشتاسپ هخامنشی (بود). این کاخ را به خواست اهورامزدا، اناهیتا و میترا من بنا کردم. اهورامزدا، اناهیتا و میترا مرا از هر بلا بپایند و این را که من بنا کردم خراب نکنند و صدمه نرسانند.»^۲

بخشی از کتیبه اردشیر دوم در شوش (A^2sd):

«من اردشیر (هستم) شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه در این

۱. مقایسه کنید: ادیان جهان باستان، جلد سوم، ایران، وهاب ولی - میترا بصیری، ۱۳۷۹، ص ۹۰.

۲. رلف نارمن شارپ: فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز، ۱۳۴۶، ص ۱۲۸.

سرزمین، پسر داریوش شاه هخامنشی، اردشیر شاه می‌گوید: به خواست اهورامزدا، این کاخی (است) که من در زندگانی خود (چون) مأمی پرآسایش بنا کردم. اهورامزدا، اناهیتا و میترا مرا و آنچه را که به وسیله من کرده شد از تمام بلا بپایند.»^۱

«در تورات کتاب استر داستان هدسه دختر یهودی که به دربار اردشیر هخامنشی راه یافت و نام استر یا ایشتر گرفت و جهان بانو شد به تفصیل ذکر شده و علاقه اردشیر به نام استر یا ایشتر را می‌رساند که مبین علاقه او به ناهید است. در قاموس کتاب مقدس، ذیل کلمه هدسه می‌خوانیم که هدسه و هدسا و شوشان و شوشن نام گل زنبق است و امروز کلمات سوزی و سوزیان و سوزان که بر نام دختران گذارند مأخوذ از همین نام که به معنی گل زنبق است بوده و جز ناهید مادر-خدای باروری و ایزدبانوی زیبایی و فرشته آب نیست.»^۲

اناهیتا در دوره سلوکیان و پارتیان^۳

امپراتوری پهلناور هخامنشیان پس از داریوش سوم در سال ۳۳۱ پیش از میلاد به دست اسکندر مقدونی افتاد. اسکندر پس از هفت سال فرمانروایی در ایران در سال ۳۲۳ پیش از میلاد و در سن ۳۱ سالگی درگذشت. پس از او متصرفاتش بین سرداران او تقسیم شد.^۴ بخش شرقی امپراتوری،

۱. همان‌جا، ص ۳۹.

۲. به نقل از مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۵، سال دهم (آذر - دی ۱۳۵۴). ایزدان کهن ایرانی، نوشته احمد اقتداری، ص ۴۲.

۳. پارت در کتیبه بیستون به صورت پرتوه -parθawa آمده است که یکی از ایالت‌های شاهنشاهی هخامنشیان و آن شامل خراسان بزرگ و بخش‌هایی از ترکمنستان امروز بوده است.

۴. بخش اروپایی به برادر اسکندر و بخش آسیایی به پردیکاس -Perdiccas یکی از سرداران، مصر به بطلمیوس، سوریه به لائومدون -Laomedon، ماد به پیتون -Peithon، کاپادوکیه به ائومنس -Eumenes، کیلیکیه به آنتیگونوس -Antigonos، هند در دست تکسیله شاه محلی ←

از جمله ایران و آسیای میانه، جزو امپراتوری سلوکیان درآمد که در سال ۳۱۲ پیش از میلاد توسط سلوکوس (یکی از سرداران اسکندر) بنیاد نهاده شد. سلوکوس حکومت بابل را به دست آورد و پایتخت جدیدی به نام سلوکیه^۱ در کنار دجله بنا کرد.

در سال ۲۵۰ پیش از میلاد ایالت‌های بزرگ بلخ و پارت از قلمرو سلوکیان جدا شد و یک شاهنشاهی مستقل یونانی - بلخی به وجود آمد که بر سرزمین‌های سُغد، مرو و افغانستان کنونی و بخش‌هایی از هند حکومت می‌کردند.

اما پارتیان (اشکانیان) که طایفه‌ای از قبیله پرنی^۲ از قوم داهه^۳ بودند و به صورت چادرنشین در جلگه‌های بین بحر خزر و دریای آرال زندگی می‌کردند، نقش بسیار مهم‌تری در آسیای میانه ایفا می‌کردند. یکی از سران قیام پارت‌ها ارشک^۴ (اشک) توانست علیه سلوکیان و پادشاهی یونانی - بلخی بجنگد و بعدها جانشینان او حکومت او را بر سراسر ایران و بخش بزرگی از میان رودان (دجله و فرات) گسترش دادند.

اشک یکم، بنیانگذار سلسله اشکانی است و نام خود را به این دودمان داده است. پس از اشک یکم، تیرداد برادرش که او نیز از بنیانگذاران خاندان اشکانی بود بر تخت شاهی نشست. او در کنار شهر سلوکیه، تیسفون^۵ را بنا کرد.

باقی ماند. آذربایجان به آتروپات - Atropates رسید که نام خود را به سرزمین یاد شده، یعنی آتروپاتن داد (مقایسه کنید: هوار، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹).
 ۱. شهر سلوکیه در سال ۳۰۰ پیش از میلاد در ۳۲ کیلومتری جنوب بغداد در شرق دجله بنا شد. مهرداد یکم (اشک ششم) سراسر ایران را تحت فرمان خود درآورد و در سال ۱۴۱ پیش از میلاد سلوکیه را تصرف و شاه بابل شد (← بیانی، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، ۱۳۵۵، ص ۲۵).

2. Parni

3. Dahe

4. Arsaces

۵. تیسفون را اروپاییان کتیسفون و نبطیان طیسونج خوانده‌اند. در تورات این نام کسفیا ذکر شده است و به نام «شهر سمین» شهرت داشته است. تیسفون کهن‌ترین هفت شهر مدائن است و در جنوب شرقی بغداد و در ساحل رود دجله بنا شده است (← بیانی، ص ۸). مهرداد اول اشکانی ←

پارت‌ها از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلادی بر قسمت‌هایی از ایران حکومت کردند. از ایالات امپراتوری اشکانی که مورخان از آن‌ها نام برده‌اند: بین‌النهرین، بابل، کامبادنه (Kāmbādene (کرمانشاه)، ماد غربی، مادعلیا، اکباتان (همدان)، ماد شرقی (ری)، خوآرنه (xoārne (خوار)، کومیسنه (Komisene (تقریباً مطابق دامغان کنونی)، هیرکانیا (گرگان)، پارت، مارگیانا (مرو)، آریا (هرات)، زرنگیان (سیستان)، آراخوزیا (رُخج یا به اصطلاح پارت‌ها، هندسفید) که تا قندهار امتداد می‌یافت. پایتخت اشکانیان نسبت به توسعه متصرفات آنان تغییر می‌کرد. ابتدا پایتخت در نسا (نزدیک عشق‌آباد کنونی) و بعد تیسفون (در ناحیه بغداد کنونی) بوده است.

کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که یونانیان در ایران ایزدان خود را با ایزدان این سرزمین همانند می‌دانستند. شاهان اشکانی هم که خود را دوستدار یونان معرفی می‌کردند، بر روی سکه‌ها تصویر ایزدانی به شکل ایزدان یونانی داشته‌اند. از جمله زئوس و آپولون نمایانگر اهورامزدا و مهر، هراکلس^۱ یا هرکول نمایانگر بهرام، نیکه و دِتر نمایانگر اشی و سپنت آرمنیتی بوده‌اند. اشکانیان در حدود ۴۷۰ سال بر ایران حکومت کردند، اما از آنان آثار و اسناد اندکی به جای مانده است.^۲ فردوسی در این باره می‌گوید:

این شهر را پایتخت خویش قرار داد. اردشیر بابکان، بنیانگذار سلسله ساسانیان، در تیسفون تاجگذاری کرد. پس از تسلط تازیان در سال ۱۶ ه. ق شهرهای مدائن به تدریج سقوط کردند. اعراب پس از استقرار در ایران پایتخت جدیدی در کنار تیسفون برای خود برگزیدند، و آن کوفه بود. در دوران منصور خلیفه عباسی بغداد پایتخت شد.

۱. کتیبه هرکول که مجسمه‌ای است برنزی و مربوط به دوره پارتیان امروز در دست است. بر این کتیبه که در سال ۱۹۸۴ در عراق پیدا شد، به دو زبان یونانی و پارسی نوشته شده است. نوشته‌های پارسی روی ران چپ مجسمه است و نشان می‌دهد که این پیکره را بلاش چهارم پس از پیروزی بر مهرداد از این جا برده و به معبد آپولو هدیه کرده است. نوشته یونانی تاریخ ۴۶۲ سلوکی (= ۱۵۰ میلادی) دارد (← رضایی باغبیدی، ص ۵۱).

۲. آثار بازمانده از دوران اشکانیان: بنجاح اورامان کردستان که شامل سه سند مربوط به فروش دو تاکستان است که بر روی پوست آهو نوشته شده. دو سند به یونانی و یک سند به زبان پارسی، ←

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان‌دیده تاریخشان
کز ایشان بجز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام

می‌دانیم که در دوره اشکانیان، مانند دوران هخامنشیان، در ایران دین رسمی وجود نداشته است. شاهان اشکانی نسبت به ادیان دیگر به دیده احترام می‌نگریستند، اما ویژگی خدایان خود را با ویژگی خدایان یونانی تلفیق می‌کردند. بدین گونه ایرانیان به نمایش قهرمان خود بهرام با ویژگی هراکلس پرداختند، چنان‌که بوداییان نیز به تصاویری که از بودا می‌کشیدند، شکل آپولون می‌دادند (← یارشاطر، ۱۹۷۳، ص ۱۱۴ به بعد).

قطعه‌ای از یک تراژدی آتنی که در اواخر سده پنجم پیش از میلاد نگارش یافته از دوشیزه‌ای بلخی حکایت می‌کند که با نوای نی آرتمیس کوه تمولوس را پرستش و با آهنگی ایرانی از آن ایزدبانو پذیرایی می‌کند. به احتمال زیاد ایزدبانوی کوه تمولوس همان اناهیتاست که او را آرتمیس ایرانی می‌دانند.

بلخ از مراکز مهم پرستش اناهیتا به شمار می‌رفته است. به نظر می‌رسد که تثلیث اهورامزدا - اناهیتا - مهر، که در دوران هخامنشیان وجود داشته، در دوران پارتیان نیز مورد توجه بوده است.

تیرداد اول در یک معبد اناهیتا تاجگذاری کرد. این پرستشگاه در همدان

که تاریخ آن احتمالاً ۵۳ میلادی است (← تفضلی، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷۶، ص ۷۷). دیگر از آثار دوره اشکانیان، سفال‌نوشته‌هایی است که در شهر نسا نزدیک عشق‌آباد، پایتخت کهن اشکانیان در جنوب ترکمنستان، به دست آمده و تاریخ نگارش آن‌ها سده اول پیش از میلاد است. این سفالینه‌های رنگین اطلاعات فراوانی درباره اجاره‌داری زمین، کیفیات شراب، القاب و عناوین رسمی و گاهی هم اسامی و تاریخ جلوس شاهان را به دست می‌دهند. دیگر از آثار دوره اشکانی: سکه‌های نقره و برنز؛ سنگ‌نوشته‌های کال جنگال نزدیک بیرجند در جنوب خراسان؛ سنگ‌نوشته لاخ مزار در ۲۹ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند، سنگ‌نوشته شوش، و آثار ادورا اروپوس در ساحل رود فرات در سوریه کنونی، نزدیک مرز عراق.

(مقر تابستانی شاهان پارتی) بود، اما آن را آنتیوخوس^۱ ویران کرد. معبد کنگاور ظاهراً ویژه اناهیتا بوده است.

در عیلام نیز دو معبد متعلق به آتنا و آرتمیس وجود داشته است و در شوش ایزدبانو ننه‌ی^۲ را، که معادل سامی اناهیتا بود، می‌پرستیدند. خاندان ساسانی نگاهبان معبد اناهیتا در استخر^۳ بودند که در آن آتش ناهید فروزان بود.

شیز مرکز عظیم دینی ماد آذربایگان (تخت سلیمان امروز)^۴ و معابد عمدۀ شمال ایران متعلق به اناهیتا بوده است.

در خرابه‌های معبدی در فارس کتیبه‌هایی به زبان یونانی یافت شده که در آن اهورامزدا - اناهیتا - مهر به نام‌های یونانی ژئوس،^۵ آپولون^۶ و آتنه^۷ ذکر شده‌اند (مقایسه کنید: اشتاین، ایزدان زرتشتی در روی مسکوکات هندوسکایی به نقل از کریستن سن، ۱۳۷۸، ص ۱۹).

تطبیق خدایان بابلی و یونانی با خدایان ایرانی به گونه‌ی زیر بوده است:
اهورامزدا با بعل،^۸ اناهیتا را با ایشتر^۹ و مهر را با شمش^{۱۰} یکی دانسته‌اند.

1. Antiochus

2. Nanaia

۳. در دوران سلوکیان و پارتیان استخر مرکز پارس بود. پارس به شکل ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد. پاسارگاد مرکز حکومت و تحت فرمانداری پارس بود. (← پاسارگاد، علی سامی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۹).

۴. پس از ورود تازیان به ایران بسیاری از شهرها و مکان‌های تاریخی باستان تغییر نام یافتند. بیش‌تر بناهای مرتفع سنگی را به سلیمان نبی منسوب کردند. سلیمان از پیامبران بنی اسرائیل بود که بین سال‌های ۱۰۱۷ تا ۹۷۷ پیش از میلاد در اورشلیم فرمان می‌راند. بر پایه‌ی اسطوره‌های کهن، دیوان زیر فرمان سلیمان بوده‌اند و هنگام بناهای مرتفع، سنگ‌های بزرگ را به محل بنا می‌آورده‌اند. بدین سبب پاسارگاد را به نام محل شهادت مادر سلیمان (مشهد مرغاب / مشهد ام‌النبی / تخت سلیمان) خوانده‌اند. آرامگاه کمبوجیه را زندان سلیمان و مدفن کوروش را آرامگاه مادر سلیمان دانسته‌اند. همین انتساب سبب شده تا آرامگاه کوروش ویران نشود. ویرانه‌های کاخ و پرستشگاه موجود در آذربایجان را هم تخت سلیمان نامیده‌اند.

5. Zeus

6. Apollon

7. Athene

8. Bel

9. Ishtar

10. Shamash

به طور خلاصه می‌توان گفت که در اواخر دورهٔ هخامنشیان و پس از آن در دورهٔ سلوکیان و پارتیان اختلاط اقوام و نژادهای گوناگون سبب پیدایی تنوع عقاید و باورهای گوناگون گردید.

دانشمند بابلی برسوس نیز در همین زمان اناهیتا را با آفرودیت یکسان دانسته است.

از سدهٔ دوم پیش از میلاد، ارتباط اناهیتا با ایزدبانوی سامی ماه (ننه‌ی) روشن است. بر روی سکه‌هایی که از دوران حکومت اکراتید^۱ (۱۷۵ پیش از میلاد) به دست آمده، «ننه‌ی علاوه بر داشتن خصوصیات ایزد بانوان سامی (که نماد آن‌ها شیر است)، دارای ویژگی‌های اناهیتاست و با تاج و برسم تصویر شده است.»^۲

باید پذیرفت که از اواخر سلطنت هخامنشیان به بعد بین ایزدبانوان آرتیمیس، اناهیتا و ننه‌ی التقاطی به وجود آمده بود. مقارن سدهٔ اول میلادی مکابری^۳ از ننه‌ی ایرانی سخن می‌گوید که در معبد وی، آنتی‌خوس چهارم (۱۷۵ تا ۱۶۳ پیش از میلاد) که قصد ازدواجی روحانی با اناهیتا داشته، کشته شده است. آنتی‌خوس ظاهراً تمایل داشته که بدین وسیله نظر پرستندگان ننه‌ی و اناهیتا را به سوی خود جلب کند و نه تنها به گنجینهٔ معبد، بلکه به مشروعیت پادشاهی ایران نیز دست یابد.^۴ مقارن همین زمان در آشور کتیبه‌ای آرامی پیدا شده که در آن این عبارت آمده است: «تصویر ننه‌ی پادشاه، ایزدبانوی ما».^۵

1. Eukratide

2. J. M. Rosenfield, DAK 84 ff.

به نقل از:

Carsten Colpe: Wörterbuch der Mythologie, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker. Stuttgart 1986, S. 283.

3. Makkaber

4. S. Wikander: Feuerpriester in Kleinasien und Iran. Lund 1946, S. 283.

5. Andrae Lentzen: Die Partherstadt Assur. Leipzig 1967, S. 110.

زمانی که خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ پیش از میلاد) طبق آنچه در کتیبه دئوه‌ها (کنت، صفحه ۱۵۱)^۱ آمده است پرستش خدایان بابلی را منع کرد، به نظر می‌رسد که مَغ‌ها به دلیل شهرتی که ایشتر، ایزدبانوی باروری داشت، ویژگی او را به ناهید نسبت دادند تا بدین وسیله خدایی ایرانی را جانشین وی کنند.^۲ ناهید در آناتولی هم دارای معابد بسیار بوده است، به طوری که استرابون، مورخ رومی، می‌گوید: «در آن‌جا از دختران خاندان‌های اشرافی درخواست می‌شد که پیش از ازدواج در معبد ناهید به 'روسپی‌گری مقدس' بپردازند. مشکل بتوان اظهار نظر کرد که آیا این کار در ایران نیز اجرا می‌شده یا نه. همه متن‌های دینی روسپی‌گری را با تندترین کلمات زشت شمرده‌اند، اما بعضی برآنند که این تقبیح‌ها خود دلالت بر این دارد که چنین کاری معمول بوده است. به هر حال کاملاً نادرست است اگر بر این عقیده باشیم که پیرامون این بانوی آب‌ها آیینی آمیخته با هرزگی وجود داشته است، زیرا از کاهن‌هایی سخن رفته است که در خدمت او بوده‌اند و تعهد پاکدامنی داشته‌اند.»^۳

مانند دوره هخامنشیان، در دوره پارسیان نیز «تثلیث اهورامزدا، ناهید، مهر، پرستش می‌شد.»^۴ به نظر می‌رسد که از میان سه خدای مذکور، در دوره پارتیان ناهید اهمیت بیشتری داشته است. گیرشمن حتی معتقد است که همه معابد ایرانی در این دوران به رب‌النوع ناهید تعلق داشته‌اند. از میان سه خدای یاد شده، ناهید در خارج از مرزهای ایران نیز ارج نهاده می‌شد و مورد

1. Roland G. Kent: *Old Persian*, New Haven, Connecticut 1953, S. 151.

2. Nyberg, RAI 390 f.

به نقل از: Carsten Colpe: *Wörterbuch der Mythologie*, Stuttgart 1986, S. 279

۳. جان هینلز: شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۰/۳۹. در تأیید مطلب بالا می‌توان به مأخذ مهم زیر نیز مراجعه کرد:

Casten Colpe: *Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker*, in: *Wörterbuch der Mythologie*, Stuttgart 1986, S. 276.

۴. رومن گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۱۹.

احترام بود. پرستش او در لودیا، کاپادوکیه و ارمنستان رایج بوده و حتی بیش‌تر از مهر مورد توجه بوده است.^۱

مجسمه‌هایی از دوران پارتیان در معبد الحضر^۲ یافت شده است که تصویر ناهید را نشان می‌دهد (تصویر ۱۰). پیکره‌ای از ناهید با دلفین و بر روی سفال در تونس نیز پیدا شده است (تصویر ۱۱).

بر روی سکه‌هایی که از کوشان به دست آمده، تصویر ناهید بر روی شیر نقش شده است (تصویر ۱۲).

تصویر ۱۳ نقش ناهید را روی سفال در شوش نشان می‌دهد.

1. Geo Widengren: *Iranische Geisteswelt von den Anfängen bis zum Islam*, Baden-Baden 1961, S. 128.

۲. الحضر نام شهری باستانی است بین موصل و فرات.



تصویر ۱۰
پیکره‌ای از ناهید، متعلق به دوره اشکانی در طاقنمای الحضر
(موزه ملی برلین)



تصویر ۱۱
پیکره ناهید با دلفین روی سفال (تونس)



تصویر ۱۲
تصویر ناهید، سوار بر شیر روی یک مهر کوشانی



تصویر ۱۳
نقش ناهید روی سفال در شوش

تبرستان

www.tabarestan.info

اناهیتا در باورهای زرتشتی (دوره ساسانیان)

حرمت پرستش ناهید در قدیم‌ترین سنت خود همچنان تا دوره ساسانیان پابرجا بوده است. در کتیبه‌های عهد ساسانی آثاری باقی مانده که نشان دهنده مقام ارجمند اناهیتاست. از جمله این کتیبه‌ها یکی کتیبه نقش رستم، نزدیک تخت جمشید است که در آن نرسه شاه ساسانی حلقه سلطنت را از ناهید دریافت می‌کند (تصویرهای ۱۴ و ۱۵).

در کتیبه‌های طاق بستان کرمانشاه، نقش ناهید بر روی یکی از سرستون‌ها دیده می‌شود و در کتیبه‌های دیگر در همان جا، ناهید در کنار خسرو دوم و اهورامزدا به چشم می‌خورد (تصویرهای ۱۶ و ۱۷).

همچنین در کتیبه‌های پهلوی کعبه زرتشت و سرمشهد که به سه زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، فارسی میانه و یونانی است که پادشاهان و موبد مشهور عهد ساسانی «کرتیر» - که در زمان سلطنت شش پادشاه (اردشیر تا نرسه) می‌زیسته است - آثاری بر جای مانده است.

به طور مثال در کتیبه مفصل شاپور اول در کعبه زرتشت (نقش رستم)، شاپور پس از معرفی خود و شرح ایالات شاهنشاهی ساسانی و لشکرکشی علیه رومیان به ذکر آتشکده‌هایی می‌پردازد که برای نجات روان خود و خاندانش به پای داشته و موقوفاتی که برای آن‌ها اختصاص داده است.

در کتیبه دیگری در کعبه زرتشت که یک‌زبانانه (به خط پهلوی کتیبه‌ای) و دارای نوزده سطر است، کرتیر ابتدا خود را معرفی می‌کند، سپس عناوینش را برمی‌شمارد و سرانجام از مبارزات خود با ادیان دیگر سخن می‌گوید.^۱ در سطر هشتم کتیبه یاد شده چنین آمده است: «و بهرام شاه شاهان، پسر بهرام که در قلمرو حکومتی مردی نیکوکار بود، در کشور پادشاه شد و به خاطر عشق به اورمزد و ایزدان و روان خود مرا مرتعی والا بخشید... و مرا در کشور موبد و قاضی و آیین‌بد^۲ آتشکده اناهید اردشیر و آتشکده اناهید بانوگ در استخر کرد و به من لقب کرتیر بُخت‌روان^۳ بهرام داد.»^۴

همچنین در کتیبه سرمشهد (در سی و شش کیلومتری مغرب دهستان جرّه و هشتاد کیلومتری جنوب کازرون) نقشی دیده می‌شود که در آن کرتیر را در کنار بهرام دوم و ناهید نشان می‌دهد. (تصویر ۱۸)^۵

«کالمایر» معتقد است زنی که در کتیبه مذکور دیده می‌شود «دین»^۶ است که «کرتیر را همراهی می‌کند و در متون زرتشتی پس از مرگ به صورت

۱. مقایسه کنید با مقاله احمد تفضلی: «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی» در کتاب: یکی قطره باران، جشن‌نامه استاد دکتر عباس زریاب‌خوئی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۳۲ به بعد.

۲. آیین‌بد (بد) = رئیس تشریفات مذهبی.

۳. بُخت‌روان = نجات‌دهنده روان.

۴. این متن، سطر هشتم کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت است و از کتاب زیر ترجمه شده:

Archäologische Mitteilungen aus Iran, herausgegeben von Deutschen Archäologischen Institut, Abteilung Teheran. Neue Folge, Band 3. Berlin 1970. S. 258.

۵. این تصویرها از کتابی است به نام: Iranische Denkmäler نوشته Leo Trümpelmann که به سال ۱۸۴۵ در برلین انتشار یافته است. نویسندگان در بخش A کتاب تصویر زنی را که در کتیبه سرمشهد دیده می‌شود، ناهید می‌دانند.

۶. «دین» (دختر اورمزد و زمین) مظهر وجدان است. او زنی زیباست که آدمیان را برای انتخاب راه اهورایی یاری می‌کند. هنگامی که روان، کالبد را ترک می‌گوید، بر روی پل چینوت به «دین» می‌رسد.

دوشیزه‌ای همراه روان است.^۱ اما «ریچارد فرای» معتقد است زنی که در تصویر دیده می‌شود، همسر بهرام دوم است.^۲

در دورهٔ ساسانیان (۲۲۴ تا ۴۶۲ میلادی) دین رسمی ایران زرتشتی بود و فارس، مهد تمدن آن سلسله، پاسدار آیین ناهید. (تصویر ۱۹ کتیبه‌ای از اردشیر دوم را نشان می‌دهد که مؤید احترامی است که شاهان این سلسله به آیین زرتشت می‌نهادند.) در این دوران یکی از مهم‌ترین معابد ناهید در استخر قرار داشت که حتی اردشیر، پسر بابک، نیز ظاهراً مدتی نگاهبان آن بود.

شاهان ساسانی در آغاز نسبت به سایر مذاهب گذشت بسیار نشان می‌دادند، به ویژه شاپور و هرمز به پیروان ادیان دیگر به دیدهٔ اغماض می‌نگریستند و گاهگاه از آنان حمایت می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان در این جا از مانی یاد کرد که در زمان شاپور آزادانه به تبلیغ دین خود می‌پرداخت. حتی مهر شاه، برادر شاپور که فرمانروای میشان بود، به مانویت گروید. و مانی کتاب شاپورگان را به فارسی میانه به شاپور هدیه کرد.^۳

سرانجام در این عهد که ادیان بزرگ مبتنی بر توحید رواج داشت، موبدان برای آن‌که همطرازی خود را با مانویان و ادیان دیگر اهل کتاب ثابت کنند، لازم بود که سنت‌های مقدس را به وسیلهٔ کتاب تثبیت نمایند و بدین ترتیب اوستا که تا آن زمان توسط موبدان سینه به سینه نقل می‌شد با اختراع خط دینی جدید به صورت مکتوب درآمد. اردشیر اول پس از جلوس هیربدان

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: احمد تفضلی: یکی قطره باران، جشن‌نامهٔ استاد دکتر عباس زریاب‌خونی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۲۳ (پانویس ۳).

۲. مقایسه کنید با:

Richard Frye: *Persien Bis zum Einbruch des Islam*. Essen 1975, S. 434.

۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: Acta Iranica: Encyclopédie Permanente des études Iraniennes. Volume 9, a, Reader in Manichaean middle Persian and Parthian. by: Mary Boyce. Leiden 1975, p. 37.

هیرید تنسر را فرمان داد که متون پراکندهٔ اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کنند تا آن را کتاب رسمی و قانونی قرار دهد. در زمان شاپور دوم مجمعی به ریاست «آذربد مهر اسپندان» که موبدان موبد بود تشکیل شد. این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست و یک نسک (یا کتاب) تقسیم نمود. آذربد برای اثبات این که اوستای مذکور نص صحیح است، خود را در معرض امتحان (= وَنِ ordalie)* آتش گذاشت و رخصت داد تا فلز گداخته بر سینهٔ او بریزند. با توجه به اوستای بازمانده از دورهٔ ساسانی و کتاب‌های هشتم و نهم دینکرد که خلاصهٔ بخش‌های مفقود شدهٔ اوستا است در می‌یابیم که اوستا حکم دایرة‌المعارف بزرگی داشته که در آن مطالبی در زمینهٔ علوم مختلف مندرج بوده است.^۱

خدایانی که در اوستا ذکر شده‌اند، همه در یشت‌ها ستوده می‌شوند. بزرگداشت این ایزدان در یشت‌ها و گفتگو دربارهٔ گوهر و سرشت آنان و صفات و اعمالشان اغلب با جزئیات مفصل و اشارات دقیق همراه است که نشان می‌دهد پرستش آنان از دیرباز معمول بوده و ستایششان در مذهب عامهٔ مردم پاییده است. بیش‌تر یشت‌ها نام ایزدانی هستند که سی روزهٔ ماه نیز دارای اسامی آنهاست.

یشت‌ها مانند گاهان،^۲ منظوم ولی اوزان آنها با هم متفاوت است. هر یک از یشت‌ها ستایشی است برای ایزدی از ایزدان دین زرتشتی. در این ستایش‌هاست که «ویژگی‌های هر ایزد و ارج و ارزش او در دین نموده شده است.»^۳ البته مطالب آنها نیز با هم تفاوت دارند. یشت‌های کوچک که از

۱. مقایسه کنید با آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان: ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۶۳.

۲. اوستاشناسان گاهان را سخنان خود زرتشت و اوستا را دارای دو گویش می‌دانند: گویش قدیم یا گاهانی که زمان آن سدهٔ دهم تا ششم پیش از میلاد و گویش جدید از سدهٔ ششم پیش از میلاد تا سدهٔ سوم میلادی است.

۳. محمدتقی راشد محصل: مجموعهٔ یادگار باستان ۱، دستور زبان اوستایی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵.

سایر پاره‌های اوستا گرفته شده شامل ادعیه و نمازهای گوناگون است، اما یشت‌های بزرگ‌تر هر یک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند. مثلاً در آبان یشت و تشر یشت رویدادهای طبیعی، در مهر یشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت، شکوه و جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان عنصر غالب است. در زامیاد یشت، فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است. شایان ذکر است که آنچه فردوسی، طبری، ابن‌الاثیر و بیرونی درباره داستان‌های ملی ایران آورده‌اند، غالباً در یشت‌ها هم آمده است.

همچنان‌که در بخش‌های پیش اشاره شد، آبان یشت سرود شکوه‌مندی است در ستایش ایزدبانوی آب‌ها اردوی سور اناهیتا. در این دوران اناهیتا مانند میترا موفق می‌شود به حریم یاوران اهورامزدا راه یابد. آبان یشت احتمالاً به وسیله یک یا چند تن از پیروان آیین ناهیدی سروده شده و منظور از سرایش آن پذیرفته شدن آیین ستایش اناهیتا در باورهای زرتشتیان بوده است.

یکی از بخش‌های دیگر اوستا که در برابر بخش «گاهانی»، اوستای جدید نامیده می‌شود، خرده اوستا است که مجموعه‌ای است متأخر و در آن نیایش‌های روزمره گردآوری شده است. جزو ادعیه خرده اوستا پنج نیایش راجع به خورشید و مهر و ماه و آب (اردوی سور نیایش) و آتش وجود دارد.^۱ در خرده اوستا، نیایش به اردوی سور اناهیتا، سرچشمه مینوی آب‌های جهان، چنین آغاز می‌شود:

«نماز به تو اردوی سور اناهیتای پاک و سودبخش، به خشنودی اهورامزدا اشم و هو* . برمی‌گزینم کیش مزدیسنی را که آورده زرتشت است و کیشی است که پادیار دیویسنی و کیشی اهورایی است. درود و ستایش و توانایی و

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: محمد جواد مشکور: گفتاری درباره دینکرد، تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۲۵.

زهر و آفرین باد به اهورا مزداى فروغمند باشکوه و به امشاسپندان، به آب‌های مزدا داده، به آب اردوی سور اناهیتای پاک، به همه آب‌های مزدا داده، به همه گیاهان مزدا داده، به همه ستودگان مادی و مینوی، به فرورهای پاکان و راستان که پیروز و پرتوانند... می‌ستایم آب اردوی سور اناهیتا را که در همه جا گسترده است و تندرستی بخش است و بداندیشان را دشمن است و اهورایی‌کیش است...»^۱

اناهیتا در سیر طولانی تحوّل خود علاوه بر آن که بر ایزدبانوان و مادر-خدایان کشورهای مجاور تأثیر نهاده، خود نیز بخشی از خصوصیات آنان را کسب کرده است.
از دوره ساسانیان تصاویر فراوانی از اناهیتا به دست آمده است (تصاویر ۱۴ تا ۲۰).



تصویر ۱۴

نقش رستم. نرسه و ناهید



تصویر ۱۵

کتیبه نقش رستم، نرسه، شاه ساسانی، حلقه سلطنت را از ناهید دریافت می‌کند.



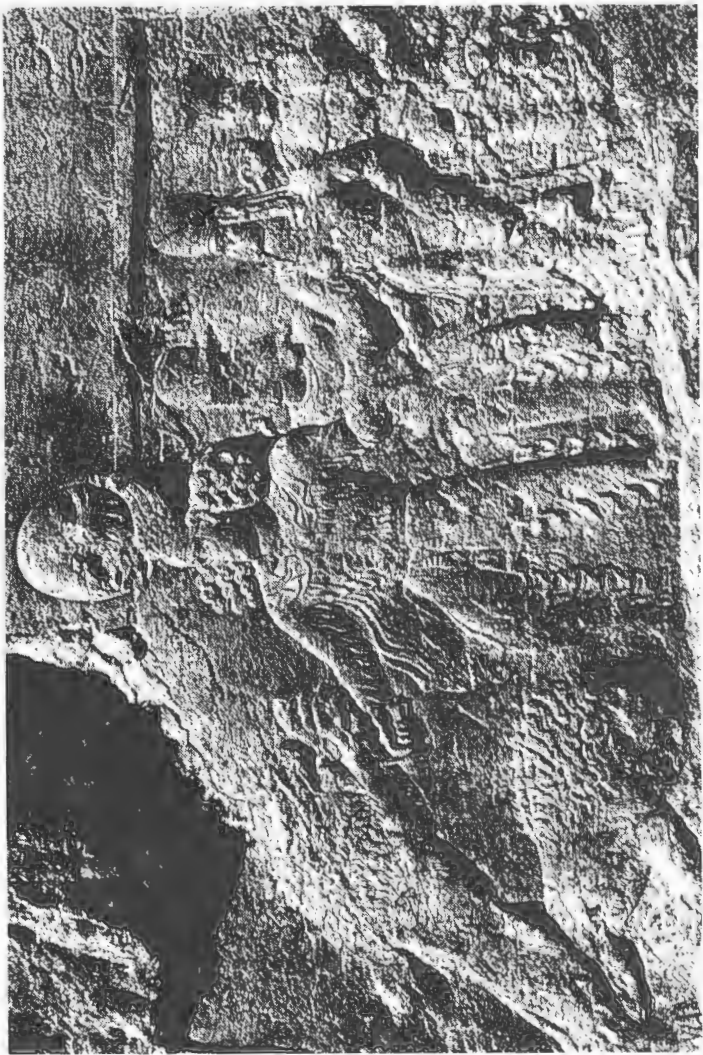
تصویر ۱۶

نقش ناهید بر روی یکی از سرستون‌ها در طاق‌بستان (کرمانشاه)



تصویر ۱۷

ناهید در کنار خسرو دوم و امورامزدا (طاق بستان، کرمانشاه)



تصویر ۱۸

کتیبه سرمشهد، ناهید در کنار بهرام دوم و کرتیر



تصویر ۱۹

کتیبه اردشیر دوم (۳۸۳-۳۷۹ میلادی) در طاق‌بستان کرمانشاه
اردشیر نماد شاهی را از دست اهورامزدا می‌گیرد. میتره (مهر) در طرف چپ
ایستاده. تاجی که دارای اشعه خورشید است بر سر و شاخه‌های برسم در دست اوست،
و بر روی گل نیلوفر که نماد مقدسی است، ایستاده است. اردشیر و اهورامزدا بر روی
پیکر دشمن مغلوب ایستاده‌اند.



تصویر ۲۰

اناهیتا در پناه عقاب آسمان، موزه هرمیتاژ، قطر ۲۲ سانتیمتر
(متعلق به اواخر دوره ساسانی)

تبرستان

www.tabarestan.info

اناهیتا در متون پهلوی

در متون دوره میانه اردوی سور اناهیتا به دو خدای مستقل اطلاق می‌شود: یکی اردوی سور و دیگری اناهید. به جمع این خدایان در متون یادشده ایزد اپام نپات نیز افزوده می‌شود. اکنون برخی از کتاب‌های دوره میانه را به اختصار بررسی می‌کنیم که در آن‌ها از اپام نپات، اردوی سور و اناهید به عنوان سه خدای مستقل یاد می‌شود.

ادبیات زرتشتی در اواخر دوره ساسانی و دو سه قرن نخستین اسلامی بسیار متنوع‌تر از ادبیات دوره باستان، و اطلاعات ما از این دوره به مراتب بیشتر و گسترده‌تر است. از جمله منابع موجود کتاب بُدْهَش^۱ است که در اواخر دوره ساسانی نوشته شده و انباشته از داستان‌ها و روایات اساطیری است. فرنیغ^۲ نویسنده کتاب، این اثر را با گفتاری درباره کرانه‌مند بودن گیتی آغاز می‌کند و پس از آن که جهان روشنی و تاریکی را نشان داد، به بیان آفرینش و هجوم اهریمن به آن و پیامدهای آن می‌پردازد. سپس ایزدان و دیوان را برمی‌شمارد و تاریخ اساطیری ایران را از پیشدادیان و کیان تا تاریخ واقعی دوره ساسانیان و پایان یافتن دولت آنان بیان می‌کند. سرانجام کتاب با پیش‌بینی فرجام جهان پایان می‌یابد. این اثر گذشته از مطالب تاریخی مربوط به ساسانیان شامل اطلاعات نجومی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و

۱. بُدْهَش به معنای آفرینش نخستین یا آفرینش اساس جهان است.

۲. فرنیغ دادگی آخرین مؤلف بُدْهَش است. از دیگر نویسندگان کتاب اطلاعی نداریم.

جغرافیایی آن دوره نیز هست. ما چند بخش از این کتاب را که در آن‌ها از ایزدان اپام نپات، اردوی سور و اناهید سخن رفته است برگزیده‌ایم تا نشان دهیم که چگونه ایزدانوی آب‌ها در این دوران به خدایان متعددی تبدیل شده است.

در بُندهش دربارهٔ علت آفرینش آفریدگان برای نبرد آمده است:
 هرمزد گیتی و مینورا برای همکاری در نبرد با اهریمن چنان می‌آفریند که هر کسی بتواند بر دشمن خود چیره شود، زیرا هر یک از امشاسپندان و مینوان دارای رقیبان اهریمنی ویژه‌ای هستند.

او ابتدا زمان محدود را از زمان بی‌کران می‌آفریند که به آن زمان «درنگ خدای» می‌گویند. این دوران از ابتدای آفرینش آغاز می‌شود و دوازده هزار سال می‌پاید و دوباره به زمان بی‌کرانه تبدیل می‌شود. هرمزد سپس سپهر را می‌آفریند.

هرمزد ابتدا جامهٔ آسرونی، که معرف طبقهٔ روحانیان و سپیدرنگ است، می‌پوشد. (در ایران پیش از اسلام طبقات گوناگون جامعه جامه‌هایی می‌پوشیدند که از نظر رنگ با یکدیگر متفاوت و معرف شخصیت طبقاتی صاحب جامه بود.) سپهر، جامهٔ واستریوشی (یا نیلی که دهقانان و روستاییان در دورهٔ ساسانی به تن می‌کردند) می‌پوشد. آن‌گاه هرمزد، امشاسپندان (جاویدانان مقدس) را به ترتیب زیر می‌آفریند:

بهمن، اردیبهشت، شهریور*، سپندار مذ* خرداد و امرداد.

و سرانجام آسمان هفت طبقه را:

ابر، سپهر، ستارگان نیامیزنده، ماه، خورشید، جایگاه امشاسپندان و روشنی بی‌کران.

به همان‌گونه آفرینش مادی را به شکل هفت بخش زیر:

آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسفند، انسان و آتش.

برای کمک به هر یک از امشاسپندان، ایزدان مختلفی فرستاده می‌شوند

که همدیگر را در نبرد با اهریمن یاری کنند. مثلاً به کمک شهریور امشاسپند، خور و ماه و آسمان، اردوی سور و ایزد هوم و بُرزیزد و... می آیند تا دیوان نتوانند در دوران اهریمنی بر او غلبه کنند و به یاری سپندارمذ که ایزدبانوی زمین است و از آفرینش مادی نگاهداری زمین را به عهده دارد، ایزدان: آبان، ماراسپند، دین، ارد*، اردوی سور اناهید فرستاده می شوند. چنان که آبان (اپام نپات) مینوی پاک‌کننده زمین و تخمه آب‌هاست، ماراسپند سخن هر مزد و اردوی سور اناهید پدر و مادر آب‌هاست.

چنان که دیدیم در این متن اردوی سور و اناهید نه تنها از خدای مستقلند، بلکه ایزد اپام نپات یا بُرزیزد نیز خدایی مستقل است.

در بُندهش (فصل نهم) دربارهٔ ویژگی‌های دریاها آمده است: «دریای فراخکرد را که در کنارهٔ البرز است و هزار دریا در او جای می‌گیرد چشمگان اردوی سور می‌خوانند. اما هر دریایی را «آبخانی»^۱ است که آب بدان برآید، در دریا ریزد. هر دریایی را و هر آبخانی را پهنا و درازا چندان است که اگر مردی اسبی نیکو را بتازاند، به چهل روز و شب پیرامون آن بگردد؛ که یک هزار و هشتصد فرسنگ بزرگ است. از آن روی که آن آب به گرمی و پاکی برتر از دیگر آب‌هاست. هر روز از چشمگان اردوی سور به سوی نیمروز و کوه البرز، بر آن جاکه یک صد نایزهٔ زرین^۲ ساخته شده است، می‌تازد. آن آب به گرمی طبیعی، بدان نایزه به هوگر بلند برشود. بر بالای آن کوه دریاچه‌ای است، در آن دریاچه ریزد پاک شود. به نایزهٔ زرین دیگری بازآید، به بلندی یک هزار مرد. از آن نایزه شاخه‌ای گشاده و زرین فراز به کوه اوسیندام جهد که میان دریای فراخکرد است. از آن‌جا بهری برای پاکیزگی دریا، فراز به دریا ریزد، بهری به همهٔ این زمین به صورت نم و پشنگ برسد، همهٔ آفریدگان خویدی و درمان از او یابند و خشکی فضا را از میان ببرد. چنین گوید که هوگر

۲. نایزه: مجرا.

۱. خانی: چشمه.

بلند آن است که از همهٔ سوراخ‌های زرین که بدو است، اردوی سور نیالوده به بلندی یک هزار مرد فراز جهد.»^۱

در این فصل از بُدْهَش نیز اردوی سور مشخصاً خدایی مستقل است و از اناهِید نامی به میان نمی‌آید. ضمناً توصیف ایزد اردوی سور در این فصل شباهت زیادی به توصیف اردوی سور اناهِیتا در یشت پنج اوستا دارد. در بخش یازدهم بندهش دربارهٔ بزرگ‌کرداری ایزدان مینوی چنین می‌خوانیم:

«... اوش بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید، هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیدا است... او را همکار مینوی همهٔ آب‌ها، اردوی سور آب (؟) اناهِید، مادر آب‌هاست. نگهداری تخمهٔ نران، چون از خون پالوده شود، و نیز مادگان، چون بزایند، و بار دیگر آبتن شوند، خویشکاری اردوی سور است.»^۲

در ادامهٔ همین بخش به سطور زیر می‌رسیم:

«بُرز یزد را مسکن آن‌جاست که اردوی سور، آب نیالوده هست، او را خویشکاری بیش‌تر این که آب دریا را به همهٔ سرزمین‌ها بخش کند. ایشان را خویشکاری است که آفریدگان را، به گذراندن در دریا، از موج بلند رهایی بخشند و همهٔ فرّه را نگاه دارند. چنین گوید که «بُرز» خدای مادگان، ناف آب‌ها، ارونند اسپ.»^۳

می‌بینیم که در این متن هم اناهِید ایزدبانویی مستقل است که در کنار ایزدان بُرز (اپام نپات) و اردوی سور قرار دارد. اما در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، در فصل «گزندی که هزاره هزاره بر ایرانشهر وارد آمد» چنین آمده است:

۱. فرنِغ دادگی: بُدْهَش، ترجمهٔ مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۷۳.

۲ و ۳. همان‌جا، ص ۱۱۴.

«پیش از آن که زرتشت جفتی بیابد، ایزدان فرّه زرتشت را در دریای کیانسه برای نگاهداری به ناهید سپردند. اکنون گویند سه چراغ در بُن دریا بدرخشد که آن‌ها را به شب همی بینند. هر یک از پسران زرتشت اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس* را چون هنگام ظهور فرا رسد، چنین شود که دوشیزه‌ای برای شستن سر در آب کیانسه نشیند و او را فرّه زرتشت اندر تن آمیزد، باردار شود. پسران دیگر به زمانه خویش هر یک چنین زاده شوند.»^۱

اثر دیگری که در بررسی ما می‌توان به آن استناد کرد، زادسپرم است که آن را پسر جوان جم^۲ نوشته و زمان تألیف آن احتمالاً مقارن با زمان تألیف بُدهش، یعنی در قرن سوم هجری است. نویسنده، کتاب را با گفتاری دربارهٔ انسان (یعنی روان و تن وی) شروع و سرانجام از جاودانان یاد می‌کند.

در بخش دهم گزیده‌های زادسپرم دربارهٔ پیامبری زرتشت آمده است:

آن‌گونه پیدا است که دیگر روز که زرتشت زاده شد پور و شسب^۳ از آن پنج برادر که از تخمهٔ کرپان بودند یکی را فرا خواند که نشان و نماد فرزند مرا بنگر. او رفت و پیش زرتشت بنشست، و سر زرتشت را سخت پیچید که تا کشته شود. هر مزد وی را پاسبانی کرد چون بدان ده شب، سپندارمذ و اردوی سور و اردای فرورد ماده^۴ را برای سکونت به زمین فرستاد. آن‌گاه زرتشت را هیچ بدی نیامد و دست آن کرپ فرافز خشکید...»^۵

۱. مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۵/۱۴۶.

۲. جوان جم را گشن جم هم خوانده‌اند، رجوع کنید به: احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵.

۳. پدر زرتشت (= دارندهٔ اسب خاکستری)، ← بارتولمه، ص ۹۰۳.

۴. فروشی پرهیزگاران. ۵. مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۹۶.

در این متن ایزد اردوی سور به یاری ایزدان دیگر جان زرتشت را نجات می‌دهند.

با بررسی متون مذکور در می‌یابیم که چگونه اردوی سور، اناهید و اپام نیات در این دوره به سه خدای مستقل تبدیل می‌شوند.

تبرستان

www.tabarestan.info

پرستشگاه‌های ناهید

تبرستان

برخلاف نظر هرودوت که معتقد است ایرانیان تقدیس خدایان را نمی‌ساختند، دارای محراب و آتشکده نبودند و تنها زئوس (= اهورامزدا) را بر فراز کوه‌ها پرستش می‌کردند، شواهدی از دوران پیش از هخامنشیان و مقارن زمان آن‌ها وجود دارد که این نظر را رد می‌کند.

حفاری‌های استروناخ،^۱ در تپه نوشجان در سی کیلومتری ملایر مؤید آن است که «پرستشگاهی مربوط به دوره مادها وجود داشته است که احتمالاً آتشکده بوده و تاریخ بنای آن هفتصد و پنجاه پیش از میلاد است.»^۲ بنای این آتشکده شباهت به صلیب دارد و ظاهراً آتشکده «تخت سلیمان» تقلیدی از آن است.

نوع دوم این معابد شباهت به برج دارد و نمونه آن «کعبه زرتشت» در نقش رستم (تصویر ۲۱) و «زندان سلیمان» در پاسارگاد است. البته باستان‌شناسان دقیقاً مطمئن نیستند که این بناها حتماً آتشکده بوده‌اند یا گورستان و یا احتمالاً محلی برای نگاهداری اسناد. اما احتمال زیاد می‌رود که بناهای

1. D. Stronach

۲. به نقل از:

Wörterbuch der Mythologie, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker, herausgegeben von Hans Wilhelm Haussig, unter Mitarbeit von C. Colpe und anderen. Stuttgart 1986, S. 274.

بخشی از مطالب این فصل با استفاده از مآخذ بالا تنظیم شده است.

یادشده آتشکده بوده‌اند، زیرا سرستون‌های آن‌ها به نقوش روی سکه‌های (Fratadāra)^۱ که آتشکده ناهید را در استخر نشان می‌دهند، شباهت بسیار دارد. از این بناهای چهارضلعی و برج‌مانند بعدها نیز در دوره ساسانیان تقلید و ساخته شده است. نمونه آن‌ها آتشکده‌ای است در «نورآباد» فارس.

نوع سوم این معابد به شکل صدف و دارای چند ستون است. از نمونه‌های بارز این پرستشگاه‌ها معابد «مسجد سلیمان» در جنوب ایران و «سرخ کتل» در افغانستان است.

«چهار طاق» نمونه بارزی از شیوه ساختمان و شکل آتشکده‌های دوره ساسانیان است. این آتشکده نیز چهارضلعی و مسقف است و در حدود چهل نمونه از آن هنوز در ایران وجود دارد.^۲

گیرشمن که بیش از سی سال سرپرستی کاوش‌های علمی هیئت فرانسوی در ایران را به عهده داشته و در گیان (نهایند)، لرستان، اسدآباد، تپه سیلک (کاشان) و نقاط دیگر کشفیات ارزنده‌ای کرده است، از جمله پرستشگاه‌های معروف ایران را معبد کنگاور^۳ (تصویر ۲۲) و آن را جزو بناهای دوران سلوکی‌ها و تاریخ ساختن آن را در حدود ۲۰۰ پیش از میلاد می‌داند. اما در مقابل «هرتسفلد»، باستان‌شناسان آلمانی، اعتقاد دارد که معبد کنگاور ابتدا در دوران اشکانیان ساخته شده است. بجز کنگاور پرستشگاه‌های دیگری نیز به نام ناهید وجود دارد که در دوران‌های بسیار کهن (حتی پیش از عهد

۱. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به: «زبان‌های ایران میانه»، نوشته مارک - ج. یرشمن، ترجمه احمد تفضلی، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال نهم (بدون تاریخ)، ص ۱۷.

2. K. Schippmann: Die Iranischen Feuerheiligtümer, in RGVV XXXI, 1971, S. 90.

۳. وجه تسمیه «کنگاور» از ترکیب «کینجا» + «ور» است. کلمه «کیژ» در زبان کردی به معنای دختر و «کیج» و «کینجا» در گیلکی و «قیز» در ترکی به همین معناست. آبادی‌هایی که نام آن‌ها مرکب از این کلمه است، به عنوان نمونه: «کیزده» (حومه رشت)، «کلابه کیج» (بین استرآباد و گرگان). نام رودخانه «کشکان» (لرستان) را هم که در گذشته «کژکی» خوانده می‌شد، منسوب به ناهید می‌دانند. (مقایسه شود با: خاتون هفت‌قلعه، ص ۱۸۵/۱۸۶).

هخامنشیان) در نقاط مختلف ایران بنا شده است (تصویرهای ۲۱ تا ۲۷). ما به عنوان نمونه از چند معبد یاد می‌کنیم: معبد ناهید در همدان: پولیبوس، مورخ یونانی که در سدهٔ دوم پیش از میلاد یاد می‌کنیم: می‌زیسته است، دربارهٔ آن چنین می‌نویسد: «تمام چوب‌هایی که در این بنا به کار برده شده از سدر و سرو است و در هیچ جا این ستون‌ها و چوب‌ها برهنه دیده نمی‌شوند. تیرک‌های سقف و رواق‌ها و ستون‌ها با صفحات فلزات قیمتی پوشیده شده... هنگام ورود آنتی‌خوس به این شهر تمام ستون‌های پرستشگاه هنوز با صفحات طلا پوشیده شده بود... و در فتح اسکندر به تاراج رفت.»^۱

آتشکده‌های معروفی که شاید جزو معابد ناهید بوده باشند:

۱. آتشکدهٔ آذرگشنسب یا آتش شهریاران: در گنجک (شیز) واقع در آذربایجان.

۲. آتشکدهٔ آذر بُرزین مهر یا آتش کشاورزان: در خراسان، در کوه‌های ریوند، شمال غربی نیشابور.

۳. آتشکدهٔ آذر فرنیغ یا آتش روحانیان: مطابق بندهش هندی در کوه رشن در ایالت کابل واقع است، اما ویلیام جکسن جای آتشکده را با استناد به بندهش ایرانی در «کوه درخشان، کوه اروند و در نزدیکی شهر کاریان فارس که در نیمهٔ راه بندر سیراف و دارابگرد بوده است»، می‌داند.^۲ بنا به گفتهٔ طبری، ساسان، پدربزرگ اردشیر بابکان، تولیت این معبد را به عهده داشته است و آن دودمان همواره علاقهٔ خاصی به این معبد داشته‌اند.^۳

بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده است. آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخته است. معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اتاق هشت‌گوشه داشته است. نمونه‌ای از این بنا هم اکنون

۱. ابراهیم پورداود: پشت‌ها، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۷.

۳. همان جا، ص ۱۸۲.

در شهر یزد وجود دارد که از آتشکده‌های باستانی بوده و در زمان فتح اعراب به مسجد تبدیل شده است.^۱

پرستشگاه‌هایی که بسیاری از آن‌ها بازمانده‌های بناهای کهن هستند و به نام‌های قلعه دختر، گتل دختر، بُرج دختر و پل دختر در سراسر ایران پراکنده‌اند، شاید بتوان گفت با ناهید ارتباط دارند. معابد ناهید در زمان‌های کهن از غنی‌ترین معابد بوده‌اند و گذشته از آن در شمار قلاع دفاعی معتبر به حساب می‌آمده‌اند. از جمله این قلاع: قلعه دختر در فارس در شش کیلومتری فیروزآباد، که زمانی آتشکده فیروزآباد بوده است؛ قلعه‌های دختر در باکو (آذربایجان) و در خراسان در حوالی باز (بین مشهد و تربت حیدریه)، در میانه، شوشتر، کرمان (نزدیک رفسنجان)، نائین، در نهاوند قلادته‌گور (قلا = قلعه + دته = دختر + گور = گبر) و قلعه دختر در شوراب گناباد.^۲

پل‌های دختر در نواحی مختلف ایران: پل دختر در میانه بر روی رودخانه قزل‌اوزن بین زنجان و میانه واقع است. پل کرو دختر از پل‌های تاریخی لرستان، متعلق به عصر ساسانی است که بر روی رودخانه صیمره، در محل کشکان بسته شده و در محل سی پله رابط میان لرستان و کرمانشاه است.^۳ می‌توان حدس زد که بعد از تسلط ترکان بر نواحی ایران و رواج زبان آنان، برخی از بناهای دختر بدین زبان برگردانده شده باشد، از آن جمله: زیارتگاه گل مشک خاتون در ایلخچی تبریز، خاتون آب در قریه فشنک و خاتون بارگاه در آمل مازندران و پل دختر در خوی. از مشخصات ابنیه دختر آن است که همه بر بلندی‌ها و در نقاط صعب‌العبور قرار دارند و بیش‌تر جنبه عبادتگاه داشته‌اند. دلیل ساختن این معابد بر فراز کوه‌ها و ارتفاعات یکی هم پرهیز از حمله دشمنان بوده است.

۱. آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ۱۳۶۷، ص ۱۸۲.

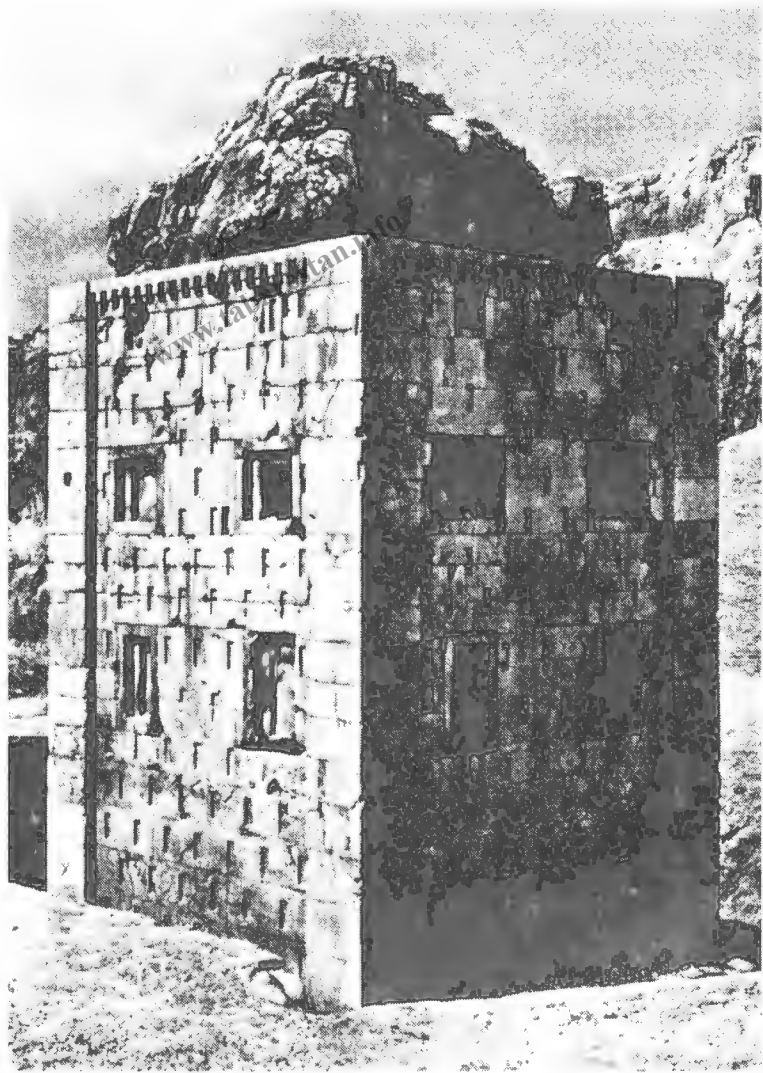
۲. رجوع شود به محمد ابراهیم باستانی پاریزی: خاتون هفت‌قلعه، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۵۰ به بعد.

۳. همان‌جا، ص ۱۷۲.

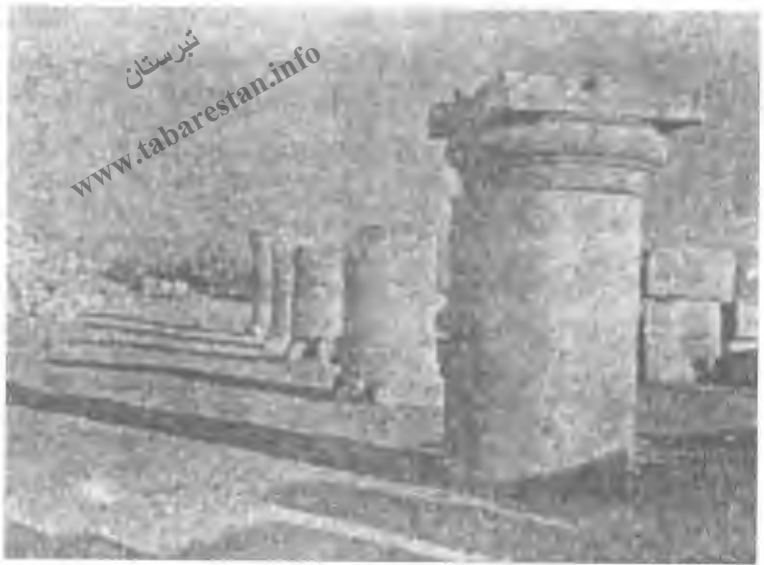
معابد ناهید در روزگاران کهن از غنی‌ترین و پرکالاترین معابد روی زمین بوده‌اند. اما ضمناً نباید فراموش کرد که همه بناهایی که به نام دختر موسوم است حتماً نباید معبد ناهید بوده باشد، بلکه پاره‌ای از آن‌ها نیز آثاری هستند که به علت نزدیکی به معابد مقدس دختر بدین نام شهرت یافته‌اند و نام این ایزدبانو تنها تبرکاً بر آن‌ها نهاده شده است.

ما تا به حال از معابدی نام بردیم که در قلمرو سرزمین امروز ایران قرار دارند. اکنون به اختصار از پرستشگاه‌هایی یاد می‌کنیم که در خارج از مرزهای فعلی ایران، به ویژه در ارمنستان و آسیای صغیر، واقع شده‌اند. در ارمنستان پرستش ناهید در میان مردم بسیار رایج بوده است؛ این معابد پیش‌تر به دوره اشکانی تعلق دارند. در تمام این خطه، به ویژه در ناحیه آکی لیسنه (Akilisene) که وقف ناهید بوده، این ایزدبانو اعتبار و شهرتی ویژه داشته و پیکره او از زر ناب در معبد ارز (Erez) وجود داشته است.^۱ ما این گفتار را با نام اناهی‌تا آغاز کردیم و با نام او نیز که آیین دیرپایش قرون متمادی در سرتاسر خاورمیانه، از رود ارس تا دریای گنگ، از خاوران تا حدود ارمنستان و مدیترانه مورد ستایش بوده است، به پایان می‌بریم.

۱. رجوع شود به ابراهیم پورداود: یشت‌ها، ج ۱، ص ۱۶۴. معابد بسیار دیگری در آسیای صغیر و ارمنستان، موقوف ناهید بوده است.



تصویر ۲۱
کعبه زرتشت در نقش رستم



تصویر ۲۲
آثار معبد اناهیتا در کنگاور

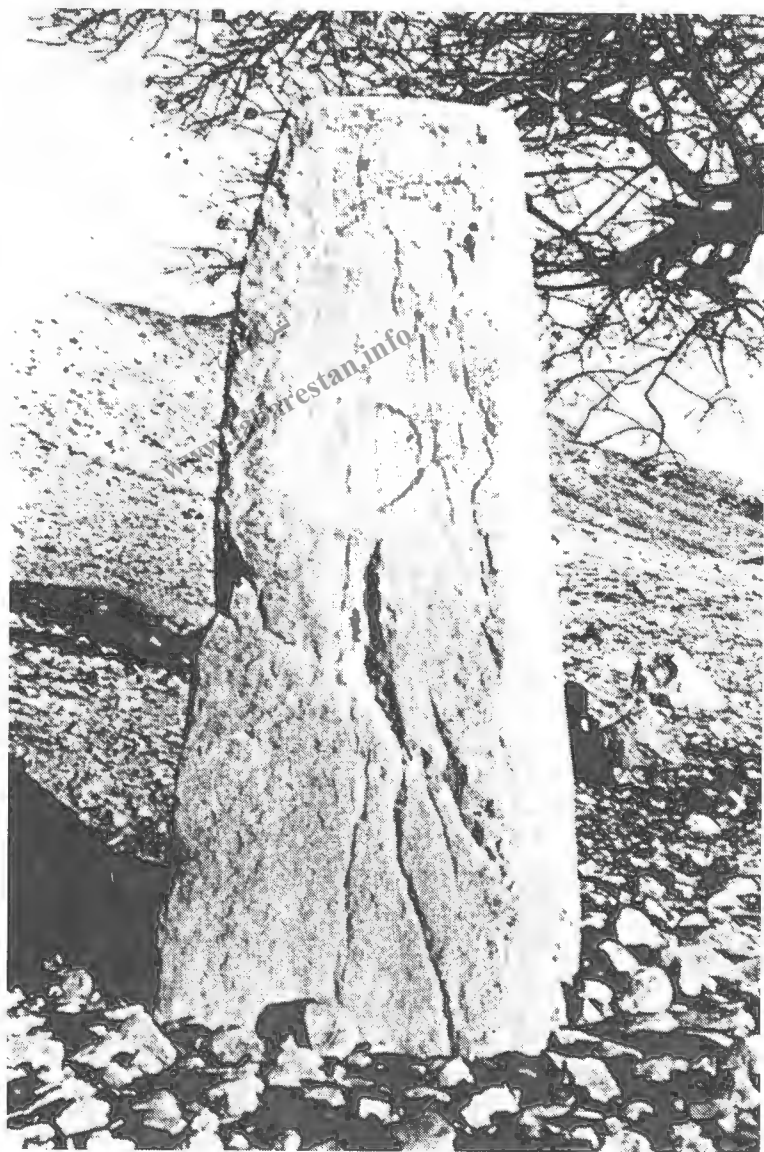


تصویر ۲۳

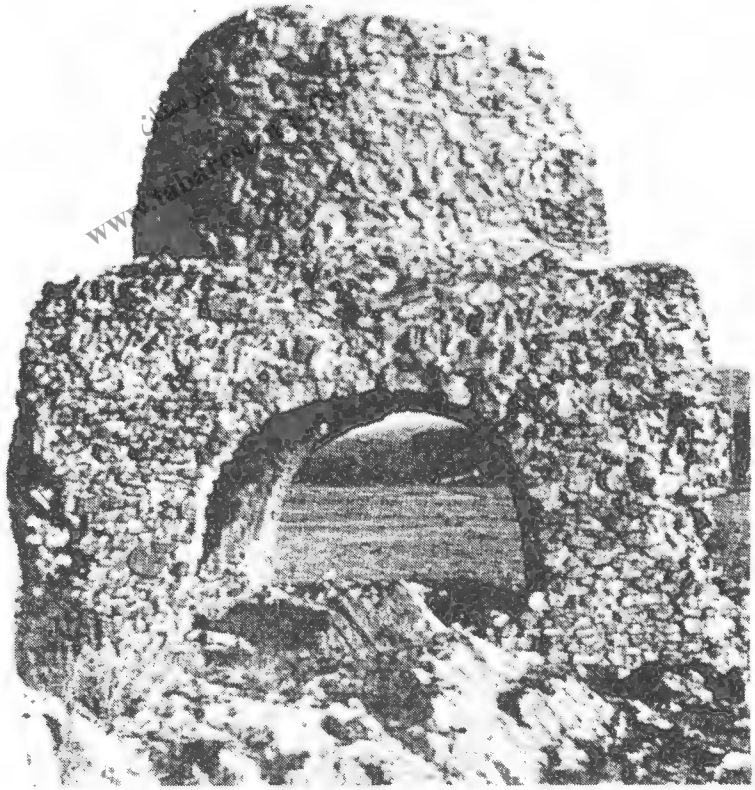
آتشکده‌های نقش رستم که قبلاً معبد مهر و ناهید بوده است و دلالت بر قدمت حرمت آتش در نظر زرتشتیان دارد.



تصویر ۲۴
آتشکده باکو در آذربایجان



تصویر ۲۵
آتشکده تنگ گرم (متعلق به دوره ساسانی)



تصویر ۲۶
آتشدہ زہر شیر



تصویر ۲۷
آشکده نوراآباد (دوره سلوکی - پارتی)

یادداشت‌ها

(به ترتیب حروف الفبا)

تبرستان

www.tabarestan.info

آشمه

در اوستا: «آشمه» (aešma-) از ریشه $\sqrt{aēs}$ به معنی «شتاب کردن»، در پهلوی: «خشم / اِشم» (xēšm/ēšm) و در فارسی «خشم» شده است. نام دیو خسونت و شرارت و ناپاکی است. در اوستا هیچ دیوی شریرتر و بی‌رحم‌تر از او وجود ندارد. دیو خشم در بیش‌تر متون دورهٔ میانه با صفت «خونین درفش» آمده است. البته در این‌جا «درفش» به معنی «پرچم» نیست، بلکه به معنی «داغ» است در واژه «داغ و درفش». (← بهار، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲). این نام ترجمه صفت اوستایی -xrvī-dru- است و برخلاف نظر مرحوم دکتر بهار، -dru- و معادل پهلوی آن «درفش» نه به معنی داغ، که به معنای سلاح و =xrvī-dru- دارنده سلاح چوبی خون‌آلود و هراس‌انگیز (احتمالاً گرز) است. (بارتولمه، ص ۵۴۰).

در گاهان شش بار از او نام برده شده است. در زامیاد یشت (بند ۴۶) خشم به همراه اکه منه، اژی‌دهاک و سپیتور (ازه‌کنندهٔ جَم) از سوی اهریمن برای به دست آوردن فرّه گسیل می‌شود و در برابر فرستاده‌های سپندمینو که بهمن و اردیبهشت و ایزد آذراند، قرار می‌گیرد. اما نیروهای اهریمنی در نهایت ناکام می‌مانند. دیو خشم بزرگ‌ترین رقیب ایزد سروش است و اهورامزدا، سروش پرهیزگار را درهم شکنندهٔ دیو خشم قرار داده است.

سروش از کارهای زیان‌بخش خشم در جهان جلوگیری می‌کند و سرانجام جهان را از پلیدی‌های این دیورهایی می‌بخشد.

آتش / آذر

در اوستا «آتر» (ātar) که در حالت نهادی به صورت ātarš در می‌آید. در پهلوی، «آتخش» (ātaxš) و «آدور» (ādur) و در فارسی نو «آتش» و «آذر» خوانده می‌شود. آذر یکی از ایزدان دین مزدیسنی است. درباره او در متون اوستایی نظرهای گوناگونی وجود دارد. برخی آتش را پاره‌ای از وجود اهورامزدا و برخی او را پسر اهورامزدا می‌خوانند. در یسن‌ها آتش عنصر مادی و زمینی نیست، بلکه صفتی است از آن اورمزد - این صفت یا آتش مقدس است یا آتش داوری پسین. در یسن ۳۴، بند ۴ آمده است:

«در پرتو راستی آتش نیرومند تو ای مزدا...». (- نارتن، ۱۹۸۶، ص ۴۱)

در نوشته‌های دوره میانه، از جمله بنابر روایت پهلوی، گوهر آغازین آفرینش از آتش است که اورمزد آن را از روشنی بی‌کران به شکل تن آفرید و سه هزار سال به همان حال نگاه داشت، سپس آسمان از سر، زمین از پا، آب از اشک و آتش را از اندیشه آفرید. آتش را در گیاه نهاد و به آتشکده‌ها نشانید؛ یعنی آذرگشسب را به آذربایجان به صورت آتش بهرام نشانید، آذر فرنبغ را به پاداش آن که با اژی‌دهاک نبرد کرده بود، به صورت آتش بهرام در خوارزم نشانید و آذر بُرزین مهر را به پاداش آن که گشتاسپ را به دین مزدیسنی فراخوانده بود، به شکل آتش بهرام به پشته گشتاسبان نشانید. (مقایسه کنید: مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲، ص ۹۸ و ۹۹).

در یشت نوزده اوستا که بیش‌تر مطالب آن درباره فره است، از داستان نبرد آتش با اژی‌دهاک سخن می‌رود. شرح ستیز دومینو (سپند مینو و انگره مینو) بسیار شاعرانه وصف شده است. هر یک از آنان چابک‌ترین فرستاده‌های خود را برای گرفتن فره می‌فرستند، از یک سو، سپند مینو:

آتش، بهمن و اردیبهشت را گسیل می‌دارد و از سوی دیگر اهریمن: اژی‌دهاک، اکومن، خشم و سپیتور را روانه می‌کند. آتش در این پیکار اژی‌دهاک را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«ای اژی سه پوزه، واپس رو که اگر تو این فرّه ناگرفتنی را به چنگ آوری، تو را به پشت می‌سوزانم، بر پوزه‌هایت آتش افروزم. پس از این حرکت نخواهی کرد بر این زمین اهورا آفریده، برای نابودی جهان‌های اشه (بند ۵۰). آن‌گاه اژی دست‌ها را واپس کشید و فرّه به دریای فراخکرت گریخت. اپام نپات (نوه آب‌ها) فرّه را به دست می‌آورد (بند ۵۱). بدین‌گونه در این کارزار ایزد آتش بر اژی سه پوزه پیروز می‌شود.

در یسن ۶۲ اوستا که درباره ستایش آتش است از ابزاری که برای تهیه آن به‌کار می‌رود سخن رفته است. در یسن ۱، بند ۲ و یسن ۲، بند ۱۲، آتش به عنوان پسر اورمزد نیایش می‌شود.

در اوستای نو، یسن ۱۷، بند ۱۱، از پنج نوع آتش سخن می‌رود و به هر یک جداگانه درود فرستاده می‌شود.

۱. برزی سونگهه *barōzi-savanha* به معنی «بلند سود» که در برابر اورمزد می‌سوزد و آتش آتشکده‌ها، به ویژه آتش بهرام از پرتو آن است.

۲. وهوفریانه *Vohu-frayāna* «دوستدار نیکی» در تن مردمان و چهارپایان می‌سوزد.

۳. اوروازبشته *urvāzišta* «شادمانی بخشنده‌تر». آتشی است که در گیاهان یافت می‌شود.

۴. وازبشته *vāzišta* «پیش‌برنده‌تر»، «سودمندتر» آتش ابرهاست.

۵. سپنیشته *spəništa* به معنی «مقدس‌ترین»، «گرانقدرترین» و «با برکت‌ترین»؛ آتشی است که در گرودمان (سرای نیایش و سرود یا بارگاه اهورامزدا) می‌سوزد.

در یشت‌ها نبرد آتش و اهریمن را داریم (یشت ۱۳، بندهای ۷۷ و ۷۸).

هنگامی که اهریمن در برابر راستی به دشمنی برمی‌خیزد، بهمن و آذر به نبرد با او برمی‌خیزند و او را شکست می‌دهند. از این رو، اهریمن نمی‌تواند آب‌ها را از جاری شدن و گیاهان را از رُستن بازدارد.

ایزد آذر در داستان ارداویراف (ویراف مقدس)، که شرح سفر خیالی یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف» به جهان دیگر است تا از روان درگذشتگان آگاهی آورد، هفت شبانه روز به همراه سروش، ویراف مقدس را همراهی می‌کند تا از طبقات بهشت و دوزخ دیدن کند و به پیشگاه اورمزد برسد و پیام او را برای همکیشان خود بیاورد.

و اما آتش بهرام، شاه آتشان و مقدس‌ترین آن‌هاست. این آتش را مانند شاهی بر تخت می‌نشانند و موبدان با شمشیرها و گرزهای مهر در پیرامون او حرکت می‌کنند. سپس مراسمی ویژه برای بزرگداشت او برگزار می‌شود. این آتش از ترکیب ۱۶ نوع آتش به وجود آمده است و مراسم تطهیر ویژه‌ای دارد. یکی از مهم‌ترین آتش‌های بهرام در آتشکده نوساری در هند است که هفتصد سال از بنای آن می‌گذرد (نک: آموزگار - تفضلی، شناخت اساطیر ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۷۹).

بنابر ریگ ودا، اگنی (= آتش) یکی از خدایان زمینی است، اما همه مراتب هستی را می‌پیماید. دهان او محراب مقدس آتش است که در آن نذرهای قربانی فروریخته می‌شوند. اگنی در آسمان چون خورشید درخشان است و در فضای میانه مانند رعد و برق آتش می‌افروزد و روی زمین بر اثر اصطکاک یک جفت چوب به وجود می‌آید. اگنی نیایش آدمیان را به پیشگاه ایزدی می‌رساند (مقایسه کنید: شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ۱۳۵۶، ص ۹-۶۷).

در حکمت اشراق تقدس آتش به دلیل وجود نور است، یعنی نور در جهان روح برابر آتش در جهان جسم قرار دارد. پس روح آدمی در حکم «عالم کبیر» و آتش در حکم «عالم صغیر» است. نور در تصوف عبارت است از ذات

خداوند. (مقایسه کنید: محمدجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۴-۳۳). در قرآن (سوره نور، آیه ۳۵) آمده است: «الله نور السموات والارض نور علی نور یهدی الله النوره من یشاء» خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید...» (مقایسه کنید: پیر بایار، رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۷۶، ص ۸۲).

تبرستان

www.tabarestan.info

آتنا

آتنا - Athena ایزدبانوی خرد در نسب‌نامه خدایان یونانی. او دختر زئوس و متیس است. متیس مظهر هوشمندی است. هنگامی که باردار بود، اورانوس Uranos و گایا Gāia (خدایان آسمان و زمین) به زئوس خبر دادند که اگر فرزند متیس به دنیا بیاید، سرنوشتی شوم در انتظار زئوس خواهد بود. و زئوس می‌دانست که مادر و دختر قدرتی عظیم در برابر او خواهند داشت (همان‌گونه که زئوس، پدر خود کرونوس Cronos را از سلطنت محروم کرد). بنابراین زئوس، فرزند متیس را هنگام زایش بلعید. اما دچار سردردی کشنده شد. پس به هفائستوس - Hephaistos فرمان داد فرق سر او را با تبر بشکافد. بدین گونه دختری مسلح با نیزه و سپر و کلاه خود از سر زئوس بیرون آمد. گفته می‌شود که شهر آتن را به نام آتنا نامیده‌اند.

افلاتون و برخی از پیروان زنون درباره زایش آتنا از سر زئوس معتقدند که چون سر مرکز اندیشه است، پس آتنا مظهر این هوشمندی به شمار می‌رفته است. همر بر این باور است که آتنا ایزدبانوی آسمانی است و می‌خواهد ثابت کند که عقل انسانی بارقه‌ای از عقل جهانی به حساب می‌آید.

بنا بر روایات اسطوره‌ای عدد هفت خاص آتناست. به عنوان نمونه فیلولائوس - Philolaos (فیلسوف مکتب فیثاغورس / ث) در سده پنجم پیش از میلاد عدد هفت را بدون مادر می‌داند و پدرش را تنها عامل وجود او

می‌شمارد. در حالی که عدد سه و دو را پدر و مادر عدد شش می‌شناسد. به نظر او عدد فرد نقش پدری را دارد. عدد هفت سر اعداد است و آتنا از سر زئوس خارج شده است. در فلسفه فیثاغورس عدد اصل وجود است و همه امور نتیجه ترکیب اعداد به شمار می‌آیند.

هُمَر جهان را تئاتر جنگ جاودانه بین عناصر بد و خوب می‌داند. او اعتقاد دارد که اعداد در چهار عمل اصلی، سیمای گوناگون به خود می‌گیرند تا نشان‌دهنده نقش‌های خدایان اساطیری باشند. آتنا در این جا بزرگ‌ترین رمز دانیایی به شمار می‌آید.

آرتمیس

آرتمیس - Artemis را در رُم با دیان Diane ایتالیایی یکی دانسته‌اند. او دختر لیتو Leto و زئوس Zeus و خواهر توآمان آپولون Apollo است. در آرکادی و اسپارت مورد ستایش بوده و معابدی در یونان داشته است. آرتمیس در دِلوس Delos زاده شد و به محض تولد مادر خود را برای به دنیا آوردن آپولون کمک کرد. در اسطوره‌های یونانی آمده است هنگامی که لیتو درد زایمان داشت، هرا Hera، سومین همسر رسمی زئوس، از حسادت دستور داد که هیچ کس و هیچ جا او را نپذیرد.

بدین گونه لیتو سرگردان بود و نقطه‌ای وجود نداشت که وی در آن بیاساید. سرانجام جزیره دِلوس که از قهر هرا بیمی نداشت، او را پذیرفت. به پاداش این نیکی، جزیره مزبور در نقطه‌ای پابرجا شد و نام آن به دِلوس (درخشان) تغییر یافت، زیرا خدای روشنایی در خاک آن جزیره دیده به جهان گشوده بود.

آریا - ایران

واژه آریا از ریشه فعل $\sqrt{\text{ar}}$ به معنی «حرکت کردن» است. به اضافه پسوند اسم و صفت ساز -ya به معنی «ایرانی»، «آریایی».

برخی از نام‌های موجود در اوستا و فارسی باستان برگرفته از واژه یاد شده هستند:

airyana (صفت) = آریایی

airyāva (اسم خاص و مذکر) = حامی آریاها

ariyāramna- (اسم خاص و مذکر) = کسی که برای آریاها آرامش و صلح می‌آورد. ariyāramna- (نام نوهٔ هخامنش، نیای بزرگ داریوش اول) از صفت ariya+rāmān. (مقالهٔ نگارنده در: مجلهٔ چیستا، مهر ماه ۱۳۷۹، شمارهٔ ۱) بیش‌تر محتمل است که از ariya+aramna- آمده باشد. (رجوع شود به: (Kent, R., Old Persean, p. 170.

اردیبهشت

اردیبهشت در اوستا: aša-vahišta، پهلوی: ard-wahišt/aša-wahišt و در فارسی: اردیبهشت نامیده می‌شود. به معنی «بهترین راستی». اردیبهشت نام یکی از مهم‌ترین امشاسپندان و پس از بهمن، دومین امشاسپند است. او در جهان مینو، نماد راستی و نظم گیهانی است و در جهان مادی نماد آتش‌های روی زمین. سومین روز هر ماه خورشیدی در گاهشماری مزدیسنی به نام او نام‌گذاری شده است. جشن اردیبهشتگان، روز سوم اردیبهشت ماه برگزار می‌شده که تقارن نام روز و ماه است. در ادبیات فارسی در سدهٔ چهارم هجری قمری از اردیبهشت به عنوان «ایزد» یاد شده است. چنان‌که فردوسی در این باره می‌گوید:

همه ساله اردیبهشت هژیر نگهبان تو باد و بهرام و تیر

اردیبهشت در گاهان به صورت «اشه» ظاهر می‌شود به معنی «راستی» و «نظم» است. بویس معتقد است که اشه آن نظم گیهانی است که به سبب آن، روز جای شب را می‌گیرد و فصل‌های سال دگرگون می‌شوند، یا نظم قربانی

کردن که سبب می‌شود آهنگ طبیعت نیرو بگیرد و ادامه یابد، یا آن نظم اجتماعی است که به کمک آن آدمیان می‌توانند با یکدیگر زیسته، از رفاه بهره‌مند شوند (← بویس، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ۱۳۷۴، ص ۸۴).

در گاهان آشه دقیقاً در برابر دروج قرار دارد. در سرودهای زرتشت الوهیت از سویی و ماده (شیء) از دیگر سو با هم ادغام می‌شوند. به گونه‌ای که مترجم نمی‌تواند از صحت ترجمه‌های خود اطمینان حاصل کند. این گونه گذر از الوهیت به مادیت برای ما که در روزگار دیگری زیست می‌کنیم، مایه سرگردانی است. در این مورد بویس معتقد است که آنچه در آغاز، کار را برای پژوهشگر اروپایی دشوار می‌ساخت، این بود که نخستین ترجمه‌های گاهان به زبان آلمانی انجام شده بود، به زبانی که در خط آن به دلیل آن که اسامی با حروف بزرگ نوشته می‌شوند، تشخیص میان اسم خاص و اسم عام ممکن نیست، از این رو برگردان مطلب (گذر از یک اندیشه به مفهومی دیگر) برای مترجمان غیرآلمانی بسیار دشوار بوده است. (مقایسه کنید: بویس ۱۳۷۴، ص ۲۹۲).

در یسنای هفت هات، اردیبهشت به صورت آشه نمایان و ستوده می‌شود. یسن ۳۷، بند ۴: «بهترین راستی را می‌ستاییم، زیباترین را، مقدس و بی‌مرگ را، دارای درخشندگی را، در بر گیرنده تمام چیزهای خوب را» (← هومباخ، ترجمه گاهان، ۱۹۹۴، ص ۵۵).

سومین یشت اوستا به اردیبهشت پیشکش شده است. در این یشت او درمانگر بیماری‌ها و دشمن دروندان است (یشت ۳، بندهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶). اوزیباترین امشاسپند است (یشت ۱ بند ۲۲، یشت ۲ بند ۲، یشت ۳ بند ۱۸). در ادبیات دوره میانه، اورمزد با اردیبهشت و بهمن رایزنی می‌کند. اردیبهشت نخستین امشاسپندی است که به آفرینندگی اورمزد گواهی می‌دهد. در آغاز آفرینش، پس از آفرینش امشاسپندان، اورمزد از آنان

می‌پرسد «آفریده کیستید؟» همه سکوت می‌کنند. اورمزد دوبار دیگر پرسش خود را تکرار می‌کند. بار سوم اردیبهشت پاسخ می‌دهد: «ما آفریده توایم.» اردیبهشت نام خدایی را به اورمزد می‌دهد آن‌گاه اورمزد او را بن‌امشاسپندان قرار می‌دهد و دعای «اشم و هو» را که در پایان همه نیایش‌ها می‌آید، می‌خواند.

اردیبهشت در تلقین دین به کی گشتاسب بسیار مؤثر بوده است. زیرا اورمزد او را همراه بهمن و ایزد آذر به سرای گشتاسب گسیل می‌کند. آنان به جای در، از بام فرود می‌آیند، و گشتاسبیان را بیمی سهمناک فرا می‌گیرد. اردیبهشت جامی از هوم و منگ به گشتاسب می‌دهد تا آن را بنوشد و در بستر بیارامد و در رویا جهان مینو و جایگاه خویش را ببیند. گشتاسب بدین گونه دین زرتشت را می‌پذیرد (← دینکرد هفتم، فصل چهارم، بند ۶۶ به بعد).

اشم و هو

در اوستا *ašm.vohū* نام یکی از سه دعای مشهور زرتشتی است که به نام نخستین واژه‌های آغاز آن خوانده شده است. این نماز را «اشه وهیشت» و نماز «اشه» نیز نامیده‌اند. متن نماز یاد شده در یسن ۲۷، بند ۱۴ آمده است که ترجمه آن در زیر می‌آید: «راستی بهترین است (از همه آنچه) نیک است. دلخواه، همان چیزی است که آرزو شده برای کسی که بهترین راستی را ارائه می‌کند. راستی او راست» (← هومباخ، ۱۹۹۴، ص ۲۰).

اشی / آرد

در اوستا *aši* نام ایزدبانویی است که نماد توانگری است و غالباً با صفت *vaŋʰhi* یعنی «نیک» همراه است. در فروردین یشت، بند ۱۰۷ درباره اشلی چنین آمده است:

«کسی که در خان و مانش اشلی نیک زیبایی درخشان به در آید، در کالبد

دختری زیبای، بسیار نیرومند، خوش اندام، کمر بند بلند بسته، راست بالا، رایومند، آزاده نژاد، کسی که مغلوب نشدنی در نبرد با بازوان خویش بهتر گشایش (آزادی) جوید. کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش علیه هم‌اورد بهتر می‌جنگد. (نک: پورداوود، جلد دوم، یشت ۴، ص ۸۹).

در آرد یشت، بند ۲، آرد دختر اهورامزدا و خواهر امشاسپندان و از خرد سوشیانس برخوردار است. در بند ۱۶ یشت یاد شده، اهورامزدا پدر و سپندارمذ مادر اوست. سروش و رشن و مهر برادرانش و دین خواهر اوست. آرد ایزدبانوی نگاهبان خانواده‌ای است که اخلاق نیک در آن فرمانرواست. در یشت یاد شده که به او پیشکش شده است با زرتشت همسخن می‌شود و دلیران ایرانی نیز او را می‌ستایند و از او درخواست پیروزی می‌کنند و ایزدبانو آرد آنان را کامروا می‌کند.

آمرداد و خرداد

از آن‌جا که نام این دو ایزدبانو در متون پهلوی همیشه با هم ذکر می‌شوند، در این جا هم در کنار هم مورد بحث قرار می‌گیرند. خرداد در اوستا *haurvatāt* به معنی «کمال» است. آمرداد در اوستا *amərōtāt* به معنی «بی‌مرگی» و «جاودانگی» است. تشکیل شده از پیشوند نفی *a-* و صفت مفعولی *mṛta* از ریشه *√mār* مردن و پسوند اسم مؤنث ساز *tāt*. در فارسی میانه *amurdād*، فارسی نو «مرداد». این دو امشاسپند بانو، با آب و گیاه ارتباط دارند. در گاهان خرداد و آمرداد مفاهیم مجردی هستند که آدیان برای رسیدن به آنان تلاش می‌کنند (یسن ۴۵، بند ۵). در اوستای نو، آب و گیاه با واژه‌های گاهانی خرداد و آمرداد مترادفند (یسن ۳ بندهای ۱ و ۲۰، یسن ۴ بندهای ۱ و ۳). یشت چهار اوستا به خرداد پیشکش شده است. در بند ۱ این یشت اهورامزدا به زرتشت می‌گوید کسی که خرداد را بستاید مانند آن است که همه امشاسپندان را ستایش کرده است. در یشت ۱۹، بند ۹۶، آن‌جا که اندیشه نیک به عنوان

نابودکننده اندیشه بد توصیف می‌شود، خرداد و اَمرداد به عنوان شکننده گرسنگی و تشنگی ظاهر می‌شوند، یعنی به صورت نمادهای آب و گیاه. در یسن ۱۹ بند ۹۶ آمده است: «پیروز خواهد شد رسایی و جاودانگی هر دو بر گرسنگی و تشنگی، پیروز خواهد شد رسایی و جاودانگی بر گرسنگی و تشنگی سخت». (مقایسه کنید: نارتن ۱۹۸۲، ص ۱۳۹).

در نوشته‌های دوره میانه خرداد و اَمرداد نماد آب و گیاهند. خرداد پنجمین و اَمرداد ششمین امشاسپند است. در گذشته‌های زادسپرم در مورد دیدارهای زرتشت با امشاسپندان که در مدت ده سال انجام پذیرفته، آمده است که دیدار ششم با خرداد و دیدار هفتم با اَمرداد در کنار رود وه داییتی صورت گرفته است. در گاهشماری مزدیسنی، روز ششم هر ماه و ماه سوم هر سال خورشیدی به نام خرداد است. خرداد از ماه فروردین زادروز زرتشت است. او در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتاسپ در چنین روزی دین را پذیرفت. نیز رستاخیز در همین روز برپا خواهد شد. (مقایسه کنید: اوستا، دوستخواه، ۱۳۷۰، ص ۹۲۵). روز هفتم هر ماه و ماه پنجم هر سال خورشیدی به نام اَمرداد و هفتمین روز ماه اَمرداد، جشن اَمردادگان است.

امشاسپند

نامی است که در دین مزدیسنی به برترین ایزدان یا مینویان، که بر تارک آنان اورمزد جای دارد، داده شده است. در اوستا a-məša-spənta ترکیبی است از پیشوند نفی a و məša از ریشه فعلی $\sqrt{\text{mar}}$ «مُردن» و صفت spənta «مقدس» به معنی «جاودان مقدس». نام امشاسپندان در گاهان، یعنی کهن‌ترین سروده زرتشت نیامده، اما در اوستای متأخر نام آنان به گونه زیر آمده است:

vohu-manah

۱. بهمن (اندیشه نیک)

aša-vahišta

۲. اردیبهشت (بهترین راستی)

xšaθra-vairyā

۳. شهریور (شهر یاری دلخواه)

- spənta-ārmaiti ۴. اسفند (فروتنی، بردباری مقدس)
 haurvatāt ۵. خرداد (رسایی، کمال)
 amərətāt ۶. اُمرداد (بی‌مرگی، جاودانگی)

در اوستای متأخر مفاهیم یاد شده به گونهٔ ایزدانی بلندپایه و ستودنی نمایان می‌شوند، که با همکاری آنان آفرینش اورمزد صورت می‌گیرد، و اورمزد به یاری آنان بر پتیارهٔ گناگ مینو (= اهریمن) و کمالگان چیره می‌شود.

یکی از عواملی که در تثبیت نام آنان به گونه‌ای که در یشت‌ها و خرده اوستا آمده است، نقش عمده‌ای داشته، گاهشماری مزدیسنی است. نامگذاری هر یک از سی روز ماه و هر یک از دوازده ماه به نام یکی از ایزدان زرتشتی حائز اهمیت فراوان است. در گاهشماری مزدیسنی هر ماه به چهار بخش، یعنی دو هفت روز و دو هشت روز تقسیم می‌شود. هر یک از این چهار بخش با نام اورمزد آغاز می‌شود و سپس نام ایزدان دیگر به ترتیبی که در یسن ۱۶، بند ۳ تا ۶ آمده است، به شکل زیر برده می‌شود:

بخش نخست: اورمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و اُمرداد

بخش دوم: دی به آذر، آذر، آبان، خورشید، ماه، تیشتر، گوشورون

بخش سوم: دی به مهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد

بخش چهارم: دی به دین، دین، اشی، ارشتاد، آسمان، زمین، مانشره سپند،

روشنی بی‌کران (انگران)

از بخش نخست گاهشماری در می‌یابیم که در این جا هم نام امشاسپندان – که بر تارک آنان اورمزد جای دارد – به ترتیب از پی هم می‌آیند و بدین گونه گروه هفت‌گانه امشاسپندان در اسامی روزهای ماه تثبیت می‌شوند. (نک به مقالهٔ نگارنده: اهورامزدا و امشاسپندان در اوستا، مجلهٔ چیستا، ۱۳۷۶، ص ۲۲۹

به بعد)

اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس

بنا بر متن‌های دینی اوستا و پهلوی سه تن یاد شده سه موعود زرتشتی‌اند. در اوستا: اوخشیت ارته Uxšiiat-arəta به معنی «پروراننده تقوی» در پهلوی: اوشیدر Ušidar نخستین فرزند از سه پسر زرتشت است که تخمه او در بُن دریای کیانسه (هامون) است و توسط ایزد نریوسنگ و ناهید و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تن از فروشی‌های پرهیزگاران، نگاهبانی می‌شود. در پایان هر هزاره پس از زرتشت دوشیزه پانزده ساله بهدینی برای شستن خویش به دریای کیانسه می‌رود، در آن می‌نشیند و از آن آب می‌نوشد و باردار می‌شود. نام مادر اوشیدر «نامیگ پد» یعنی «کسی که پدر نامی و مشهوری دارد». موعود دیگر اوشیدر ماه در اوستا: اوخشیت نمه Ušidar-nəmah به معنی «پروراننده نماز»، در پهلوی اوشیدر ماه Ušidar-māh است. در آغاز هزاره دوم پس از زرتشت بار دیگر دوشیزه پانزده ساله بهدینی به دریای کیانسه می‌رود و از آن آب می‌نوشد و باردار می‌شود. نام دوشیزه یاد شده «وه پد» است یعنی «کسی که پدر نیک» دارد. سومین فرزند نجات‌بخش زرتشت سوشیانس است. در اوستا: «استوت ارته» astvatařta در پهلوی سوشیانس sošiiāns به معنی «سودبخش» است. نام پهلوی و فارسی او در اوستا به صورت saošiiānt هم آمده که صفتی است برای این سومین نجات‌بخش. سی سال مانده به پایان هزاره اوشیدر ماه بار دیگر دوشیزه بهدینی به نام «گواک پد» به معنی «کسی که پدر فزاینده دارد» در آب کیانسه می‌نشیند و از آن آب می‌نوشد و باردار می‌شود. فرزندی که او می‌زاید، سوشیانس است. سوشیانس کار فرشکرد (نوسازی جهان) را به پایان می‌رساند.

از نشانه‌های زادن او این است که خورشید سی شبانه روز به بالای آسمان ایستد و چون او پیدا شود، نخست از همه جاودانان، گرشاسپ پسر سام را برانگیزد تا ضحاک را نابود کند. سپس کیخسرو، گودرز، گیو و توس، پشوتن و

دیگران به یاری او در برپایی رستاخیز حضور می‌یابند و جهان مینو آغاز می‌شود.

راشد محصل در مقدمه کتاب نجات‌بخشی در ادیان، (۱۳۶۹) چنین می‌نویسد: «دل بستن به جهانی روشن و نورانی و تصویر دورنمایی از آن در ادیان، نه جنبه خیالی دارد، بدان سان که در شهرهای آرمانی مولود ذهن فلاسفه و نویسندگان دیده می‌شود و نه جنبه فردی، چنان‌که در نزد عارفان و زاهدان تجلی می‌یابد، در این جا سخن از شهر محدود با دروازه‌های بسته و برج‌های بلند و دیوارهای خاردار نیست بلکه گفتگو از جهانی است پهناور که همه کره زمین را دربر می‌گیرد، افقی گسترده و بی‌اتها که فقط یک گرداننده دارد، گرداننده‌ای که از خطا میراست و از خواست‌ها و آرزوهای بشری و ضعف و سستی‌های اخلاقی دور. این جا سخن از فرد نیست که جمع است، جمعی که همه آدمیان را دربر می‌گیرد. آینده در دین کاملاً روشن است. جهان جز به سود ستمدیدگان و رنج‌کشیدگان پایان نمی‌پذیرد...»

به هر روی، این باور ویژگی و وجه مشترک همه ادیان جهان است که در انتظار رهانده‌ای هستند که جهان را به نیکی و شادمانی و بی‌مرگی بیاراید. سوشیانس مزدیسنی برگزیده‌ای است چون زرتشت و مأمور است تا آنچه را زرتشت آغاز کرده است، به سرانجام برساند. او خورشیدپیکر است و دارای فره کیانی. او همه جهان را می‌پیماید و دارای شش چشم است. دوره ۵۷ ساله سوشیانس، دوره تکامل آفریدگان اورمزد است. در این دوران پیری و مرگ و آزار و دروغ از بین می‌رود و گیاهان جاودانه سرسبزند. در پنج روز آخر اسفند ماه، سوشیانس در پنج نوبت نماز به جای می‌آورد و مُردگان در پنج نوبت از جای برمی‌خیزند. نکته جالب توجه این است که در باور زرتشتی هیچ کس تا ابد دوزخی نیست. دوزخ برای بهبود وضع انسان‌های ناتوان و گناهکار است. آدمیان با شادی و خوشی می‌زیند. روان‌ها شاد و سرشار از مهربانی است. چنین است که جهان آرمانی شکل می‌گیرد.

اهریمن

در اوستا انگره مینو *anra-mainyu*، در پهلوی و فارسی اهرمن یا اهریمن *ahreman* به معنی «مینوی ستیزه‌گر»، «مینوی بد». ترکیبی است از صفت *anra* به معنی «دشمن»، «پتیاره»، «پلید»، از ایرانی باستان **asra/*ahra** و آن خود نیز از هندوایرانی کهن **vāns** به اضافه *mainyu* «مینو». در متون پهلوی با عنوان گناگ مینو *ganāg-mēnōg* به معنی «مینوی از میان برنده و نابودکننده» آمده است.

جزء اول یعنی *ganāg* از ریشه *√gan* «زدن»، «از میان بردن و نابود کردن» است. گناگ در پهلوی صفت فاعلی است و صفت اهریمن. او سرکرده کماله دیوان و برترین دشمن اورمزد است. در گاهان تنها یک بار نام وی آمده (یسن ۴۵، بند ۲) و آن هنگامی است که سپند مینو به اهریمن اعلام می‌کند که از آغاز در همه چیز، با یکدیگر مخالف بوده‌اند. او آفریدگار همه آفرینش‌های ناپاک و همه پتیارگان ستیزه‌گر (مانند اژی‌دهاک) و پدید آورنده همه بیماری‌ها و زشتی‌ها و تباهی‌هاست. او سرانجام در نبرد با نیروهای اورمزد شکست می‌خورد. اهریمن در برابر هفت امشاسپند، هفت دیو، که کمالگان نامیده می‌شوند و خود در رأس آنهاست می‌آفریند: اکومن *akōman* اندر *andar*، ساوول *sawul*، ناگهیس *nānghēs*، تریز *tariz* و زریز *zariz*.

در متن‌های متأخر پهلوی آمده است که اهریمن صورت مادی ندارد. چنین می‌نماید که جهان مادی آفریده اهورامزداست. از آن‌جا که نیکی و زشتی نمی‌توانند با هم همزیستی داشته باشند، پس اهریمن نمی‌تواند صورت مادی داشته باشد، بلکه تنها مانند انگلی در کالبد آدمیان و جانوران جای می‌گیرد، و این هستی مادی واقعی نیست. (← شناخت اساطیر، آموزگار - تفضلی، ص ۸۱).

در اساطیر ایرانی عمر جهان دوازده هزار سال است. سه هزاره نخست مینویی است و در این مدت امشاسپندان، ایزدان، فروشی‌ها و مینوی

آفریدگان مادی آفریده می‌شوند. در سه هزاره دوم، آفرینش آفریدگان پیکر مادی به خود می‌گیرد، اما بی‌حرکتند و بی‌جنبش. در آغاز سه هزاره سوم اهریمن از گیجی و بی‌هوشی به در می‌آید و به قلمرو اورمزد حمله می‌برد. این سه هزار سال دوران آمیختگی است (gumēzīšn). آخرین سه هزاره با ظهور زرتشت و گسترش دین آغاز می‌شود و در رأس هر یک از هزاره‌ها به ترتیب سه موعود زرتشتی، یعنی اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس برمی‌خیزند. پس از پنجاه و هفت سال از قیام سوشیانس بار دیگر جهان از پلیدی و بدی پالوده و رستاخیز مردگان و نی‌پسین آراسته می‌شود (← گزیده‌های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل، ۱۳۶۶، ص ۷۲) نیز (← فرنیغ دادگی، بندهش، بهار، ۱۳۶۹، ص ۳۳ به بعد) همچنین (← میرفخرایی، آفرینش در ادیان، ۱۳۶۶، ص ۶۹) و (← بهار، پژوهشی در اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۹).

اهورامزدا

نام آفریدگار نیکی در دین مزدیسنی است. این واژه از ترکیب دو جز ahura و mazda تشکیل شده و به معنی «سَرورِ خردمند»، «سرور دانا» است. در زیر اجزای دوگانه واژه بررسی می‌شود:

در اوستا: «اهورا» (ahura) اسم مذکر، به معنی «سَرور» از ahu و پسوند اسم ساز -ra. ahu از ریشه $\sqrt{h\bar{u}}$ برابر sū سنسکریت به معنی «انگیختن»، «به حرکت و جنبش انداختن»، «تحریک کردن» و «ترغیب کردن» است. (نک: مک دانل، ۱۹۹۱، ص ۳۵۱، نیز نک: یسن‌های اوستا و زند آن‌ها، گویری، ۱۳۸۲، ص ۲۴۰ و رجوع شود به پانویس شماره ۲، ص ۴۴). در اسطوره‌های کهن هند و ایرانی، «اهوره» در ایران و «اسوره» در هند نام گروهی از ایزدان فرمانروا بوده است که همراه گروه دیگری از خدایان ارتشتار، یعنی دثوها یکسان ستایش می‌شده‌اند. هندیان و ایرانیان پیش از جدایی از یکدیگر به این

دو گروه از خدایان معتقد بودند. در پایان دوره وداها از ستیز دیوها و اهوراها (اسوره‌ها) سخن رفته است. در هند دئوه‌ها به عنوان خدایان ستودنی، اسوره‌ها را از مرتبه خدایی به زیر می‌کشند. اما در ایران عکس آن اتفاق می‌افتد، یعنی «اهوراها» به عنوان آفریدگار و «دئوه‌ها» در شمار اهریمنان تنزل می‌یابند.

ایران

واژه «ایران» از فارسی میانه *Ērān* و فارسی باستان *ariya* و اوستایی *airya* و آن هم از ایرانی باستان **arya* گرفته شده است. واژه *arya* عنوانی بوده است برای نامیدن همه قوم‌های آریایی (هندوایرانی). از این واژه در اوستا صفت *airyana-* به معنای «آریایی» هم آمده است. واژه «ایران» به معنی «سرزمین آریاها» از حالت اضافه جمع لفظ *airya*، یعنی *airyanam* اوستایی گرفته شده و در فارسی میانه به *Ērān-šahr* تبدیل شده است. این واژه در اوستا به گونه *Airyana-Vaējah* نیز آمده است شاید به معنی «تخمه و نژاد ایرانی». در پارتی به شکل *Aryān* و در پهلوی به صورت *ēr* و *Ērān* و *Ērān-šahr* و *Ērān-vēj* نیز آمده است.

از نظر ریشه‌شناسی *ēr-* به معنی نجیب، سلحشور و *-ān* همان نشانه جمع است به معنی «نجیب‌زادگان»، «آریاییان»، «سلحشوران».

ایران ویج

در اوستا: «ایریانه وئجه» (*airyana-vaējah*) نام سرزمینی است که خاستگاه ایرانیان بوده است. ایران ویج در وندیداد، فرگرد یکم نخستین و بهترین سرزمینی است در بین شانزده سرزمینی که اهورامزدا آفریده است. این سرزمین در کرانه رود «وه دائیتی» قرار دارد و سرزمینی است که در آن جا ده ماه زمستان و تنها دو ماه تابستان است. بیش‌تر رویدادهای مهم در

اسطوره‌های ایرانی در سرزمین ایران ویج و در کنار رود «وه دائیتی» (دائیتی نیک) رخ می‌دهد. در فرگرد دوم وندیداد در داستان جم آمده است که در کرانه رود دائیتی، اهورامزدا و ایزدان همراه جم و مردمان انجمن کردند. اهورامزدا جم را از آمدن زمستانی سخت آگاه کرد و او را واداشت که دژی استوار بسازد که پناهگاه مردمان و جانوران باشد، جم «ور جمکرد»، (دژ جم ساخت) را ساخت.

سوشیانس در خونیرس ایران ویج زاده می‌شود و در آن‌جا اهریمن را از پای در می‌آورد و رستاخیز را بر پای می‌دارد.

در آبان یشت از توصیف پرستش اناهیتا در ایران ویج از سوی اهورامزدا سخن می‌رود. اهورامزدا، اناهیتا را در کنار رود دائیتی در ایران ویج ستایش کرد با برشم، بازوهر، با مهارت زبان، با اندیشه و کردار نیک (بند ۱۷). در بند ۱۰۴ یشت یاد شده آمده است که زرتشت نیز اناهیتا را در ایران ویج در کنار رود دائیتی ستایش می‌کند.

بعضی ایران‌شناسان سرزمین ایران ویج و زادگاه زرتشت را خوارزم دانسته‌اند (←: مارکوارت، ایران شهر، برلین، ۱۰۹۱، ص ۱۵۵). هنینگ، ایران‌شناس معروف آلمانی، بر آن بود که خوارزم نواحی گسترده‌تری تا مرو و هرات را در بر می‌گرفته است. اگرچه نام جاهای بسیاری در اوستا آمده است و به مناطقی چون سیستان آراخوزیا (رُخج)، هندوکش، باکتريا (بلخ)، سغد، مرو و هرات اشاره شده، ولی در هیچ‌کجای اوستا نامی از ماد نیامده است. تنها گاهی از «رگا» (ری)، یعنی از شمالی‌ترین شهر ماد یاد شده است. از این رو می‌توان ادعا کرد که در ایران شرقی دولتی در حوالی مرو و هرات تمرکز داشته که با امپراتوری ماد در همزیستی به سر می‌برده است (← زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، هنینگ، ترجمه کامران فانی، تهران ۱۳۷۹). امروز صاحب‌نظران انتساب زرتشت را به آذربایجان نمی‌پذیرند. از جمله هومباخ معتقد است: «با تکیه بر نظر مارکوارت در مورد یکی انگاری

اکس (Axes) با تجن و قبول این نظر هنینگ که زادگاه زرتشت در نواحی رودخانه تجن بوده است، بر آن است که دره رودخانه کشف رود که شعبه غربی تجن است، احتمالاً ایران ویج به شمار می‌رفته است. این محل در منطقه‌ای بوده است که اکنون در آنجا روستای مزدوران قرار دارد، روستایی در ۱۰۰ کیلومتری شرق مشهد و در مسیر راه سرخس (← اسطوره زندگی زرتشت، آموزگار - تفضلی، ۱۳۷۰، ص ۲۳).
 در شاهنامه در داستان فریدون و پسرانش تقسیم قبایل ایرانی در سرزمین‌های مختلف به گونه زیر توصیف شده است:

ن هفته چو بیرون کشید از نهران	به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سوم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مراو را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
وزان پس چو نوبت به ایرج رسید	مرو را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه وران	همان تخت شاهی و تخت سران

شاهنامه

ایزد باد

در اوستا: «واته» (vāta) اسم مذکر هم به معنی «باد» و هم به معنی «ایزد باد» است. مشتق از ریشه $\sqrt{vā}$ (وزیدن). در سنسکریت vāta و در فارسی نو: «باد» (← بارتولمه، س ۱۴۰۸). ایزد باد (vayu-) یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندوایرانی است. در حالی که اهورامزدا در روشنی فرمانروایی می‌کند، اهریمن در تاریکی «وای» در فضای میان آن دو یعنی در خلأ حکم می‌راند. گذشته از ایزد «وای نیک» وای دیگری هم وجود دارد به نام «وای بد» که زیانبار، گزند رسان و ویرانگر است.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است: «مینوی باد به شکل مردی بر زمین

پیدا شد، روشن و بلند، موزه‌ای چوبین به پای داشت و بر همه زمین فراز وزید. آب را بغلتاند و به اطراف زمین پخش کرد. نیز در کتاب روایت پهلوی، در داستان «روان گرشاسپ» چنین آمده است: «دیوان باد را بفریفتند و به باد گفتند که از هر آفریده‌ای تو نیرومندتری، پس ایدون اندیش کس از من نیرومندتر نیست. گرشاسپ بر این زمین رود و دیوان و مردمان را خوار انگارد و تو را نیز که ایزد بادی، خوار انگارد. باد چون آن سخن شنود، چنان سخت برفت که همه درختانی را که بر سر راهش بود کند و همه خاکی که بر سر راهش بود بر هوا کرد. و تاریکی (همه جا) بایستاد (← بهار، ۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر، ص ۱۸۴) سرانجام گرشاسپ بر او چیره می‌شود و با هر دو پای بر شکم او می‌ایستد تا پیمان ببندد، باز به زیر زمین رود و نگاهبانی زمین و آسمان را که اورمزد به دست او سپرده، دوباره به عهده گیرد. ایزد وای از ایزدان نیرومند دین زرتشتی است. او جامه ارغوانی بر تن دارد و در گردونه‌ای زرین نشسته و با جنگ‌افزار زرین که در دست دارد، یاری خواهان را فریادرس است، «وای نیک» را «وای درنگ خدای» و «ایزد رام» نیز می‌گویند (← میرفخرایی، ۱۳۶۷، روایت پهلوی، ص ۱۸۱).

اهورامزدا به هنگام رستاخیز «استخوان را از زمین، خون را از آب و موی را از گیاه، جان را از باد خواهد، یکی را به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) دهد» (← بهار، ۱۳۶۲، پژوهشی در اساطیر، ص ۲۳۲).

برشم

در اوستا: «برسمن» (barəsmān)، در پهلوی: برشم (barsom) (← بارتولمه، ص ۹۴۷). برشم عبارت است از شاخه‌های بریده شده درخت انار که در مراسم دینی از آن‌ها استفاده می‌شده است. امروز شاخه‌های فلزی جایگزین شاخه‌های درخت شده است. برشم یادآور «برهیس» (barhis) است، یعنی حصیری که برای نشستن خدایان طی مراسم ودایی قربانی، بافته و اندکی آب



تصویر ۲۸

مقدس روی آن ریخته می‌شود (-> دوشن گیمن، ۱۳۷۵، ص ۸-۱۰۷). برشم نماد آفرینش گیاهان است و آب مقدس نماد باران؛ این دو نشانگر باروری گیاه و خاکند. در یسن‌ها درباره شماره برشم‌ها چنین آمده است: «سروش نخستین کسی است که برشم بگسترد، سه شاخه، پنج شاخه، هفت شاخه، نه شاخه، تا به زانو تا به نیمه پا رسنده برای ستایش و نیایش امشاسپندان» (یسن ۵۷، بند ۶). در سنگ‌نوشته‌های بازمانده و لوح‌ها، دسته برشم را در دست موبدان، شاهان و فرمانروایان می‌بینیم. تصویر شماره ۲۸ لوح زرین، گنجینه جیحون، مردی را با دسته‌ای از شاخه‌های برشم نشان می‌دهد.

بهمن

در اوستا: وهرمه (vohu-manah)، در پهلوی: «وهمن» (wahman) و در فارسی نو: «وهمن و بهمن» (بارتولمه، ص ۱۳۹۵). این نام به معنی «اندیشه نیک» است. بهمن در گاهان یکی از صفات اهورامزدا و در اوستای نو نخستین و برترین امشاسپند در آیین مزدیسنی است. در گاهان پسر اورمزد است و در روز پسین کردار مردمان را می‌سنجد. نخستین آفریده‌ای است که «خرد فطری» (asn-xrad) و «خرد اکتسابی» (gōšōsrūd-xrad) بر او عرضه شده

است. می‌توان گفت بهمن مظهر خرد خداوند است که در ذهن و جان آدمی است و او را به سوی خدا رهبری می‌کند. زرتشت بهمن را در یسن ۲۸، بند ۳، چنین می‌ستاید:

«من شما را ای راستی نه همچون پیش خواهم ستود و اندیشه نیک را، و اهورای دانا را» (← هومباخ، گاهان، ۱۹۹۴، ص ۲۳).

در دینکرد آمده است که اورمزد برای آن که گئی گشتاسپ دین مزدیسنی را بپذیرد و آن را در جهان بگستراند، ایزدانی را به شکل موجوداتی مادی به سرای او گسیل می‌دارد. این ایزدان عبارتند از: بهمن، اردیبهشت و آتش که به صورت سوارانی سبزه‌پوش با زین‌افزار کارزار، خفتان و برگستوان به دربار گشتاسپ می‌آیند. سواران از بام فرود می‌آیند و به سوی تخت شاهی می‌روند. شاه از حیرت دیدار آنان بی‌هوش می‌شود و از تخت فرو می‌افتد. چون به هوش می‌آید، می‌گوید: «من کم‌ترین بندگانم و به فرمان ایزد کمر بسته‌ام» (← دینکرد هفتم، ص ۲-۶۴۱، نیز ← آموزگار - تفضلی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۴).

برخی ایران‌شناسان معتقدند که «منوهد روشن» در متون مانوی همان «بهمن امشاسپند» در آرای زرتشتی است (← مقاله نگارنده در مجله چیستا، «نوس روشن» ۱۳۷۹، ص ۶۹۰، به بعد، نیز ← گویری، یسن‌های اوستا، ۱۳۸۲، ص ۲۴۵-۹).

در گاهشماری مزدیسنی روز دوم از هر ماه خورشیدی به نام بهمن نامگذاری شده است. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (ص ۶۵۱) آورده است: دومین روز یازدهمین ماه سال، جشن بهمنگان یا بهمنجه است. در این روز مانند سایر جشن‌ها مراسمی برگزار می‌شده است.

پَشَن

پَشَن نام یکی از تورانیان، دشمن کی گشتاسپ و از دیویسنان است. این نام

احتمالاً به معنی «جنگ و پیکار» است (← پورداوود یشت ۱، ص ۲۸۵). در زامیاد یشت، بند ۸۷ آمده است که کی گشتاسپ دلیر بر دشمنان از جمله پشن دیویسن و سایر خیون‌های بدکنش چیره می‌شود.

تائثریاونت / تائثریه‌ونت

مانند پشن از هم‌اوردان گشتاسپ و از دیویسنان است. تائثریاونت به معنی «تیره منش» است. در «گوش یشت» (درواسپ یشت)، بند ۲۹ تا ۳۲ آمده است: کی گشتاسپ از این ایزدانو که نگاهبان چهارپایان است، درخواست می‌کند، بدو نیرو بخشد تا تائثریاونت بدنهاد را براندازد و «همای» (Humaya) و «وارذکنا» (Vāriḍkanā) را از سرزمین خیون‌ها به خانمان بازگرداند (همای و وارذکنا دختران کی گشتاسپ هستند) و درواسپ او را کامیابی می‌بخشد. (← پورداوود، یشت‌ها ۱، ص ۳۹۱).

تیشتر / تیر

در اوستا: «تیشتریه» (Tištrya-)، در پهلوی: «تیشتر» (Tištar) و در فارسی به شکل «تیر» و «تِشتر» در آمده است. نام ستاره‌ای است ایزدی که آن را با شعرای یمانی یکی می‌دانند. او ایزد باران است. در اوستا سرودی ستایش‌آمیز به نام «تیریشت» به او پیشکش شده است. بدین گونه تیشتر ستاره‌ای است درخشنده و دورپیدا که سرور همه ستارگان است. طلوع او با تازش دوباره چشمه‌های آب همزمان است. برای برآمدنش باید گوسفند سپیدی را در پایش قربانی کرد. شرح مبارزه تیشتر با دیو خشکسالی (اپوش) در یشت یاد شده بسیار زیبا توصیف شده است. در این کارزار تیشتر ده شب نخست در پیکر مردی پانزده ساله در آسمان خواهد درخشید. در ده شب دوم در پیکر گاو زین شاخ و در ده شب سوم در پیکر اسبی سپید با گوش‌ها و لگام زین خواهد درخشید. سپس به دریای فراخکرت می‌رود و نبرد

شورانگیز خود را با دیو اپوش می‌آغازد. در این نبرد، اپوش در پیکر اسب سیاهی نمایان می‌شود، اسبی کل با دم و گردن گر و سهمناک. این دو، سه شبانه روز با هم نبرد می‌کنند. نخست تیشتر شکست می‌خورد و اپوش او را از دریا می‌راند. اما اهورامزدا تیشتر را در نماز می‌ستاید و به او نیروی ده اسب گشن، ده شتر، ده گاو، ده کوه و ده دریا می‌بخشد.

آن‌گاه تیشتر دریا را به خروش در می‌آورد. دریا بالا می‌آید و ابر باران‌زا از دریا برمی‌خیزد و آن را به سوی کشتزارها و خانمان‌ها می‌رساند. آن‌گاه باران بر هفت اقلیم فرو می‌بارد.

خِشْتره سوک

خِشْتره سوک نام گذرگاهی است در فراز کوه گنگ‌دژ که در آن‌جا پهلوانان ایران و توران با هم روبرو می‌شوند. بارتولمه معنی واژه یاد شده را «روشنایی کشور» می‌داند. جزء نخست «خِشْتره» xšaθra اسم خنثی به معنی «شهریاری»، «فرمانروایی»، معنی دیگر آن «کشور» و «سرزمین تحت نفوذ فرمانروایی» است. واژه «شهر» در فارسی نو بازمانده xšaθra- اوستایی است (← بارتولمه، ص ۵۴۲، ۵۴۵). اما جزء پایانی آن یعنی سوک -šūka به معنی «روشنایی» است. (بارتولمه، ص ۱۵۸۱).

در آبان یشت (بندهای ۵۳-۵۹) توس، پهلوان ایرانی، ناهید را ستایش و از او درخواست می‌کند به او این کامیابی را بدهد تا بر پسران ویسه (پهلوانان تورانی) در گذرگاه خِشْتره سوک پیروز شود، ناهید او را کامروا می‌کند و توس بر پهلوانان تورانی پیروز می‌شود.

دیو

در اوستا: «دئوه» (daēva-)، در پهلوی: دیو (dēw) و در فارسی «دیو» اصلاً به معنی «فروغ و روشنایی» است. در سنسکریت نیز déva، در یونانی zeus

خدای بزرگ المپ و در لاتینی deus همه از یک ریشه و اساساً به یک معنا هستند. بعدها در یونانی به شکل Theos در می‌آید. این واژه در فرانسه diou، در اسپانیایی dio در ایرلندی dia تلفظ می‌شود. در آلمانی هم واژه Dámon به معنی «شیطان» است. این واژه از سدهٔ پانزدهم میلادی وارد زبان آلمانی شده است. و خاستگاه آن لاتین و یونانی است. در روزگار کهن همهٔ خدایان را بدین نام خوانده‌اند. بعدها در مسیحیت معنای حقیقی خود را از دست داده و معنی «اهریمن» پیدا کرده و به همین شکل هم در زبان روزمرهٔ مردم به کار می‌رود (← کلوگه، ۱۹۹۵، ص ۱۶۱).

در ایران و هند، دیوان، گروهی از خدایان بزرگ و ستودنی آریایی بودند که در رأس آنان ایندره - Indra خدای جنگ قرار داشت و گروهی دیگر اسوراها - asura یا همان اهورای ایرانی - ahura نام داشتند که در رأس آنان ورونه - varuna و میتره - mitra قرار داشت.

زرتشت در گاهان دیوان را خدایان بدنهادی می‌داند که با اهورامزدا در ستیزند. عبارت «دیویسن» در متون پهلوی، مترادف «دیوپرست» یا «دروغ‌پرست» است. بدین گونه در دگرگونی‌های فکری و دینی ایرانی واژهٔ «دیو» معنای آغازین خود را از دست داد و «اهوراها» مقام خدایی یافتند. اما در هند برخلاف ایران، «دیوان» خدایان بزرگ و ستودنی باقی ماندند.

بنابر نوشته‌های اوستایی و پهلوی، پس از آن که اهورامزدا امشاسپندان، ایزدان و فروهرها را آفرید، اهریمن هم دست به آفرینش جهان زشتی و پلیدی زد. او در برابر امشاسپندان، کماریگان / کمالگان یا سر دیوان را آفرید که به ترتیب عبارتند از: «اکومن» (akōman) به معنای «اندیشهٔ بد» در برابر «بهمن». «اندر» (andar) در برابر «اردیبهشت»، ساوول (sāwul) به معنای احتمالاً «تیرافکن» در برابر «شهریور»، «ناگهیس» (nāghēs) معنای آن مشخص نیست اما صفت او «ترومد» به معنی «تحقیر» در برابر «سپندارمذ»،

«تریز» (tariz) به معنی: «تار و مارکننده» در برابر «خرداد» و «زریز» (zariz) به معنی: «زرد رنگ یا سبز رنگ» در برابر «اُمرداد».

بعد از سر دیوان، دیوان دیگری هستند که در برابر ایزدان قرار دارند و هر یک نماد پلیدی، پتیارگی، زشتی و دروغند. شخصیت دیوان به اندازه ایزدان روشن نیست و تعداد دیوزنان از دیوان مذکر کم‌تر است. نام برخی از آنان عبارتند از:

جهی / جه: دیوزن روسپی و دختر اهریمن، تجسم شهوت و اغواگری است.

استویادات: به معنی «آن‌که باعث زوال تن می‌شود»، دیو مرگ است.
خشم / ائشمه: به معنی «شتاب کردن» دیو خشونت و شرارت و ناپاکی است.

اپوش: دیوی است دشمن ایزد تیشتر و بازدارنده آب. درباره اشتقاق آن آرا مختلف است.

بوشاسپ: به معنی: «آنچه پیش آمدنی است» دیو خواب سنگین است که می‌کوشد جهان را در خواب نگاه دارد و پرهیزگاران را از خویشکاری خود چون پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بازدارد و به کار بد وادارد.

مَزَن / مازَن: به معنی «عظیم»، «بزرگ» لقب گروهی از دیوان عظیم‌الجثه است.

چشمگ: دیو زمین‌لرزه و گردباد است.

میهوخت: به معنی «سخن به دروغ گفته شده»، نماد گفتار ناراست و بدگمانی است.

دیوان مازنی

هنگامی که زرتشت آیین خود را اعلام کرد، هنوز برخی از سرزمین‌ها به کیش کهن خویش یعنی کیش آریایی باقی مانده بودند و به گروهی از خدایان یا

دیوان اعتقاد داشتند. در اوستا از دیوهای مازندران (مازَن) و دیوان دیلم و گیلان (وَزَن) سخن رفته است.

در آبان یشت (بند ۲۲) آمده است که هوشنگ پیشدادی با پیشکش قربانی از اناهیتا درخواست کرد، او را یاری دهد تا بتواند بر کوی‌ها و کرپن‌ها دست یابد و دوسوم دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان وَزَن را از میان بردارد و اناهیتا خواهش او را برآورد.

در کتاب نهم دینکرت نیز آمده است که فریدون دوسوم دیوان مازندر را از بین برد. یعنی پس از آن‌که فریدون ضحاک را به بند کشید دیوان یاد شده در خونیرس گرد آمده و فریدون را از آن‌جا می‌رانند و به مردم ستم می‌کنند. مردم شکایت به فریدون می‌برند و او در دشت پیشانسه (در کابلستان) با مازندها به نبرد می‌پردازد. دیوان ابتدا در برابر فریدون ایستادگی می‌کردند اما فریدون چون نفس می‌کشید، از بینی راست او تگرگ و از بینی چپ او سنگ‌های بزرگی به اندازه‌ی خانه‌ای بیرون می‌ریخت. آن‌گاه فریدون دیوان را به پای اسب برمایون (برادر فریدون) می‌بندد و آنان را به شکل سنگ در می‌آورد. دوسوم از دیوان نابود و یک‌سوم دیگر خسته و بیمار می‌شوند و هرگز نمی‌توانند به خونیرس بازگردند. در بندهش مزندها از پشت گیومرس/ث (= جان میرا) یعنی از پیوند فرواک و سیامک‌اند، و در هزارهٔ اوشیدر نخستین موعود زرتشتی سرکوب می‌شوند.

بنا بر شاهنامه، شاه و سرور دیوهای مازندر، در دوران کی کاووس دیو سپید بوده است که به سبب سپید بودن مویش، او را بدین نام خوانده‌اند. در حالی که دیوان معمولاً سیاه‌رنگ در اسطوره‌ها تجسم می‌یابند. دیو سپید پهلوانی مازندر بوده که با نیرنگی کاووس را کور و به زندان می‌افکند و بر سپاه ایران پیروز می‌شود. رستم پهلوان اسطوره‌ای به مازندران می‌شتابد و پس از گذشتن از هفت خان پرماجرا با دیو سپید به نبرد می‌پردازد و موفق می‌شود جگرگاه دیو را دریده، آن را برای درمان چشمان کاووس و سپاهیان بیاورد

(← یاحقی، اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۳).
فردوسی از زبان رستم چنین می‌گوید:

دریدم جگرگاه دیو سپید ندارد بدو شاه ازین پس امید
ز پهلوش بیرون کشیدم جگر چه فرمان دهد شاه پیروزگر

رود دائیتی

در اوستا «دائیتیا» (dāitiia-) و در پهلوی «وه رود» (رود نیک) و رود دائیتیک. برخی از خاورشناسان آن را با رود آرس و برخی آن را با رود زرافشان در افغانستان یکی دانسته‌اند (← پورداوود، یشت ۱، ص ۵۹).
در دوره ساسانیان این نام را بر رود «سند» نهاده بودند (← دوستخواه، جلد ۲، ص ۹۸۱).

دائیتی رودی اساطیری است که بیش‌تر رویدادهای اساطیری دین زرتشتی در کرانه آن رخ داده است و در فرگرد اول وندیداد (بند ۳) اهورامزدا می‌گوید، نخستین سرزمینی که آفریده، ایران و بیج، بر کرانه رود دائیتی نیک است. در کنار همین رود است که اهورامزدا و امشاسپندان با هم همسخن می‌شوند. و اهورامزدا جم را به ساختن دژی رهنمون می‌شود به نام «وَرجمکرد». در کنار همین رود است که زرتشت با بهمن امشاسپند دیدار می‌کند و با هم به همپرسگی اورمزد می‌روند.

زرتشت سپتمان

زرتشت نام پیامبر دین مزدیسنی و سپتمان نام خانوادگی اوست. در اوستا: zara-θuštra «زر ثوشتره» از نظر ریشه‌شناسی برای جزء اول این واژه معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند. بارتولمه در Airwb (ص ۷-۱۶۰) معنی واژه زرتشت را «دارنده شتر پیر» می‌داند، از صفت *zarant* (پیر) و uštra (شتر)؛ نیز واژه سپتمان را نام خانوادگی زرتشت و نام نهمین نیای او می‌داند از spita (سپید)

و گسترهٔ صفت‌ساز *ma-* و *-ān* - صفت نسبی‌ساز، یعنی منسوب به خاندان *spita* (نک بارتولمه، همان‌جا، ص ۱۶۲۴).

پورداوود در «یادداشت‌های گائاها» (ص ۳۹۶) معنی واژهٔ زرتشت را «دارندهٔ شتر زرد (زَرین)» می‌داند.

یوستی در نام‌های ایرانی (ص ۳۰۹) سپیتمان را مختصر شدهٔ نام *spitamenes* دانسته که در نوشته‌های یونانی، نام یکی از سرداران ایرانی بوده است به معنی «سپیدمان» یا به عبارت دیگر «برخوردار از منش روشن و پاک».

بویس معنی واژهٔ زرتشت را «شتردار» و بیلی آن را به معنای «شتران»، «برندهٔ شتر» می‌داند.

آیلرز در «نامگان کوروش، تبارشناسی هخامنشیان، ۱۹۶۴ یادآور شده که در کنار نام‌های مورد علاقهٔ ایرانیان، که همراه با واژهٔ *asb* بوده است، در شرق ایران به ویژه در بلخ که تربیت شتر رواج داشته، نام‌هایی که همراه واژهٔ «شتر» آمده، مورد توجه بوده است. اما در تجزیهٔ نام زرتشت به *zara* و *uštra* به معنای قابل پذیرشی دست نمی‌یابیم. در جزء دوم یاد شده مشکل همخوان «θ» اوستایی است که بعدها به «t» و سرانجام به «d» بدل شده است. در هر حال اگر جزء نخست، یعنی *zara* صفت بدانیم مانند *fraša* که برابر است با *prkšā* در سنسکریت به معنی «نیرومند». این صفت را در ترکیب نام پدرزن زرتشت، فرشوشتر *fraša-uštra* می‌بینیم.

آگاهی‌های تاریخی دربارهٔ زندگی زرتشت بسیار اندک است. آنچه در مورد زندگی او در متون اوستایی می‌توان یافت، نشان می‌دهد که خاندان او سپیتمان نام داشته، نام پدرش پوروشسب و نام مادرش «دوغدو» و نام پدر بزرگ او «هیچت اسپه» بوده است.

در مورد زادگاه زرتشت هم اختلاف نظر وجود دارد. امروزه صاحب‌نظران انتساب او را به آذربایجان به دلایل زبانی مردود می‌دانند. یکی

از جدیدترین نظرها در این مورد نظر هومباخ است که زادگاه زرتشت را در نواحی رودخانه تجن می‌داند. «این محل در ناحیه‌ای بوده است که اکنون در آن جا ده مزدوران در حدود ۱۰۰ کیلومتری شرق مشهد و در نیمه راه سرخس قرار دارد.» (نک: آموزگار - تفضلی، ۱۳۷۰، اسطوره زندگی زرتشت، ص ۲۳). زرتشت بر حسب سنت سه بار ازدواج کرده است. نام همسر نخست و دوم او معلوم نیست. اما از زن نخست، پسری به نام ایست و استره و سه دختر به نام‌های فرینی، ثریتی و پوروچیستا داشته است. از همسر دوم دو پسر به نام‌های اورتت نره و هورچیثره و از همسر سوم - که نامش هووی بوده - فرزندی نداشته است. اما سه موعود زرتشتی را از پشت این زن می‌دانند که عبارتند از: اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس.

اوشیدر، هزار سال پس از زرتشت در هزاره یازدهم تکوین جهان و اوشیدر ماه هزار سال پس از اوشیدر، یعنی در هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان همین هزاره یعنی در پایان جهان ظهور می‌کند. تخمه زرتشت که در بُن دریای کیانسه (هامون) توسط ایزد نریوسنگ نگاهداری می‌شود، بخشی از آن را به ایزدبانو اناهی‌تا می‌سپارد تا در زمان مقرر با نطفه مادران سه موعود زرتشت درآمیزند. از تخمه زرتشت نود و نه هزار و نهصد و نه فروهر مقدس پاسداری می‌کنند تا در پایان هر هزاره پس از زرتشت دوشیزه بهدینی برای شستن خویش به آب کیانسه بنشینند و از آن آب بنوشند و باردار شود.

در کتاب روایات پهلوی آمده است که پس از پذیرش دین مزدیسنی از سوی گشتاسپ، زرتشت سی و پنج سال موبدان موبد بود. بعد تور برادروریش به شکل گرگ درآمد و زرتشت را بکشت و آن بدکار خود به بدترین مرگ مُرد. (نک: میرفخرایی، روایت پهلوی، ۱۳۶۷، ص ۵۸) (نیز نک: آموزگار - تفضلی، اسطوره زندگی زرتشت، ۱۳۷۰، ص ۱۵۶). نظر دیگر این است که زرتشت در سن هفتاد و هفت سالگی در جنگ ارجاسب تورانی در آتشکده بلخ کشته شد (عقیقی، ارداویراف‌نامه، ۱۳۷۴، ص ۵۳۷).

زوهَر

در اوستا: «زئوثره» (zaoθra-) اسم خنثی، زوهَر، نثاری که در مراسم دینی پیشکش خدایان می‌شود. در سنسکریت -hotrá، در پهلوی: زوهَر: (- بارتولمه، ص ۱۶۵۴).

زوهَر واژه‌ای است که برای نامیدن نثارهای ویژه مایعات به کار برده می‌شود. دو نوع زوهَر وجود دارد: ۱- آب زوهَر (نثار به آب) ۲- آتش زوهَر (نثار به آتش)، (- تفضلی، ۱۳۶۴، مینوی خرد، ص ۱۰۲ و ۱۰۴).
آتش زوهَر عبارت است از چوب‌های خوشبو، پیه دَبَه، گوسفند که در مراسم ویژه مانند تهیه آتش بهرام یا جشن گاهنبارها و یا صبح روز چهارم پس از مرگ نثار آتش می‌شود.

سپندارمذ / اسفند

در اوستا: «سپنته آرمیتی» (spənta-āraitī-) در پهلوی: spandārmad و در فارسی «اسفند» شده است به معنی «بردباری مقدس»، «اخلاص» (- بارتولمه، ص ۱۶۱۹). جزء نخست واژه Spəntā به معنی «مقدس» و جزء دوم ārmaitī «اندیشه درست». جزء دوم از ārm «درست» و matī اسم مؤنث از ریشه \sqrt{man} «اندیشیدن» و پسوند -ti- (- بارتولمه، ص ۳۳۶). در وداها شکل ara-mati آمده است. به معنی: «زمین» یا «مادر زمین» (- گویری، یسن‌های اوستا، ۱۳۸۲، ص ۲۵۷).

سپندارمذ، امشاسپند بانویی است پرورش‌دهنده آفریدگان (یسن ۴۶، بند ۱۲). او دختر اهورامزداست (یسن ۴۵، بند ۴).

در نوشته‌های دوره میانه آمده است که تخمه گیومرس / ث (گیه مرتن / جان میرا) را ایزدبانوی زمین و ایزد نریوسنگ نگاهداری می‌کنند تا مردمان از آن آفریده شوند.

در کتاب مینوی خرد، پرسش ۲۶، بند ۴۴ آمده است که افراسیاب تورانی

سرزمین منوچهر پادشاه پیشدادی را تصرف کرد. پس از چندی هر دو صلح نمودند و منوچهر از افراسیاب خواست که به اندازه یک «تیر پرتاب» از سرزمینش را به وی بازگرداند. افراسیاب پذیرفت. آن‌گاه سپندارمذ به سرای منوچهر درآمد و به او فرمان داد که تیر و کمانی بسازد که چوب آن از درختی ویژه، پر پیکان از عقابی خاص و آهن آن از معدنی ویژه باشد. پس از فراهم شدن تیر و کمان منوچهر از آرش که تیراندازی چیره‌دست بود، خواست که با پرتاب تیر، مرز ایران و توران را تعیین کند. آرش نخست، تن خود را به مردم نمایاند تا آنان بر تندرستی وی گواهی دهند. سپس جان خویش را در تیر نهاد و کمان را کشید و بدین‌گونه خود پاره پاره شد. آن‌گاه خداوند باد را فرمان داد تا تیر آرش را از فراز کوه رویان به فرغانه و طبرستان برساند. تیر که پگاه رها شده بود، شامگاهان بر درخت گردویی سترگ فرود آمد. بدین‌گونه مرز ایران و توران تعیین شد (← تفضلی، ۱۳۶۴، مینوی خرد، ص ۱۲۹-۳۰).

شهرناز و ارنواز

در اوستا به شکل «سنگهوک» (Sanghavak) شهرناز و «ارنوک» (arənavak-) آمده است. این دو خواهران جمشیدند که ضحاک پس از پیروزی بر جمشید آنان را به همسری برمی‌گزیند.

در گوش یشت یا درواسپ یشت (بند ۱۴) آمده است که فریدون برای ایزد بانو «درواسپ» قربانی کرد و از او خواست که این توانایی را بدو بدهد تا بتواند بر اژی‌دهاک «سه پوزه، سه کله، شش چشم» پیروز شود و هر دو همسرش را که شایسته و افزایش‌دهنده دودمان ویند، از آن خود بسازد. و درواسپ او را کامروا می‌کند. در شاهنامه درباره این دو خواهر آمده است:

دو پاکیزه از خانه جم شید	برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بُدند	سر بانوان را چو افسر بُدند

ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر ماهرویی به نام ارنواز به روایت مجمل‌التواریخ (ص ۲۷) فریدون از شهرناز دو پسر به نام‌های سلم و تور و از ارنواز پسر دیگری به نام ایرج آورد و جهان را میان آن سه پسر تقسیم کرد (← یاحقی، ۱۳۷۵، فرهنگ اساطیر، ص ۳-۷۲).

شهریور

در اوستا: خشتره‌ویریه، (xšaθra-vairya)، در پهلوی: «شهریور» (Šahrēwar-) به معنی: «شهر یاری‌گزیده». جزء نخست واژه xšaθra «سلطنت»، «کشور» و جزء دوم از ریشه √var به معنی «برگزیدن» است. شهریور در گاهان یکی از صفات اورمزد و در اوستای نویکی از امشاسپندان است. او در جهان مادی نگاهبان فلزات است. شهر یاری شهریور بر آسمان از آن روست که در ایران باستان آسمان را از فلز می‌پنداشتند. شهریور جزو گروه امشاسپندان مذکر، مانند بهمن و اردیبهشت است.

در گاهشماری ایران باستان روز چهارم هر ماه خورشیدی و ماه ششم سال «شهریور» نامیده شده است که در آن روز، جشن «شهریورگان» برگزار می‌گردید.

فروهر / فره‌وشی

در اوستا: «فره‌وشی» fravašī اسم مؤنث از ایرانی باستان fra-uarti* از ریشه -uar. فارسی باستان: fra-varti*. پهلوی: فرَوهر - farawahr (مکنزی، ۱۹۷۱، واژه‌نامه زبان پهلوی، ص ۲۳)، در فارسی: «فروهر».

فروهر پیش از تولد وجود داشته و پس از مرگ نیز جاودان است. روح نامیرای آدمی است (بارتولمه، ۵-۹۹۲).

تا زمانی که شخص زنده است به عنوان روح نگاهبان از وی پاسبانی

می‌کند. بارتولمه به بندهش ایرانی استناد می‌کند که بر اساس آن انسان از پنج بخش زیر تشکیل شده است: ۱. تن -tan، ۲. جان -gyān، ۳. روان -ruwān، ۴. آینه -ēwēnag و ۵. فروهر -frawahr.

مهرداد بهار واژهٔ -frawahr را از صورت فرضی *fra-vərəθra می‌داند. -vərəθra به معنی «دفاع»، «ایستادگی» است که با واژهٔ ایرانی میانهٔ گرد به معنی «دلیر» و «تهم» هم‌ریشه است (بهار، ۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۴).

یشت ۱۳ (فروردین یشت) در ستایش فروهرهاست. واژهٔ فروردین از کلمهٔ فارسی باستان است از صورت اضافه جمع آن -fra-vartīnām. -rt ایرانی باستان در اوستا در مواضعی به صورت * در می‌آید (*fravarti > fravaši)

فروردین یشت اوستا، ستایش و توصیف فروهرهاست که ارواح نگاهبان آدمی‌اند. بنابر مطلب این یشت، اهمیت این نمادهای همزادگونه تا بدان‌جاست که حتی بسته شدن نطفه در زهدان مادر و حفظ آن تا به هنگام زایش در پرتو توجه آن‌ها امکان‌پذیر است (بند ۱۱).

آیین‌هایی که همه ساله در آخرین پنج روز پایان سال انجام می‌شود به سبب بازگشت فروهرها و به سر بردن آن‌ها در روی زمین است. فروهرها از آرامگاه‌های خود به بیرون می‌شتابند و به مدت ده شب به خانه‌هایی که در آن‌ها ساکن بوده‌اند، فرود می‌آیند و در انتظار نثار بازماندگان هستند (بندهای ۴۹ و ۵۰).

شمار فروهرها ۹۹۹۹۹ ذکر شده است که از دریای فراخکرت، ستارهٔ هفت اورنگ، سام‌گرشاسپ و تخمهٔ زرتشت سپیتمان نگاهبانی می‌کنند (بندهای ۵۹، ۶۰ و ۶۱) (گویری، ۱۳۸۲، یسن‌های اوستا، ص ۲۸۹).

نه تنها مردمان و ایزدان، بلکه همهٔ آفریدگان آسمانی و زمینی و آتش و آب

و گیاه و جانور دارای فروهر هستند که از آنان پاسداری می‌کنند. از همه برتر خود آفریدگار، اهورامزدا دارای فروهر است.

در اوستا به سه گروه از فرشتگان اشاره شده است. امشاسپندان که با اهورامزدا در رأس آنان هفت تن هستند. ایزدان که تعداد آنان بی‌شمار است و فروهرها که به اندازه آفریدگان اهورامزدا هستند. جشن فروردین، جشن بازگشت فروهرها به آشیان و خان و مان خود است.

باور زرتشتی درباره فروهرها با اندک تفاوتی به دین یهود نیز رسیده است. چنان‌که یهوه، روح انسانی را پیش از آفرینش، بیافرید و همان‌گونه که سوشیانس آخرین آفرینش اورمزدی است، مسیح در نزد یهودیان آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید. احتمالاً مثل افلاطونی همان فروهر زرتشتی است. پورداوود معتقد است که افلاطون باید در فلسفه خود تحت نفوذ باور زرتشتی بوده باشد. (پورداوود، ۱۳۷۷، یشت ۱، ص ۵۹۲).

فروهر در آیین مانویان همان اثیر است. روح انسان از آن اثیر است، یعنی آتش خالص. فلاسفه و صوفیه روح را «جان آتش‌اندام» خوانده‌اند. یا نفس ناطقه یا جان سخنگوی.

برآور دودها از دل مکن در خاک و خون منزل

فلک را از فلک بگسل که جان آتش‌اندامی

(مولوی)

فرّه

در اوستا: «خورنه» - x^varənah، اسم خنثی به معنی فرّه، فرّ، و شکوه است. در فارسی میانه ترسانی - farr و در فارسی میانه - xwarrah از xwarənah اوستایی و farnah- فارسی باستان گرفته شده است (بارتولمه، ص ۱۸۷۱). در زبور پهلوی: gdh-، آرامی - gadā- به معنی «ثروت»، «خوشبختی» در سریانی: -gdā

و در عبری gad-، عربی جَدّ Jadd- به معنی «بخت و بهره و نصیب و رزق» (مقایسه کنید: مشکور، ۱۳۴۶، فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، ص ۹۶).

در زبان سغدی واژه فرّه به صورت pīrñ- به معنی بخت و اقبال آمده است (نک: قریب، ۱۳۷۴، فرهنگ سغدی، ص ۲۸۸).

فرّه، موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، شایسته فرمانروایی و سالاری شود. به عبارت دیگر صاحب قدرت و خرمی و سعادت شود. در اوستا از فرّه‌های گوناگون سخن رفته است. فرّه اهورامزدا و امشاسپندان، فرّه ایزدان و سوشیانس‌ها، فرّه شاهان و پهلوانان. یشت ۱۹ بندهای ۹ تا ۹۶ در ستایش فرّه است. در بندهای ۹ تا ۱۲ یشت یاد شده فرّه اهورامزدا ستوده می‌شود تا آفریدگان را زیبا، شگفت‌انگیز و درخشان بیافریند و آفریدگان بتوانند جهانی تباه نشدنی، جاودانه و سودبخش بسازند. در بند ۱۶ هفت فرّه امشاسپندانی که هم‌اندیشه، همگفتار و هم‌کردارند، ستوده می‌شوند که پدر و سرورشان اهورامزداست. در بند ۲۶، فرّه‌ای که هوشنگ پیشدادی را همراهی کرد تا او بتواند بر دیوان و مردمان و پریان چیره شود، ستوده می‌شود. در بند ۲۸، فرّه تهمورس / ث، در بند ۳۱، فرّه جمشید، ستوده می‌شوند. هنگامی که جم سخن ناراست بر زبان می‌راند، فرّه به شکل مرغ «وارگن» -vārə-gan- از او جدا می‌شود (نک: ابوالقاسمی، وارگن، ۱۳۷۶، ص ۵۴) و مهر فراخ چراگاه آن را می‌گیرد (بندهای ۳۴ و ۳۵ یشت ۱۹). بار دوم، پس از گسستن فرّه از جم، فریدون آن را می‌گیرد (بند ۳۶). بار سوم گرشاسپ آن را تصاحب می‌کند (بند ۳۸).

در زامیاد یشت پیکار سپند مینو و انگره مینو برای به دست آوردن فرّه ایزدی بیان شده است. هر یک از آنان، تندروترین فرستاده خود را روانه می‌کنند. سپند مینو از یک سو، بهمن، اردیبهشت و آتش را، انگره مینو از سوی دیگر اکومن، خشم، اژی‌دهاک و سپیتورا (بند ۴۶). آتش در این پیکار پیروز می‌شود و فرّه به دریای فراخکرت می‌گریزد. اپام نپات آن را به دست

می‌آورد (بندهای ۴۷ تا ۵۱). در بندهای بعدی یشت ۱۹ افراسیاب تورانی خواستار به دست آوردن فرّه است. او سه بار خود را برهنه به دریای فراخکرت می‌زند و در پی گرفتن فرّه می‌شتابد، اما فرّه از او می‌گریزد (بندهای ۵۵ تا ۶۴). در بندهای ۷۰ تا ۷۷ از فرّه کی قباد، کی کاووس، کی پشین، کی آرش، کی خسرو یاد می‌شود. بندهای ۷۸ تا ۸۱ در ستایش فرّه زرتشت و بندهای ۸۸ تا ۹۰ در ستایش فرّه سوشیانس و یاران اوست. نتیجه‌ای که از زامیاد یشت درباره فرّه گرفته می‌شود، این است که فرّه کیانی، نیرویی است مینوی و سزاوار ستایش. در پرتو آن آفرینش در کمال زیبایی و نیکی پدیدار می‌شود (نک: گویری، یسن‌های اوستا، ۱۳۸۲، ص ۲۹۳-۴).

در نوشته‌های دوره میانه، از جمله در کارنامه اردشیر پاپکان درباره رویدادهای شگفت دوران پادشاهی اردشیر سخن رفته است. در این جا تأکید نویسنده بیش‌تر بر جبر زمان، تأثیر سرنوشت در زندگی آدمیان، نشان دادن نژاد شاهان و تجلی فرّه به شکل «برّه» است. (نک: هدایت، کارنامه اردشیر پاپکان، ۱۳۴۲، ص ۱۶۲ به بعد).

مهرداد بهار درباره فرّه می‌نویسد: «از نوشته‌های پهلوی برمی‌آید که فرّه، بعدها در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است (بهار، ۱۳۶۲، ص ۱۲۰). زیرا در دوره‌ای که ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری هیچ تأثیری در سرنوشت آدمی نداشته و مردم از هرگونه سعادت بی‌بهره بوده‌اند، نمی‌توانستند به این امر معتقد باشند که با ورزیدن خویشکاری فرّه‌مند خواهند شد. بنابراین فرّه معنایی برابر با «بخت» پیدا کرد (← بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۲۰).

کرمانشاه

کرمانشاه به سبب همسایگی با فرهنگ‌های عیلامی و کاسی از یک سو و فرهنگ‌های بین‌النهرین از سوی دیگر جایگاهی مهم در تاریخ داشته است.

احتمالاً یکی از ایالت‌های امپراتوری اشکانی که جغرافی‌نویسان از آن نام برده‌اند، منطقه کامبادنه -kāmbādene یا کرمانشاه بوده است. ایالت‌های دیگر اشکانی عبارت بوده‌اند از: بین‌النهرین، بابل، ماد غربی، ماد شمالی، اکباتان (همدان)، ماد شرقی (ری)، کومیسنه (دامغان کنونی)، هیرکانیا (گرگان)، مرو، هرات، سیستان، رُخج و قندهار (- مقایسه کنید: مصاحب، دایرة‌المعارف فارسی، جلد اول، ص ۱۵۷).

کرمانشاه در دوران ساسانی و پس از تسلط تازیان بخشی از ایالت «ماه» دانسته می‌شد و شاهان ساسانی به دلیل موقعیت مهم در آن‌جا بناهای باشکوه داشته‌اند.

جغرافی‌نویسان اسلامی کرمانشاه را با نام «قرمیسین» می‌شناختند. احتمال دارد که گرمان + سان (سین) بوده که معرب آن به گونه قرماسین یا قرمیسین درآمده است. سان (سین)، کوتاه شده «ستان» پسوند مکان به معنی جا و مکان است.

به هر روی کرمانشاه تا سدهٔ دهم میلادی «قرمیسین» نامیده می‌شد و پس از آن نام «کرمانشاه» جای آن را گرفت.

پس از فتح حلوان (شهری نزدیک سرپل ذهاب که امروز ویران شده، اما محل آن به سبب ویرانه‌های «تاق‌گرا» از دورهٔ ساسانی مشخص است)، شهر کرمانشاه بدون خونریزی به تصرف اعراب درآمد. چون مالیات این منطقه که «ماه» نامیده می‌شد به مردم کوفه و بصره می‌رسید، بخش شمالی به ماه کوفه و بخش جنوبی به ماه بصره مشهور شد. مرکز ماه بصره شهر قرمیسین یا کرمانشاه بود.

آثار کهن و باارزش شهر کرمانشاه: دو دخمهٔ بزرگ و کوچک از دوران مادها در شهر صحنه، معبد اناهیتا در کنگاور، کتیبه سه‌زبانه و بسیار مهم داریوش اول بر کوه بیستون که تنها اثر عمدهٔ بازمانده از فارسی باستان است و سه هزار سال پیشینه دارد.

دیگر تاق بستان با کتیبه‌های بسیار زیبای شاپور دوم و سوم ساسانی که مربوط به سدهٔ چهارم میلادی است.
آثار تاریخی دیگر تاق‌گرا نزدیک سرپل زهاب بر دامنهٔ گردنهٔ پاتاق کرمانشاهان از بناهای عهد ساسانی است.

کرونوس و رئا

کرونوس «Cronos» (ساتورن رومی‌ها)، پسر اورانوس و گایا (Uranos-Gāia) و پدر زئوس «Zeus» (ژوپیتر رومی‌ها) در بین فرزندان دگور جوان‌ترین آن‌ها بود. کرونوس با خواهر خود رئا وصلت نمود و از این وصلت سه دختر به نام‌های:

هستیا	Hestia-	ایزدبانوی آتش
دِمتر	Demeter	خدای گندم و کشاورزی و نعمت و فراوانی
هرا	Hera	بزرگ‌ترین دختر کرونوس و رئا
و سه پسر به نام‌های:		
هادس	Hades	(پلوتون رومی‌ها)، خدای دوزخ و ارواح
پوزیدون	Posidon	(نپتون رومی‌ها)، خدای دریاها
زئوس	Zeus	(ژوپیتر رومی‌ها)

پدید آمدند. بنا به پیشگویی اورانوس و گایا، کرونوس می‌دانست یکی از فرزندان جای او را خواهد گرفت. از این رو پنج فرزند نخست خود را به محض زاده شدن بلعید. رئا چون نمی‌خواست زئوس به سرنوشت فرزندان دیگر دچار شود، هنگام زایش او را پنهان کرد و به جای او قطعه سنگی را در پارچه پیچید و به شوهر داد. کرونوس آن را بلعید. بدین گونه زئوس با حیلۀ مادر از مرگ نجات یافت. رئا او را به جزیرهٔ کرت crete فرستاد و نوزاد از شیر بُزی که «آمالته» Amalthee نام داشت، پرورش یافت. زئوس چون به سن رشد و بُرنایی رسید به کمک متیس دختر اقیانوس معجونی را به خورد

کرونوس داد و او با نوشیدن آن همه فرزندان بلعیده شده را به دنیا بازگرداند. بدین ترتیب زئوس بر پدر پیروز شد و پس از مبارزات طولانی توانست فرمانروای المپ شود. زیرا کرونوس و تیتان‌ها (فرزندان ذکور کرونوس و رئا) در اثر صاعقه زئوس از آسمان رانده شده بودند.

کوه هوگر / هوگر

در اوستا: «هوگریه، hu-kairya، در پهلوی: هوگر / هوگر hugar/hukar. هوگر نام بلندترین چکاد البرز است که اناهیتا به بلندای هزار قدمی از فراز آن به دریای فراخکرت فرو می‌ریزد (یشت ۵، بند ۹۶). جمشید نیک رَمه، بر چکاد هوگر سراسر درخشان و زرین، ایزد رام را ستایش می‌کند و از او خواستار می‌شود که جم را فرهمندترین مردمان گرداند و خورشیدوش تا او بتواند به شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی‌مرگ، آب‌ها و گیاهان را خشک‌نشدنی سازد. اندروای این کامیابی را بدو داد. در شهریاری جم، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. (یشت ۱۵، بند ۱۵ تا ۱۷). نیز (نک: یشت ۵، بند ۲۵، ۲۶، ۲۷)، (یشت ۹، بند ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، یشت ۱۲، بند ۲۴).

کوی‌ها و کَرین‌ها

در اوستا: «کوی» kavay- و کَرین karapan. نام‌ها یا عنوان‌هایی هستند که در دوران آریایی، فرمانروایان و روحانیان ایرانی تباری بوده‌اند که در دوران زرتشت به باور کهن خود همچنان پای‌بند بوده‌اند و با نوآوری زرتشت در ستیز بودند. در اوستا و متن‌های دوره میانه به عنوان فرمانروایان دشمن زرتشت و پرستنده دیوان از آنان یاد شده است. واژه «کوی» هرگاه با «کَرین» همراه باشد، مراد فرمانروایان مخالف زرتشت‌اند. در غیر معنی جمع و در دوره‌ای خاص عنوان فرمانروایان کیانی‌اند، از کی قباد تا کی گشتاسپ. در ادبیات فارسی واژه «کی» به معنی «شاه» به کار رفته است.

برای آگاهی بیش‌تر نک (پورداوود، یادداشت‌های گائاه‌ها، ۱۳۵۶، ص ۳۸۴ تا ۳۸۷ - عقیقی، اساطیر و فرهنگ ایران، ۱۳۷۴، ص ۴-۵۹۳ - بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۱۱).

کیخسرو

در اوستا «کوی هوسروه» kavay-hu-sravah، در پهلوی: «کوی هوسرو» kavi-hu-sraw و در فارسی: «کیخسرو» شده است. جزء نخست واژه kavi- عنوانی بوده که بر سر نام شهریارانی که به کیانیان مشهورند، آمده است، مانند: کی قباد، کی اپیوه، کی کاووس، کی آرش، کی پشین، کی ویارش، کی سیاووش و کی خسرو. «کی» به معنی «شاه» و «فرمانروا» است. جزء میانی hu- به معنی «نیک» و جزء پایانی از ریشه: \sqrt{srav} «شنیدن» است. رویهم رفته به معنی «شهریار نیک نام» است. در یشت‌های اوستا (یشت ۵، بند ۴۹ و یشت ۹، بند ۲۱، یشت ۱۵، بند ۳۲، یشت ۱۹، بند ۷۲ به بعد) از دلآوری‌های کیخسرو سخن رفته است. در نوشته‌های دوره میانه کیخسرو از سیاووش و ویسپان فریه (فرنگیس) دختر افراسیاب، در خاک توران زاده می‌شود. او شاه خونیرس بوده و از کارهای مهم او ویران کردن بتکده کنار دریاچه چیچست و کشتن افراسیاب تورانی و برادرش گرسیوز است. بنا بر اساطیر ایرانی، کیخسرو هنگام کندن بتکده چیچست با تاریکی و ستیز دیوان روبرو می‌شود، آن‌گاه آتشی بر یال اسب او می‌نشیند و همه جا را روشن می‌کند. آن آتش، آذرگُشسب (= آتش اسب گُشن / تر) بود. آذرگشسب، نام یکی از سه آتشکده مهم دوران ساسانی بوده است. در باور زرتشتی، کیخسرو یکی از جاودانان دین مزدیسنی است که هنگام رستاخیز به یاری آخرین موعود زرتشتی یعنی سوشیانس می‌آید. در دوران سوشیانس کیخسرو شاه و سوشیانس موبدان موبد است.

در شاهنامه، فردوسی داستان کیخسرو را به گونه‌ای دیگر آورده است: پس

از کشته شدن سیاووش در توران و زاده شدن فرزندش کیخسرو، افراسیاب به پیران ویسه دستور می‌دهد، فرزند سیاووش را نزد شبانان بفرستد تا او از تبار و نیاکان خود آگاه نشود و راه و رسم خرد نیاموزد. چون کیخسرو ده ساله می‌شود شبانان او را نزد پیران بازمی‌گردانند. افراسیاب، کیخسرو و مادرش فرنگیس را به سیاووش‌گرد (گنگ دژ) می‌فرستد که در آن‌جا روزگار را بگذرانند. از سوی دیگر چون رستم از مرگ سیاووش آگاه می‌شود، همراه فرزندش فرامرز و سپاهی به توران می‌شود. سرخه پسر افراسیاب و پیلسم برادر پیران در نبردی که در می‌گیرد کشته می‌شوند. افراسیاب می‌گریزد. پس از نبردهای طولانی، گیو موفق می‌شود کیخسرو را بیابد و او را همراه مادرش به ایران می‌آورد. کیخسرو به خواست کیکاووس شاه ایران می‌شود. به کین سیاووش، افراسیاب و گرسیوز تورانی کشته می‌شوند. سرانجام کیخسرو از شاهی روی برمی‌تابد و تاج و تخت را رها کرده، لهراسپ را بر جای خود می‌نشانند و با گروهی از پهلوانان ایرانی به کوه می‌رود. این پهلوانان عبارتند از: زال، رستم، گودرز، گیو، بیژن، گسته‌م، فریبرز، کاووس و توس. کیخسرو از آنان می‌خواهد که بازگردند، زال، رستم و گودرز بازگشتند اما به روایت فردوسی:

نگشتند زو باز چون توس و گیو همان بیژن و هم فریبرز نیو

کیخسرو همراه آنان به کنار چشمه‌آبی می‌رسد و به همراهان می‌گوید:

کنون چون برآرد سپهر آفتاب نینید از این پس مرا جز به خواب

پگاه که خورشید از کوه سر بر می‌کشد پهلوانان می‌بینند که کیخسرو در برف ناپدید شده است.

گاهان

در اوستا: «گاټا» - gāthā، در پهلوی: «گاه» و جمع آن «گاهان» - gāhān به معنی

«سرود» و «شعر». گاهان کهن‌ترین بخش اوستا و سروده زرتشت است. گاهان ۱۷ فصل از ۷۲ فصل یسن‌های اوستا را در بر می‌گیرد.

گاهان را به پنج بخش تقسیم کرده‌اند. نام هر بخش از نخستین واژه‌های آن بخش گرفته شده است.

نخستین گاه: اهنود - ahunawad (یسن ۲۸ تا ۳۴)، از پاره‌های سه بیته تشکیل شده که هر بیت ۱۶ هجا دارد.

گاه دوم: اُشتود - uštawad (یسن ۴۳ تا ۴۶)، از پاره‌های پنج بیته تشکیل شده و هر بیت ۱۱ هجا دارد.

گاه سوم: سپندمد - spantmand (یسن ۴۷ تا ۵۰)، از پاره‌های چهاربیته تشکیل شده و هر بیت ۱۱ هجا دارد.

گاه چهارم: وهوخشتر - wohuxštr (یسن ۵۱)، از پاره‌های سه بیته تشکیل شده و در هر بیت ۱۴ هجا دارد.

گاه پنجم: وهیشتوایشته - wahištōišth (یسن ۵۳)، از پاره‌های چهاربیته تشکیل شده است. (نک: ابوالقاسمی، شعر در ایران پیش از اسلام، ۱۳۷۴، ص ۸۱۰) نیز (نک: هومباخ، ترجمه گاهان، ۱۹۹۴).

از نظر ساختار سرودهای گاهانی به اشعار ودایی شباهت دارد. این سرودها نه تنها از نظر ادبی که کهن‌ترین نوشته ایرانی است، بلکه از نظر داشتن تفکرات نوین روزگاران کهن بسیار ارزشمند است. در گاهان آفریدگار یگانه اهورامزداست و دیوان (گروه خدایان آریایی) سزاوار ستایش نیستند. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک سبب رستگاری است. بدترین دشمن مردمان، دروغ است. باید از آن دوری جست و به راستی روی نمود. باید به آبادانی زمین پرداخت و از چهارپایان سودمند نگاهداری کرد.

لهراسب

در اوستا: «اوروت اسپه» - aurvat-aspā، در پهلوی و فارسی: «لهراسب» Luhrasp/b به معنی «دارنده اسب تیزرو».

لهراسپ در شاهنامه سومین شاه کیانی، از نوادگان کی پشین و از خاندان کیقباد است.

کیانیان به دو گروه تقسیم می‌شوند. نخست از کیقباد تا کیخسرو، گروه دوم از لهراسپ تا بهمن. از اردشیر یا بهمن تا دارای داریان مربوط به خاندان هخامنشی است.

در شاهنامه هنگامی که کیخسرو آهنگ رفتن به جهان دیگر کرد، لهراسپ را پس از خود به شاهی برگزید. لهراسپ در بلخ آشکده آذر بُرزین مهر را ساخت و پس از چندی پادشاهی را به پسر خود گشتاسپ داد و خود به نوبهار بلخ رفت و سرانجام در جنگ گشتاسپ با تورانیان به دست ارجاسپ کشته شد.

در بندهش لهراسپ پسر زاو پسر منوش پسر کی پشین پسر کی ایپوه پسر کی کواد است. از لهراسپ به بعد اوضاع کیانیان رنگ و روی دیگری به خود می‌گیرد. پایتخت ایران بلخ است. دین یکتاپرستی رواج می‌گیرد و جنگ‌هایی که میان ایران و توران رخ می‌دهد، جنگ دینی است.

مهر / میترا

در اوستا: «میثره» - miθra اسم مذکر به معنی «پیمان». در سنسکریت: mitra- به معنای «پیمان» و نیز «دوست» است. در هند، میترا جزو آدیتیه‌هاست. فارسی نو: «مهر» به معنی «خورشید» و «دوستی و محبت و عشق» است. هینتس نام یاد شده را به گونه‌های زیر آورده است: در فارسی باستان mitra- و miθra- و *miça* و در عیلامی: mi-iš-šá- (← هینتس، ۱۹۷۳، ص ۱۴۴).

در گاهشماری ایران باستان، هفتمین ماه سال و شانزدهمین روز ماه مهر نامیده می‌شود، که آن روز جشن مهرگان است.

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهربفزا، ای نگارِ مهرچهر، مهربان

مسعود سعد سلمان

مهر یکی از بزرگ‌ترین ایزدان در اساطیر کهن آریایی است. او در عین حال خدای خورشید و برکت بخشنده و نگاهبان پیمان‌هاست. بسیاری از آتشکده‌ها نام مهر را بر خود داشته‌اند. فردوسی می‌گوید:

چه آذگشسب و چه خردادمهر فروزان چونباهد و بهرام و مهر

کهن‌ترین نوشته‌ای که در آن از مهر نام برده شده، در عهدنامه میتانی‌ها و همسایه آن‌ها هیتی‌هاست. سند یاد شده در سال ۱۹۰۷ میلادی در حفاری‌های بغازکوی پایتخت هیتی‌ها در شمال غربی آسیای صغیر به دست آمده است. بر روی لوح‌های گلی به دست آمده از خدایان آریایی کهن چون ورونه، ایندره، میتره و ناستیه‌ها درخواست شده پیمان بسته شده را بپایند. پس از عهدنامه میتانی، کهن‌ترین نوشته درباره مهر، وادهای هندی است، که مربوط به قبل از ۱۲۰۰ پیش از میلاد است.

لومل خاورشناس آلمانی در مورد داستان سومه و مهر، اسطوره زیبایی آورده است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام از نقل آن خودداری می‌شود (نک: ورمازرن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، ۱۳۷۲، ص ۶-۱۲۵).

از ایزد مهر نخستین بار در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی در همدان (A^2Ha) و در شوش (A^2sd) سخن رفته است. در این کتیبه‌ها اردشیر پس از معرفی خود از اهورامزدا، اناهیتا و مهر درخواست می‌کند که او را از هر بلایی بپایند (← شارپ، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، ۱۳۴۶، ص ۱۳۸).

در اوستای نو، یشت ۱۰ که یکی از زیباترین یشت‌های اوستاست، شرح ستایش بزرگی و رزم‌آوری مهر است. در این یشت به اهمیت مهر پی می‌بریم، زیرا اهورامزدا او را در شایستگی ستایش هم‌تای خود آفریده است (بند ۱).

در بند ۲ مهر یشت از مهر به معنی «پیمان» یاد شده است: «مبادا که پیمان را بشکنی، ای سپیتمان، نه آن پیمانی را که با دروند بسته‌ای و نه آن پیمانی که با پرهیزگار به دین می‌بندی، پیمان، پیمان است، خواه با دروند، خواه با پرهیزگار.»

مهر زیستگاه‌های آرامش‌بخش به سرزمین‌های آریایی می‌بخشد (بند ۴). او چالاک‌ترین چالاکان، با وفاترین با وفایان، دلیرترین دلیران، زبان‌آورترین زبان‌آوران، گشایش‌بخش‌ترین گشایش‌بخشان است. او بخشنده‌گله و رمه، شهریاری، پسران، بهروزی و راستی است (بند ۶۵).

مهر، استخوان‌ها، موها، مغزها و خون پیمان‌شکنان را بر زمین می‌ریزد (بند ۷۲). او چهار اسب سپید درخشان دارد که گردونه‌ای طلایی را می‌کشند که مهر در آن نشسته و از گرودمان به سوی زمین فرود می‌آید. این تکاوران مینوی و خوراکشان نیز مینوی است. همه آن‌ها به سیم و زر با محوری خوش ساخت به هم بسته شده‌اند (بند ۱۲۵). در طرف راست مهر، رشن و در سمت چپ او چیستا می‌تازند (بند ۱۲۶).

پرستش مهر در روم احتمالاً از طریق فرمانروایان ایرانی که در آسیای صغیر بوده‌اند، به غرب گسترش یافته است. شاید دیدار تیرداد، شاه ارمنستان از روم در این مورد بی‌تأثیر نبوده است. او در سال ۶۶ میلادی به روم رفت تا تاج شاهی را از دست نرون دریافت کند.

در تفکر ایرانی باور بر این است که ایزد مهر، آن ایزد رهایی‌بخشی است که هر از گاهی بر زمین می‌آید تا با کشتن گاو (در آیین مهری) یا با رهبری کردن مردم (در آیین مانوی) نعمت و نجات را به مردم ارزانی دارد.

اندیشهٔ نزول عیسی مسیح، پسر خداوند به نظر مهرداد بهار، از همین آبشخور تفکر مردم آسیای غربی سیراب است (← بهار، پژوهشی در اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۱۷۸).

مهرداد بهار وجوه مشترکی بین آداب مهر، زورخانه‌ها و پهلوانان ایرانی

می‌بیند. او نیز گشتی را تقلیدی از الگوی کهن گشتی مهر و خورشید می‌داند (بهار، از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل پور، ۱۳۷۶، ص ۳۷).

وداها

کهن‌ترین نوشته دینی هندوان، وداهاست که به زبان سنسکریت نوشته شده است. هندوان سرودهای ودا را حقایقی ازلی می‌دانند که به «رشی»های باستان (شاعران و فرزندان کهن) الهام شده، از این رو تاریخی هم برای آنها در نظر نمی‌گیرند. اما یافته‌های زبان‌شناختی آغاز پیدایش وداها را در حدود سده ۱۲ پیش از میلاد می‌دانند.

واژه «ودا» -veda- از ریشه $\sqrt{\text{vid}}$ به معنی «دانستن» و «دانش» با واژه «اوستا» -Abestāg- احتمالاً به معنی «دانش‌نامه»، «آگاهی‌نامه» هم معناست. وداها شامل چهار کتاب است:

۱. ریگ ودا Rig-veda (سرودهای ستایش خدایان کهن)
 ۲. اثره ودا athra-veda (سرودهای ویژه موبدان نگاهبان آتش)
 ۳. یاجور ودا yajor-veda (سرودهای نذر و قربانی)
 ۴. سامه ودا sama-veda (ترانه‌ها و نغمه‌ها)
- ریگ ودا منظوم است و شامل ۱۰۱۷ سرود که آنها را در اجرای مراسم دینی می‌خوانند.

وَر / آزمایش دینی

در اوستا: «وَره» -varah- از ریشه $\sqrt{\text{var}}$ به معنی «گزیدن»، «باور کردن» است و آن، نام آزمایشی بوده که در دوره ساسانیان و قبل از آن برای بازشناختن گناهکار از بی‌گناه به کار می‌رفته است. یعنی اگر به بی‌گناهی کسی یقین حاصل نمی‌شد، اجرای داد از طریق یکی از انواع «وَرها» انجام می‌گرفت.

آزمایش «وَر» در برخی از زبان‌های اروپایی -ordal- نامیده شده است. در آلمانی امروز واژه urteil به معنی «داوری» است. بنا بر کتاب هشتم دینکرد، فصل ۴۲، بخشی از اوستا (نسک ۱۸) دربارهٔ وَرهای گوناگون بوده که «وَرستان» نامیده می‌شده است.

در نوشته‌های دورهٔ میانه شمار وَرها به ۳۳ می‌رسیده است. مشهور است که آذرباد مهرسپندان، موبدان موبد دوران شاپور دوم ساسانی، برای اثبات بی‌گناهی خود، آزمایش «وَر فلز گداخته» را بر روی سینه انجام داد. در رشن یشث (بند ۱ تا ۶) از پنج گونه «وَر» سخن رفته است: وَر آتش: داستان گذشتن سیاووش از میان آتش از این گونه است.

مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند
(شاهنامه)

وَر سوگند: یعنی نوشانیدن آب آمیخته به گوگرد به متهم. واژه سوگند در اوستا: saokanta به معنی «گوگرد» از ریشهٔ $\sqrt{\text{saok}}$ به معنی «سوختن» و «زبانه کشیدن» است. واژه «سو» در فارسی نو به معنی «روشنایی» از همین ریشه گرفته شده است. بعدها کلمهٔ سوگند به معنی قَسَم به کار رفت. وَرهای دیگر: وَر برَسْم یا وَر روغن؛ وَر مایع سرشار و وَر شیره گیاه است که چگونگی دقیق اجرای آن‌ها روشن نیست.

در میان وَرهای گوناگون وَر آتش، به ویژه در اروپا، رواج داشته است. جای پای این داوری‌ها را در زبان‌های اروپایی امروز هم می‌بینیم، مانند دو جملهٔ زیر:

1. Dafür lege ich meine Hand ins Feuer. (آلمانی)

2. J'em mettrai me main au feu. (فرانسوی)

این جمله‌ها را فرد، هنگامی بر زبان می‌راند که می‌خواهد بگوید حق با اوست و برای اثبات درستی نظر خود، آماده است، دست بر آتش نهد.

وروشه / فراخکرت

در اوستا: «وَرُوشَه» - *Vouru-kaša*، در پهلوی: فراخکرت *Frax-kart* به معنی «بریدگی‌های فراخ». نام دریای بزرگی است که در اسطوره‌ها به «اقیانوس جهان» می‌پیوسته است. جزء نخست نام یاد شده: *Vouru-* به معنی «وسیع»، «فراخ» و جزء دوم *kaša-* به معنی «بریدگی»، «شکاف»، از ایرانی باستان **kárta-* «بریدن» (بارتولمه، ص ۳۰-۱۴۲۹). فراخکرت صفتی است که همیشه با واژهٔ دریا ظاهر می‌شود. بارتولمه پرسش زیر را در مورد دریای فراخکرت مطرح می‌کند: «این‌که دریای خزر یا دریای آرال بدین نام خوانده شده‌اند، مشخص نیست. زیرا نام این دریا در گذشته‌های دور به قلمرو اسطوره وارد شده است و به عنوان بزرگ‌ترین دریای جهان نامیده شده است (بارتولمه، ص ۱۴۳۰). جلیل دوستخواه در «گزارش اوستا» می‌نویسد: «ایرانیان بر این باور بودند که آب و روشنایی از یک چشمه‌اند و در یک بستر روان می‌شوند. همچنان‌که روشنایی از البرز [کوهی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است] بر می‌آید، آب‌ها نیز از همان جا، جاری می‌شوند. هر روز خورشید و ماه و ستارگان از البرز بر می‌آیند و هر روز همه آب‌های روی زمین با هم به دریای فراخکرت بازمی‌گردند و در آن‌جا فراهم می‌آیند تا بار دیگر از فرازهای البرز به زمین فرو ریزند» (دوستخواه، ۱۳۷۰، جلد دوم، ص ۸۸۰، زیرنویس ۱).

پورداوود معتقد است: دریای فراخکرت همان اقیانوس هند است (← یشت‌ها، ص ۳۵۵، زیرنویس ۱). مهرداد بهار نیز دریای فراخکرت را اقیانوس هند می‌داند و اشاره می‌کند که دو شاخهٔ فراخکرت خلیج بنگال در شرق و دریای سرخ در غرب آن است (بهار، ۱۳۶۲، ص ۱۰۶).

هوم

در اوستا: «هُومَ» - *Haoma*، در پهلوی: «هوم» - *hōm-* و در سنسکریت: «سومه»

soma. نام گیاه مقدس و سگ‌آوری است که شیرۀ آن در آیین‌های دینی نوشیده می‌شود. امروز این گیاه را از گونه «افدرا» -ephedra می‌دانند که در کوهستان‌های ایران و افغانستان می‌روید و خاصیت پزشکی دارد. آریاییان کهن گیاه اِفدرا را مقدس داشته و عصارۀ آن را می‌جوشاندند و بر آن بودند که شیرۀ آن روح را آرامش می‌بخشد.

در اوستا، یسن‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ را «هوم یشت» نامیده‌اند که در ستایش «گیاه هوم» و «ایزد هوم» است.

زرتشت ایزد هوم را به سبب زندگی جاوید و درخشانی که دارد، زیباترین همهٔ جهانِ مادی می‌داند (یسن ۱۰، بند ۱). هوم دوردارندهٔ مرگ، از زرتشت می‌خواهد تا او گیاه هوم را بفشارد و برای نوشیدن آماده سازد و آن را بستاید (یسن ۹، بند ۲).

یشت ۲۰ اوستا نیز «هوم یشت» نامیده می‌شود که در ستایش هوم است. یشت یاد شده از یسن‌های ۹ و ۱۰ گرفته شده است.

بسیاری از محققان معتقدند که نوشیدن شیرۀ گیاه هوم در آغاز توسط زرتشت منع شد اما در اوستای نو، مقامی را که در آیین‌های گذشته داشت باز می‌یابد.

در یسن ۱۰ بند ۶، ستایش و فشردن و نوشیدن هوم هزاران دیو را تباه می‌سازد.

در شاهنامه، هوم نام مرد پرهیزگاری است از نژاد فریدون که رستم را در به بند کشیدن و کشتن افراسیاب یاری می‌کند. او افراسیاب و گرسیوز را به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارِ نارواشان پادافره کند:

یکی مرد نیک اندر آن روزگار	ز تخم فریدون آموزگار
پرستار با فرّ و بُرز کیان	به هر کار با شاه بسته میان
پرستشگهش کوه بودی همه	ز شادی شده دور و دور از رمه

کجا نام این نامور هوم بود پرستنده دور از بر و بوم بود
(شاهنامه)

یشت‌ها

در اوستا: «یشتی» yašti به معنی «ستایش و نیایش» از ریشه *v̄yaz* «ستودن»، «نیایش کردن». واژه «یشتار» -yaštar از ریشه یاد شده به معنی «نمازگزار» و «پرستنده» است (← بارتولمه، ص ۱۲۸۰). واژه «جشن» در فارسی نواز yasna- گرفته شده است. تفاوت میان یسن و یشت در این است که «یسن» ستایش و نیایش به طور عام و «یشت» ستایش و نیایش به طور خاص است که ویژه امشاسپندان و ایزدان است.

کتاب دینی اوستا که کهن‌ترین نوشته ادبیات ایرانی و مجموعه‌ای از متن‌های مقدس زرتشتی است، دارای بخش‌های زیر است:

۱. یسن‌ها: مهم‌ترین بخش اوستاست. گاهان که سروده زرتشت است در میان یسن‌ها جای دارد. یسن‌ها دارای ۷۲ فصل است.

۲. یشت‌ها: سرودهایی است که در ستایش خدایان کهن ایرانی مانند مهر و اناهیتا و بهرام و سروش و... این بخش از اوستای نو دارای ۲۱ فصل است که برخی کهن‌تر و برخی به زمان نسبتاً متأخری مربوطند.

۳. وندیداد: تحریف شده واژه «ویدوداد» است. به معنی «داد دیوستیز»، «قانون ضد دیو». دیو در این جا نام گروهی از خدایان پیش زرتشتی است که از پیروان آنان در اوستا به نام دیویسن یا دیوپرست در برابر مزدیسن یا مزداپرست، یاد شده است. این بخش تنها متنی از اوستای نو است که به طور کامل از دوران ساسانیان باقی مانده است. کتاب یاد شده به شکل پرسش و پاسخ است و دارای ۲۲ فصل.

۴. ویسپرد: به معنی ستایش «همه رَدان». کتابی است در ستایش ردهای مینوی و گیتی و شش «رَد سال» یعنی «گاهنبارها» (جشن‌های ششگانه

فصلی). این کتاب دارای ۲۴ فصل است. (در باور زرتشتی هر آفریده نیکی، رَد (سَرور)ی دارد. زرتشت خود، رَد پرهیزگاران است. گندم رَد دانه‌ها و هوم رَد گیاهان و گاهنبارها رَد زمان هستند).

۵. خرده اوستا: (اوستای کوچک)، شامل دعاها و نمازهای روزمره زرتشتیان است.

کتابنامه

الف) منابع فارسی

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۴: راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ دوم، انتشارات توس، تهران.
- آموزگار، ژاله، ۱۳۷۴: تاریخ اساطیری ایران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، تهران.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۴: شعر در ایران پیش از اسلام، انتشارات بنیاد اندیشه اسلامی، تهران.
- ، ۱۳۷۶: «وارگن» در «سخنواره»، پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری، به کوشش ایرج افشار - دکتر هانس روبرت رویمر، انتشارات توس، تهران.
- آرانسکی، ای.م. ۱۳۷۹: مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران.
- اشمیت، رودیگر (ویراستار)، ۱۳۸۲: راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد اول، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و دیگران، انتشارات ققنوس، تهران.
- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۸: پژوهش در نام شهرهای ایران، انتشارات روزنه، تهران.
- اقتداری، احمد، ۱۳۵۴: نشانه‌های پرستش تیر و ناهید، ایزدان کهن ایرانی، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره پنجم، سال دهم، آذر - دی، تهران.
- الیاده، میرچا، ۱۳۶۲: چشم‌انداز اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران.

____، ۱۳۵۶: مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ، ترجمه بهمن سرکاراتی، انتشارات نیما، تبریز.

باستانی پاریزی، ابراهیم، ۱۳۵۷: خاتون هفت قلعه، انتشارات امیرکبیر، تهران.
بنونیست، امیل، ۱۳۵۴: دین ایرانی بر پایه متن‌های مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

بویس، مری، ۱۳۷۴: تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، تهران.

____، ۱۳۸۱: زردشتیان، ترجمه عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، تهران.
بهار، مهرداد، ۱۳۶۸: اسطوره، بیانی فلسفی با استدلال تمثیلی، مجله ادبستان، شماره دوم، تهران.

____، ۱۳۶۹، بندهش، انتشارات توس، تهران.

____، ۱۳۶۲: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، تهران.

____، ۱۳۷۶: از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل‌پور، نشر چشمه، تهران.

بهزادی، رقیه، ۱۳۶۸: بندهش هندی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
بیانی، شیرین، ۱۳۷۷: تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، انتشارات جامی، تهران.
بیرونی، ابوریحان، ۱۳۵۲: آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، انتشارات ابن‌سینا، تهران.

پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۵۲: ترجمه تاریخ طبری، جلد ۲، تهران.

پورداوود، ابراهیم، ۱۳۸۱: ویسپرد، انتشارات اساطیر، تهران.

____، ۱۳۵۶: یادداشت‌های گاناها، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران.

____، ۱۳۸۰: یسناه، انتشارات اساطیر، تهران.

____، ۱۳۷۷: یشت‌ها، جلد اول، انتشارات اساطیر، تهران.

____، ۱۳۷۷: یشت‌ها، جلد دوم، انتشارات اساطیر، تهران.

پیربایار، ژان، ۱۳۷۶: رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، تهران.

تفضلی، احمد و ژاله آموزگار، ۱۳۷۰: اسطوره زندگی زرتشت، کتابسرای بابل، بابل.

تفضلی، احمد، ۱۳۷۷: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات علمی، تهران.

—، ۱۳۷۰: «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی»، در کتاب یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، تهران.

—، (مترجم)، ۱۳۵۳، زبان های ایرانی میانه، ضمیمه مجله بررسی های تاریخی، از: درسدن، مارک، شماره ۶، سال نهم، صفحه ۱۳ تا ۴۰.

—، ۱۳۶۴، مینوی خرد، چاپ دوم، انتشارات توس، تهران.
حسین شهیدی مازندرانی، بیژن، ۱۳۷۷: فرهنگ شاهنامه، نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران.

خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۷۵: دین پژوهی، جلد اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۰: اوستا، گزارش پژوهش، ج ۱ و ۲، انتشارات مروارید، تهران.
دوشن گیمن، ژان، ۱۳۷۵: دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، انتشارات فکر روز، تهران.

دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۸۲: تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۶۴: دستور زبان اوستایی، انتشارات کاریان، تهران.

—، ۱۳۶۶: گزیده های زادسپرم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

—، ۱۳۶۹: نجات بخشی در ادیان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰: تاریخ مردم ایران، (چاپ ششم)، امیرکبیر، تهران.
زوندرمان، ورنر، ۱۳۷۹: منوهد روشن (نوس روشن)، ترجمه سوزان گویری، مجله چیستا، سال هفدهم، شماره ۸ و ۹، تهران.

ژیران، ف، ۱۳۷۵: اساطیر یونان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، انتشارات فکر روز، تهران.

سامی، علی، ۱۳۷۵: پاسارگاد، پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی (ذوالقرنین)، به کوشش غلامرضا وطن دوست، بنیاد فارس شناسی، شیراز.

سعدسلیمان، مسعود، ۱۳۱۷: منتخب اشعار، به تصحیح رشید یاسمی، انتشارات کلاله خاور، تهران.

شارپ، رلف نارمن، ۱۳۴۶: فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز.

شایگان، داریوش، ۱۳۵۶؛ ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، جلد ۱ و ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.

—، ۱۳۵۵: بت‌های ذهنی و خاطره‌آزلی، انتشارات امیرکبیر، تهران.

صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۵۶: تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران (از آغاز تا پایان عهد صفوی)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران.

صمدی، مهرانگیز، ۱۳۶۷: ماه در ایران (از قدیم‌ترین ایام تا ظهور اسلام)، مؤسسه انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

عقیقی، رحیم، ۱۳۷۲: ارداویراف نامه، چاپ دوم، انتشارات توس، تهران.

فاطمی، سعید، ۱۳۷۵: مبانی فلسفه اساطیر یونان و روم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

فانیان، خسرو، ۱۳۵۱: پرستش الهه-مادر در ایران، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۶، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۹۶۰: شاهنامه چاپ مسکو، مسکو.

فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۴۷: احادیث مثنوی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.

فروهوشی، بهرام، ۱۳۶۵: ایران‌نویج، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۴: فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگان، تهران.

کریستن‌سن، آرتور، ۱۳۶۷: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران.

—، ۱۳۶۳-۶۸: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران،

ج ۱ و ۲، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار - احمد تفضلی، نشر نو، تهران.

گدار، آندره، ۱۳۵۸: هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، انتشارات دانشگاه ملی، تهران.

گرمال، پیر، ۱۳۵۶: فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، جلد ۱ و ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران.

گویری، سوزان، ۱۳۷۶: اهورامزدا و امشاسپندان در اوستا، مجله چیستا، سال پانزدهم، شماره ۴ و ۵، تهران.

—، ۱۳۸۲: یسن‌های اوستا و زند آن‌ها، انتشارات ققنوس، تهران.

گیرشمن، رومن، ۱۳۳۶: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ دوازدهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۲: کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، انتشارات فرزاد روز، تهران.

مزدآپور، کتابون، ۱۳۶۹: شایست ناشایست، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۵: تاریخ ایران زمین، انتشارات اشراقی، تهران.

—، ۱۳۲۵: گفتاری درباره دینکرد، تهران.

مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۰: دایرة المعارف فارسی (سه جلد)، انتشارات امیرکبیر، تهران.

مقدم، محمد، ۱۳۵۷: جستار درباره مهر و ناهید، تهران.

مورانو، انریکو، ۱۳۷۱: ترجمه‌ای از کتیبه دوزبانه یونانی - پارسی مجسمه هرکول در سلوکیه، ترجمه حسن رضایی باغبیدی، مجله زبان‌شناسی، سال نهم، شماره دوم، تهران.

مولوی، جلال‌الدین محمد، ۴۶-۱۳۳۶: کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

میرفخرایی، مهشید، ۱۳۶۶: آفرینش در ادیان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

—، ۱۳۶۷: روایت پهلوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

وحیدی، حسین، ۱۳۶۸: خرده اوستا، بنیاد فرهنگی سرن سروشیان، تهران.

ورمازرن، مارتن، ۱۳۷۲: آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، نشر چشمه، تهران.

ولی، عبدالوهاب، بصیری، میترا، ۱۳۷۹: ادیان جهان باستان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

ولی، عبدالوهاب، ۱۳۶۹: «زن در اساطیر ایرانی» در: حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، دفتر اول، تهران.

- هیننگ، والتربرونو، ۱۳۷۹: زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر! ترجمه کامران فانی، چاپ دوم، انتشارات پرواز، تهران.
- هدایت، صادق، ۱۳۴۲: «کارنامه اردشیر بابکان، و زنده‌هومن‌یسن»، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- هینلز، جان، ۱۳۶۸: شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه و کتابسرای بابل.
- هوار، کلمان، ۱۳۷۵: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۶۹: اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، انتشارات سروش، تهران.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۷۳: تاریخ ایران، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، پژوهش دانشگاه کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- _____، ۱۳۷۳: تاریخ ایران، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.

ب) منابع خارجی

- Bartholomae, Christian: Altiranisches Wörterbuch. 2. Aufl. Berlin 1961.
- Boyce, Mary: BsoAs 30, 1967.
- _____, Acta Iranica, Encyclopedie Permanente des études Iraniennes, Volum II, a Reader in Manichaean, Middle Persian and Parthian. Leiden 1975.
- Colpe, Carsten: Die Vereinbarkeit historischer und struktureller Bestimmungen des Synkretismus. In: Synkretismus im syrisch-persischen Kulturgebiet. Göttingen 1975.
- _____, Wörterbuch der Mythologie, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen Völker. Stuttgart 1986.
- Contenau, G, Ghirshman: Fouilles du Tepe Giyan. Paris 1935.
- Eilers, Wilhelm: Kyros, Eine namenkundliche Studie. Heidelberg 1964.
- Frye, Richard: Persien. Bis zum Einbruch des Islam. Essen 1975.

- Geldner, Karl F.: Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen. Stuttgart 1895.
- Henning, W. B. BsoAs, 1948.
- Herrmann, Georgina: Iranische Denkmäler, Naqsh-i-Rustam. Berlin 1977.
- Hertel, Johannes: Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rigvedas. Leipzig 1927.
- Herzfeld, Ernst E: Iran in the ancient East. London, New York 1941.
- , AMI 9, 1938.
- , Am Tor von Asien. Felsdenkmäler aus Irans Heldenzeit. Berlin 1920.
- , Archäological History of Iran. London 1935.
- Hinz, Walter, 1973. Neue Wege im Altpersischen, Göttingener Forschungen III. Reihe Iranica, Band I. Wiesbaden.
- , Archäologische Mitteilungen aus Iran, Herausgegeben vom Deutschen Archäologischen Institut, Abteilung Teheran, Neue Folge, Band 3. Berlin 1970.
- Humbach, Helmut: The Heritage of Zarathushtra, a new Translation of his Gāthās. Heidelberg 1994.
- Kent, Roland G: Old Persian. New Haven, Connecticut 1953.
- Kluge, Friedrich: Etymologisches Wörterbuch der deutschen Sprache. 23. Auflage. Berlin 1995.
- Lentzen, Andrae: Die Partherstadt Assur. Leipzig 1967.
- Anahita-Sarasvati. In: Asiatica, Festschrift für Friedrich Weller. Leipzig 1954.
- , Die yašts des Avesta. Göttingen 1927.
- Mayrhofer, Manfred: Handbuch des Altpersischen. Wiesbaden 1964.
- MacKenzie, D. N.: A Concise Pahlavi Dictionary. London 1971.
- Narten, Johanna, 1982: Die Ameša-spəntas im Avesta. Wiesbaden 1982.
- Reichelt, Hans: Avesta Reader. Texts, Notes, Glossary and Index. Berlin 1968.
- Rose, Herbert Jennings: Griechische Mythologie. München 1961.
- Schaeder, Hans Heinrich, Iranische Beiträge I. Hildesheim. New York 1972.
- Schippmann, K: Die iranischen Feuerheiligtümer, RGVV XXXI, 1971.
- Trümpelmann, Leo: Iranische Denkmäler, Lieferung 5, Teil A (Das sasanidische Felsrelief von Sar-Mashad). Berlin 1845.
- Weller, Hermann: Anahita. Grundlegendes zur arischen Metrik. Stuttgart-Berlin 1935.

Widengren, Geo: Iranische Geisteswelt von den Anfängen bis zum Islam. Baden-Baden 1961.

Wikander, S: Feuerpriester in Kleinasien und Iran. Lund 1946.

Windischmann, Fr: Zoroastrische Studien. Abhandlungen zur Mythologie und Sagengeschichte des alten Iran. Berlin 1963.

Wolf, Fritz, Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen. Strassburg, 1910.

Wulsin. F. R. Excavation at Tureng-Tepe, Supplement to the Bulletin of the American Institut for Persian Art and Archaology, vol. 2. No. 1. 1932, PL. XV.

تبرستان
www.tabarestan.info

Copyright© 2006 by Qoqnoos Publishing.

All rights reserved. Except for brief quotations in a review, this book, or any part thereof, may not be reproduced, stored in or introduced into a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the prior written permission of the publisher.

ISBN: 964-311-624-7

Qoqnoos Publishing

No. 215, Shohadaye Jandarmeri St. Enqelab Ave., Tehran,Iran

P.O. Box: 13145-756 , Tehran,Iran

Tel: +98-21-66460099 / 66408640

Fax: +98-21-66413933

www.qoqnoos.ir

E-mail: info@qoqnoos.ir

Printed in Iran

Anahita

in the Ancient Iranian Mythology

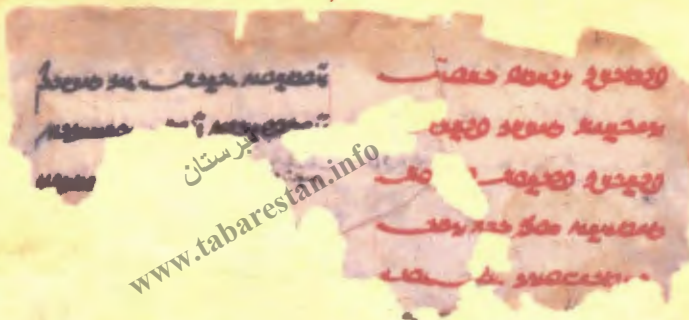
تبرستان
www.tabanstan.info

by
Dr. Susan Gaviri



Tehran 2006
Qoqnoos Publishing

هنر پست



انسان در طول تاریخ دیرپای خود همواره ذهنیتی دینی داشته و در این نظام ذهنی پدیدهٔ پرستش ایزد بانوان بسیار رایج بوده است. اناهیتا یکی از این ایزدبانوان است. تندیس‌های فراوانی که در بسیاری از نقاط ایران یافت شده است، وجود او را در ذهن و باورهای مردم این مرز و بوم ثابت می‌کند. اما متأسفانه میزان آگاهی ما از این بانوی ارجمند بسیار کم است. مؤلف در کتاب حاضر کوشیده است تا اطلاعاتی عمیق و گسترده در این زمینه در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

۹۱۱۱ تومان



ISBN 964-311-624-7



9 789643 116248